

حج در قرآن

شهید آیت الله
دکتر بهشتی

بسم الله الرحمن الرحیم

حج در قرآن

نویسنده:

محمد حسینی‌بهشتی

ناشر چاپی:

جمهوری اسلامی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ----- ۵
حج در قرآن ----- ۸
مشخصات کتاب ----- ۸
مقدمه ی شورای احیاء ----- ۸
سابقه ی تاریخی ----- ۹
آیات حج ----- ۹
ترجمه آیات حج ----- ۹
ابراهیم(ع)، اسماعیل، هاجر ----- ۱۰
بنای کعبه ----- ۱۱
موهومات و خرافات، بجای حج ----- ۱۲
تحریف مناسک حج ----- ۱۳
صلح حدیبیه ----- ۱۳
سنت شکنی ----- ۱۴
فتح مکه ----- ۱۴
حجهٔ الوداع ----- ۱۵
حج کنونی و امت اسلامی ----- ۱۶
مسئولیت شیعه ----- ۱۷
معرفت واقعی نسبت به پروردگار ----- ۱۸
حج و بهره برداری های اقتصادی ----- ۱۹
سوغاتی در سفر حج ----- ۲۱
حفظ یکتاپرستی، هدف مناسک حج ----- ۲۲
بُعد اجتماعی ----- ۲۲
تفاوت دو نظام اجتماعی ----- ۲۲

یک خاطره ی سازنده از سفر حج ----- ۲۵
نتایج اجتماعی حج ----- ۲۷
رابطه نظم و نظام اجتماعی ----- ۲۸
حج و روابط بین زن و مرد ----- ۲۹
اخلاق یک پیامبر و اخلاق یک زمامدار جاه طلب ----- ۳۰
مراسم حج، نمونه عملی جامعه اسلامی ----- ۳۲
حج، نظام اجتماعی متعادل ----- ۳۳
چه چیز می تواند جایگزین حج گردد؟ ----- ۳۴
ما و اجرای مراسم حج ----- ۳۶
قربانی ----- ۳۸
فلسفه تشریع قربانی ----- ۳۸
قربانی، تمرین روحی برای انفاق ----- ۳۹
گوشت قربانی باید به مصرف محرومین برسد ----- ۳۹
آیا این گونه قربانی نمودن موجب تقرب الله است؟ ----- ۴۱
بُعد سیاسی حج ----- ۴۳
آیا حج یک کنگره اسلامی است؟ ----- ۴۳
امت اسلامی ، یک واحد سیاسی ----- ۴۳
حج یک کنگره دولتی نیست ----- ۴۵
اجتماع حجاج فرصتی برای ----- ۴۵
تاکید ائمه(ع) بر رفتن به حج ----- ۴۶
حج و خودسازی ----- ۴۷
خودسازی ----- ۴۷
الگوی خودسازی ----- ۴۸
حج و روزه دو تمرین سازنده ----- ۴۹

توصیه قرآن به تقوی ----- ۵۰
تقوی یک حالت هدایت کننده: ----- ۵۱
احکام اسلام را باید از دید خودسازی نگاه کرد ----- ۵۲
احکام حج، تمرین خودسازی ----- ۵۳
واجبات احرام، تمرین خودسازی ----- ۵۵
اشاره ----- ۵۵
۱-تعهد خودداری از لذت های جنسی ----- ۵۶
۲-سرکوب خودخواهی و خشم ----- ۵۶
۳-مبارزه با آسایش طلبی ----- ۵۸
۴-ترک خودآرائی ----- ۵۹
جمرات و سمبل شیطان ----- ۶۱
باز هم تقوی و پروای تخلف از فرمان خدا ----- ۶۱
درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ----- ۶۳

حج در قرآن

مشخصات کتاب

نمایه سازی قبلی : نمایه سازی قبلی

شماره کتابشناسی ملی : ایران ۸۵-۲۴۸۳۷

عنوان و نام پدیدآور : حج در قرآن : آشنایی با آثار قرآنی، به مناسبت ماه بهار قرآن ـ اثری از شهید مظلوم آیت‌الله بهشتی

منشا مقاله : جمهوری اسلامی ، ۱۵ مهر ۱۳۸۵: : ص ۸

توصیفگر : بهشتی، محمدحسین

توصیفگر : کتاب حج در قرآن

توصیفگر : حج

مقدمه ی شورای احیاء

بسم الله الرحمن الرحیم

«حج» به عنوان یکی از مهمترین مراسم و اجتماعات اسلامی ، بسیاری از محققان را برانگیخته است تا پیرامون آن به تحقیق و بحث بپردازند. چون مجموعه ی اعمالی که«حج» نام گرفته است، چه در ابعاد فردی و چه در ابعاد اجتماعی اش در خور توجه و بررسی بسیار است.

آن چه در دسترس شما قرار دارد ویرایش یافته ی بحث های تفسیری شهید مظلوم آیت الله بهشتی اعلی الله مقامه در مورد آیات حج سوره ی بقره ی می باشد که با توجه به شرایط زمانی که در آن مبحث ارائه گردیده است- سال های ۱۳۵۱ و ۱۳۵۲- حکایت ازا ندیشه ی جامع و همه سونگر ایشان دارد به گونه ای که با گذشت سال ها از ارائه این بحث، تازگی های فراوانی در ابعاد گوناگون مطرح شده، به چشم می خورد.

شهید بهشتی با تکیه بر عمق و روح تعالیم اسلامی‌و با استفاده از مشاهدات سفر حج خود نسبت به ظرافت های گوناگون این عمل عبادی عنایت داشته و به خصوص به پرسش ها و ابهاماتی که پیرامون برخی ازا ین ابعاد ممکن است در ذهن ها وجود داشته باشد با برخوردی سالم و جامع تلاش نموده این گونه گره های ذهنی از صفحه اندیشه و دل انسان مسلمان با ایمان و جستجوگر برگرفته شود. در ویرایش گفتارهای تفسیری ایشان تلاش ما برکمال امانتداری بوده است لذا تذکر چند نکته لازم است:

۱-آیات حج در طول تفسیر سه بار توسط شهید بهشتی ترجمه گردیده که ترجمه ابتدای کتاب از ادغام ترجمه اول و دوم- ارائه شده در جلسات اول و دوم این تفسیر- است و ترجمه سوم با استفاده مختصری از دو بیان قبلی در انتهای کتاب آمده است.

۲-کلیه پاورقی هایی که به منابع و مأخذ اشاره دارد و همین طور پاورقی های توضیحی که با حرف «ش» مشخص گردیده از«شورای احیاء»، و بقیه موارد توضیحاتی است که از متن منتقل گردیده است.

۳-به جز عباراتی که در ترجمه ی آیات و روایات، داخل پرانتز قرار دارند اکثر عبارات داخل پرانتز درسرتاسر کتاب از شورای احیاء است.

و با تشکر مجدد از همه علاقمندان به آن شهید گران قدر که ما را در راه تدوین و انتشار آثار ایشان یاری نموده اند و با آرزوی توفیق هرچه بیشتر از درگاه پروردگار متعال جهت همگی آنان.

سابقه ی تاریخی

آیات حج

وَ اَتِمُوا الحَجَ وَ العُمَرهٔ لِلِه فَاِن احُصِرتُم فما استیسر من الهدی و لاتحلقوا رؤسکم حتی یبلغ الهدی محله فمن کان منکم مریضا اَو بِه اذی من راسه ففدیهٔ من صیام او صدقهٔ اونسک فاذا امنتم فمن تمتع بالعمرهٔ الی الحج فما استیسر من الهدی فمن لم یجد فصیان ثلثهٔ ایام فی الحج و سبعهٔ اذا رجعتم تلک عشرهٔ کاملهٔ ذلک لمن لم یکن اهله حاضری المسجد الحرام و اتقواالله و اعلموا ان الله شدید العقاب

۱۹۶ الحج اشهر معلومات فمن فرض فیهن الحج فلا رفث و لا فسوق و لاجدال فی الحج و ما تفعلوا من خیر یعلمه الله و تزودوا فان خیر الزاد التقوی واتقون یا اولی الالباب۱۹۷ لیس علیکم جناح ان تبتغوا فضلاً من ربکم فاذا افضتم من عرفات فاذکروالله عند المشعر الحرام واذکروهٔ کما هدیکم و ان کنتم من قبله لمن الضالین ۱۹۸ ثم افیضوا من حیث افاض الناس واستغفروالله ان الله غفور رحیم ۱۹۹ فاذا قضیتم مناسککم فاذکروالله کذکرکم اباء کم او اشد ذکراً فمن الناس من یقول ربنا آتنا فی الدنیا و ما له فی الاخرهٔ من خلاق ۲۰۰ و منهم من یقول ربنا اتنا فی الدنیا حسنهٔ و فی الاخرهٔ حسنهٔ و قنا عذاب النار ۲۰۱ اولئک لهم نصیب مما کسبوا والله سریع الحساب ۲۰۲ واذکروالله فی ایام معدودات فمن تعجل فی یومین فلا اثم علیه و من تاخر فلا اثم علیه لمن اتقی و اتقوالله واعلموا انکم الیه تحشرون ۲۰۳

ترجمه آیات حج

حج و عمره را برای(رضای) خدا(و به خاطر او) بپایان رسانید. اما اگر مانعی(در سر راه شما پدید آمد و) شما را از به پایان رسانیدن حج بازداشت، کافی است که قربانی را در آن حد که برایتان ممکن است انجام دهید؛(و از احرام درآئید که حج تان در همان جا اتمام پذیرد.)و(اما اگر حج را ادامه می دهید،) سرهای تان را نتراشید تا وقتی که قربانی به محل خود برسد(و کار قربانی انجام گیرد، تا آن موقع از تراشیدن سرهای تان خودداری کنید.) اما اگر کسی از شما بیمار باشد یا در سرش ناراحتی داشته باشد می تواند(سر را نتراشیده) کفاره ای بدهد: روز، صدقه یا یک قربانی(کفاره ی ایامی‌که در امنیت به سر می برید.) اما اگر می توانید حج را تمام کنید، آن کس که برنامه ی حج را به صورت حج تمتع برگزار می کند و عمره را انجام می‌دهد و می خواهد آن را به حج پیوند دهد، باز یابد(تا آنجا که برایش میسر است) قربانی(برای حج) داشته باشد و اگر قربانی ندارد(و توانائی مالی او کافی نیست یا پیدا نمی کند) باید سه روز در اثنای حج و هفت روز وقتی که(به وطن خود) برگشت،(جمعاً) ده روز کامل، روزه بگیرد. این دستور(طبعا) برای کسی است که خانواده او در کنار مسجد الحرام(و از ساکنان آن منطقه و اهل مکه) نباشند. از خدا پروا داشته باشید و بدانید که عذاب خدا سخت است.

حج در ماه های معینی است. بنابراین هر کس در این ماه ها هنگ حج کند، باید بداند که بهره گیری جنسی، دروغ و فسق و گناه و گفتگوی ستیزه جویانه(و قسم خوردن) در حج نیست و هر کار نیکی که انجام دهید خدا می داند، و توشه برگیرید که بهترین توشه ها تقواست و از من ای خردمندان، پروا داشته باشید.

هیچ عیبی ندارد که شما در سفر حج در جستجو و به دنبال بخشش پروردگارتان هم باشید،(اما در مراسم حج) وقتی که از عرفات سرازیر شدید- در کنار مشعرالحرام- از خدا یاد کنید(و به ذکر خدا بپردازید) و به یاد خدا باشید همان طور که خدا شما را هدایت کرد، با این که قبلاّ از گمراهان بودید.

(به علاوه شما) از هم آن جایی که همه مردم سرازیر می‌شوند(به سوی«منی») سرازیر شوید و از خدا طلب مغفرت کنید که خدا

آمرزشگر و مهربان است.
وقتی که مناسک حج را به پایان رساندید از خدا یاد کنید، همان طور که از پدرانتان یاد می کنید یا حتی بالاتر(و جدی تر)، گروهی از مردم می گویند: خدایا در دنیا به ما همه چیز بده(،بهره مان را از تو، در دنیا می خواهیم)، این ها در آخرت بهره چندانی ندارند.
اما گروهی(دیگر دعایشان این است که): خدایا هم در دنیا به ما زندگی خوب بده و هم در آخرت، و ما را از(شکنجه ی آتش گناه و) عذاب دوزخ نگه دار.
این ها، بهره ی ارزنده ای(و نصیبی) از آن چه خود بدست آورده اند، خواهند داشت، و خدا تند حساب است.(پس از این که این مراسم انجام گرفت) باز به یاد خدا باشید در روزهای معین دیگر.
اگر کسی در دو روز شتاب زده(از منی به مکه برگردد) گناهی بر او نیست و اگر کسی سه روز دیرتر بماند آن کس که به راه تقوی باشد(و از خدا پروا داشته باشد)، باکی بر او نیست؛ و بدانید که به سوی او(محشور) گردآورده می‌شوید.

ابراهیم(ع)، اسماعیل، هاجر

این ترجمه ای بود از آیات ۱۹۶ تا ۲۰۳ سوره ی بقره، با توضیحات خیلی مختصری د ربرخی جاها. برای کسانی که به حج مشرف شده یا با مناسک حج آشنا هستند، آیات تا حدودی آشناست ولی برای کسانی که آشنائی شان در این زمینه کم است حتی فهم آیات احتیاج به توضیح فراوان دارد. آن چه از قرآن کریم استفاده می شود این است که ابراهیم پیغمبر(ع) به فرمان خدا، اسماعیل و مادرش را از خانه ای که در سرزمین فلسطین داشت بیرون برد.
داستان حضرت ابراهیم(ع)، همان طور که مکررا شنیده اید، این است که ابراهیم همسری به نام«سارا» گرفت.«سارا» بچه دار نمی‌شد و چون داشتن فرزند، به خصوص فرزند پسر، یکی از ارکان زندگی خانوادگی آن موقع بود و هنوز هم در دنیا یکی از عوامل موثر در استحکام پیوند خانوادگی است، فکر کرد اکنون که به هر حال خود او نمی تواند بچه ای به دنیا آورد چه بهتر کنیزی را که به نام«هاجر» داشت، به عنوان همسری به شوهرش ابراهیم(ع) بدهد و ابراهیم از او صاحب فرزند بشود. کنیز از ابراهیم باردار شد پسری به دنیا آورد که او را اسماعیل نام گذاری کردند. طبیعی است که دیگر هاجر از این به بعد رفتارش با سارا فرق می کرد. دیگر آن رفتار ده سال قبل نبود. او در آن موقع خدمت کاری بود در منزل و حالا همسری است برای آقای منزل، آن هم با یک امتیاز، زیرا همسری است که بچه دارد آن هم یک پسر. بنابراین«سارا» حس کرد که این«هاجر» دیگر هاجر آن روزها نیست، و به هر صورت تحمل«هاجر» برای«سارا» مشکل شد و این یک مشکل روحی و روانی است که کمتر خانمی می تواند از این مشکل روانی مبرا بوده و در برابر عوارض آن مقاومت داشته باشد. وقتی که ابراهیم(ع) احساس کرد ماندن هاجر و اسماعیل سلامت و آرامش خانوادگی را به هم می زند به فکر چاره جوئی افتاد. به موجب نقل قرآن کریم، ابراهیم(ع) به فرمان خدا دستور گرفت و ماموریت پیدا کرد که هاجر و اسماعیل را به کلی از سرزمین فلسطین دور کند.
در این جا تورات از یک منطقه ای نام می برد که در تعیین آن از نظر جغرافیایی اختلافات زیادی هست ولی فعلاً- کاری به نقل تورات نداریم. از آیات قرآن استفاده می شود که ابراهیم(ع)، اسماعیل و هاجر را به سرزمین مکه آورد. در آن جا عده ای از اعراب زندگی می کردند ولی نه به صورت یک شهر آباد و یک آبادی معتبر، بلکه بصورت یک مجموعه کوچک، زیرا در آن جا امکانات زندگی بسیار ضعیف بود. هم اکنون نیز شهر مکه در میان شهرهای حجاز شهری است بی آب و بدون سبزه، گرچه طی چند سال اخیر قدری بهتر شده است ولی وقتی آن را با مدینه، مقایسه کنیم شهری است بی آب و بدون سبزه. البته در فاصله حدود ششصد، هفتصد متری از مسجد الحرام با امکانات فعلی مقداری درخت و گیاه احداث شده است ولی روی هم باید مکه را یک

شهر کم درخت و بلکه بی درختی به حساب بیاوریم. به عکس طائف یا مدینه که نسبتاً آب و درخت و باغ و مزرعه دارد. بنابراین امکانات دامداری و کشاورزی و در نتیجه امکان زندگی بسیار ضعیف بود.

بنای کعبه

ابراهیم(ع) هاجر و اسماعیل را به آن جا آورد و سکنی داد. قرآن در این زمینه توضیح بیشتری ندارد؛ تا موقعی که ابراهیم(ع) و اسماعیل از جانب پروردگار فرمان می یابند و مأموریت پیدا می کنند که خانه ای به عنوان خانه خداپرستان در آنجا بنا کنند.
تورات هم در این زمینه توضیحات زیادی ندارد ولی در شروح و تفسیرهای تورات و در کتاب های تاریخی دیگر بنی اسرائیل، در این زمینه توضیحات بیشتری هست. از این توضیحات نیز که اصالت تاریخی آن خیلی روشن بیشتری هست. از این توضیحات نیز که اصالت تاریخی آن خیلی روشن نیست، صرف نظر می کنیم و باز در حد قرآن که سندی است قطعی می ایستیم.
به هر حال اسماعیل در آنجا(مکه) بزرگ می‌شود ولی ابراهیم(ع) و اسماعیل مأموریت پیدا می‌کنند که در آن جا خانه ای به پا سازند که خانه عبادت و بندگی خداست. نکته جالب این است که این خانه با ساده ترین وسایل خانه سازی ساخته می‌شود یعنی با سنگ های تراش نخورده که روی هم چیده می شود و به اندازه یک قامت انسان بالا می آید و یک چهار دیواری می شود برای این که محل عبادت خداوند باشد. نکته جالب این که قرآن می گوید:
«در آن موقع که ابراهیم و اسماعیل پایه های این خانه را بالا ـ می برند دعای شان این بود که خداوندا این جا، این خانه و این سرزمین را محل زندگی فراوان ما قرار ده و امکانات زندگی را بر آن ها فراوان گردان و به فرزندان ما این توفیق را عنایت کن که مردی خداپرست و پاکیزه و حق پرست و در راه حق باشند و خود نیز به ما بگو که ما به عنوان آیین جاودانه خداپرستی، چه کنیم؟ و مناسک و نوع عبادت را به ما بنما ».
خدای نادیده عبادت و بندگی اش باید متناسب با پاکی و پیراستگی اش باشد خدایی که او را نمی بینیم و خدائی که بالاترین آگاهی ما درباره او این است که او برتر از همه است حتی برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم، پرستش این«بودا» با پرستش این خدا با پرستش بت، با پرستش اشخاص، با پرستش«بودا» با پرستش ماه و خورشید و ستاره و با پرستش درخت و چوب و سنگ فرق دارد هر چند«بت بان ها» برای بت پرستی ها نیز رسوم خاص و سرودهای خاص و عبادات و طرز برخوردها و تشریفات خاصی درست کرده اند. هر چند آن جا نیز به هر کسی اجازه نمی دهند که هر طور دلش خواست بت پرستی کند ولی درباره خداپرستی، مسئله از این بالاتر است و آن این است که چه کنیم که خداپرستی ما شکل بت پرستی نداشته باشد؟ این خیلی مهم است. هر کسی حق ندارد هرگونه دلش می خواهد خدا را عبادت کند.
عبادت خدا باید با روح خداشناسی متناسب باشد. اگر کسی گفت من این کار را که کردم برای خاطر خدا و رضای خدا و به عنوان پرستش خدا کردم چرا به من انتقاد می کنید؟ به او می گوئیم خداپرستی باید با الهام گرفتن از تعالیم خود خدا در مورد عبادت باشد. خداپرستی ساختگی، انحراف ایجاد می کند زیرا تلقی از خدا به این صورت غلط است و از آن رنگی که اسلام به خدا شناسی و خداپرستی داده منحرف شده است. به هرحال ابراهیم(ع) و اسماعیل از خدا می خواهند که راه و آئین خداپرستی را نیز خود به آن ها نشان دهد.۱
خانه ای ساخته می‌شود و این خانه بتدریج مرکز اجتماع مردمی که می خواهند خدای یکتا را بپرستند، می شود و آرام، آرام، با الهام گرفتن از وحی، ابراهیم(ع) و اسماعیل کیفیت پرستش خدا را در این خانه برای خودشان و دیگران مقرر می کنند که این گونه حج را بجای آورید و مراتب خداپرستی داشته باشید.

موهومات و خرافات، بجای حج

اما از آن جا که تا کنون هیچ چیز از دستبرد زمانه محفوظ و مصون نمانده است، این دستورات هم از دست برد زمانه مصون نماند. طولی نمی کشد که پس از مدت بسیار کوتاه آن مناسک و آئین خداپرستی که بوسیله ابراهیم(ع) و اسماعیل مقرر شده بود با مشتی خرافات و موهومات هم راه می‌شود و باز چندان زمانی نمی گذرد که خانه ی ساده و بی پیرایه ای که برای پرستش خدای پیراسته از هر عیب و نقص ساخته شده بود، به بتخانه ای بزرگ تبدیل می‌شود؛ و هم آن مراسم حجی که به عنوان خداپرستی پاک انجام می گرفت؛ می‌شود یک مشت موهومات و خرافات و آلودگی ها به نام حج، اما نه حج خانه خدا، بلکه حج بتخانه ای بزرگ. در مراسم حج مقرر بود کسی که به عنوان گذراندن چند روز در کنار کانون خداپرستان می آید لباسی فاخر و تجملی نپوشد. در آن جا دیگر لباس و زندگی اش،(انگیزه) ثروت و جلال و جبروت خود را به رخ دیگران کشیدن نداشته باشد اما این مطلب تبدیل می شود به این که اگر بخواهیم دیگر با خودمان هیچ تجمل و جلال و جبروت نداشته باشیم یک باره لخت مادرزاد به آنجا بیائیم و طواف کنیم. بنابراین، پیراسته بودن از تجمل، از برهنه طواف کردن سر در می آورد(و این را) بسیار راحت می توان توجیه کرد که این جا جایگاهی است که همه باید از خود غافل باشند و وقتی آدم از خود غافل است دیگر اصلا کسی را که جلو او راه میرود نگاه نمی کند، آدم باشد یا غیر آدم، برهنه باشد یا پوشیده. به راحتی می شود این مساله را توجیه کرد آن هم توجیه های عرفانی عالی.

اتفاقاً یکی از مسائل که در مورد دین وجود دارد همین است که اگر ما خواستیم با توجیه هائی این گونه، دین شناس بشویم به راحتی می شود آن را به همه رنگ درآوریم.بنده به شما قول می دهیم دو مطلب متضاد را در دو جلسه برای دو گروه هم سطح می توان چنان توجیه دل پذیری کرد که هر دو بگویند چه مطلب خوبی است.

وقتی این دو گروه به هم می رسند با تعجب می بینند مطلبی را که یکی در آن جلسه به عنوان یک مکتبی با زیر بنای فکری صحیح پذیرفته است ضد آن مطلبی است که رفیق هم سطح او در جلسه ای دیگر با زیر بنای فکری صحیح پذیرفته است زیرا این توجیهات ذوقی و سلیقه ای خیلی کش دار و غلط انداز است. این که در آئین اسلام گفته می شود نه تنها در امر دین بلکه به طور کلی در انتخاب اصول زندگی، بر(مسلمات) یعنی بر آن چیزهائی که مولای درزش نمی رود تکیه کنید و از تکیه کردن بر ظنیات و ذوقیات پرهیز کنید، برای هم این است. اگر کار رسید به توجیه های ظنّی و ذوقی، بنده خودم به شما قول می دهم که بتوانم دو مطلب متضاد را، حتی برای یک گروه با فاصله شش ماه به طوری که فقط کمی‌مطلب اول از یادشان رفته باشد چنان توجیه پذیری کنم که در هر جلسه هم آن گروه به به بگویند، غافل از این که شش ماه قبل برای چیز دیگری به به گفته ا ند.

ما در عصر خودمان دیدیم که در نوسان های اجتماعی با قدرت تهییج احساسات و تبلیغاتی که بتواند مردمی را که بر ذوقیات و احساسات تکیه دارند به این طرف و آنطرف بکشاند، در فاصله ای کوتاه برای دو چیز ضد هم زنده باد، یا مرده باد می گفتند، فکر رشد نیافته هم این است لذا بالاترین خدمت به جامعه انسان ها و محکم ترین و استوارترین پایه برای بهتر زندگی کردن انسان ها، این است که درست اندیشیدن را به آن ها بیاموزیم و نه فقط بیاموزیم، یعنی برایشان درس بگوییم، بلکه تربیت شان کنیم که درست فکر کنند.

این که می بینید در هم این آیات به«یا اولی الالباب»(خردمندان) تکیه می کند می خواهد خرد، فکر و اندیشه ی استوار و صحیح را در انسان بکار بیندازد، زیرا کلید حل آنجاست. پیغمبر خدا(ص) و علی مرتضی(ع) اگر ده هزار سال هم عمر می کرد و با مردمی‌سروکار داشت که آن ها رشد نکرده بودند مگر کاری از دست آن دو ساخته بود؟ لذا نخستین تلاشهای پیغمبر(ص) در دوره ی سیزده ساله ی مکه، منحصراً صرف این شد که گروهی از مردم آماده تر را، به صورت مردم رشد یافته، درآورد تا آن ها استخوان بندی نهضتی شوند که آن نهضت بتواند محیط را برای رشد یافته تر شدن عموم، فراهم سازد.

تحریف مناسک حج

آن مردم هم این آیین پـاك ابراهیم(ع) را که به صورت مناسـک حـج بود تحریف کردنـد. مقصود این بود کسـی که به عنوان حج خانه خدا می رود، دیگر جنبه ی اشرافی بودنش را برای چند روز هم که شده کنار بگذارد و همه در آن جا یکسان باشند اما گفتند چه یکسـانی از این بهتر که همه لخت باشـند، برهنگی از همه حـالت ها یکسان تر است. آن وقت زن ها هم لخت می شدنـد منتهی شب طـواف می کردنـد و مردهـا هم آن روز برهنه مـادرزاد طواف می‌کردنـد. این نوع انحرافـات روز افزون بود البته انحراف هـای دیگری هم بود.

در هم این مراسم حجی که یـک طرفش مردم لخت و برهنه طـواف می کننـد تـا امتیـازی نباشـد قریش و گروهی ممتـاز در مکه در مراسم حـج حسـاب خیلی چیزهـای شـان از حساب مردم دیگر جـدا بود. قبلاً عـده ای از مردم در روز نهم در صـحرای«عرفات» می ماندنـد و عصـر هنگام نزدیك غروب به سـمت«منی» حرکت می کردند. در شب«عرفه» می رفتند و د رآنجا می ماندند و روز«عرفه» را نیز می ماندند. کسانی که شب نرسیده بودند روز به آن جا ملحق می شدند. در عهد جاهلیت عصـر هنگام، قبل از غروب آفتاب، به سـمت«منی» حرکت می کردنـد اما این گروه زبـده می گفتنـد حساب ما از حساب توده ی مردم جداست، ما می رویم از هم آن اول در حدود وادی«مشـعر الحرام» اقامت می کنیم. ما از آن جا به سـمت مکه حرکت می کنیم با وضعی و امتیازی خاص ولابد هم این طور توجیه می کردند که چون گروه ما(قریش) میزبان این مهمانان خانه ی خدا هستند، بنابراین چه بهتر که ما یک منزل، از آن ها به مکه نزدیک تر باشیم و برای پذیرائی حجاج از آنجا حرکت کنیم.

با این توجیهات معمولا همه چیز را می شود توجیه کرد بنابراین در قسمت های مختلف آئین حج تحریفاتی پیدا شده بود.

صلح حدیبیه

پیغمبر اسـلام(ص) پس از آن که در مدینه اسـتقرار پیدا کرد و آن قدرت اجتماعی را به دست آورد که به تواند سـنت های کهن را بشکند۱ برای گذراندن«حج نمونه» عازم حج شد. در سال شـشم هجرت پیغمبر با حدود هزار و دویست تا سـیصد نفر به سمت مکه برای گذرانـدن حج در ایام حج حرکت نمود. و افراد با خودشان قربانیها را هم می بردند. معمولاً برگردن گوسـفند و حیوان قربانی چیزی آویزان می کردند به علامت این که این ها گوسـفندی که به چرا می برند نیست، بلکه گوسفندی است که به قربانی می برند تا از دست برد تجاوزگران و دزدان مصون باشـد که به این علامت ها قلائد و شـعائر گفته می‌شود(گردن آویز و علامت) ولی هنوز قدرت اعراب مشـرك آن قدر بود که وقتی پیغمبر با این کاروان حج نزدیك مکه رسـید آن ها را متوقف کردند حالا ممکن اسـت پرسـیده شود چگونه؟ سـنت شـکنی کار مشـکلی است؟ سال شـشم هجرت است مسـلمان هایی هستند که هیجده سال یا نوزده سال است که مسلمان هستند. برخی ده- دوازده سال است که مسلمانند گروهی هفت یا هشت سال و عده ای سه سال- دو سال و یا یک سـال اسـت کـه به پیغمـبر(ص) به عنـوان پیـامبر خـدا اعتقـاد پیـدا کرده انـد و به قرآن به عنـوان وحی خـدا معتقـد شـده انـد. وقـتی پیغمبر(ص) به سـرزمین«حدیبیه» رسید، مأموران مکه آمدند گفتند شما امسال حق حج رفتن ندارید والا جنگ خواهد شد و بالاخره کار به عقـد قرارداد صـلحی میان آن ها و پیغمبر انجامید و قرار شد پیغمبر آن سال را برگردد و از انجام حج صـرف نظر کند و سال آینـده آن هم برای سه روز به حـج برود و بت پرسـتان سه روز اطراف خـانه خـدا را خالی کننـد و در اختیار مسـلمانان بگذارنـد اما مسـلمانان حق بردن سـلاح حتی شمشـیر را هم با خودشان نداشـته باشند که این امر، از هر نوع احتمال(خطر جهت مشرکین) به دور باشد.

سنت شکنی

وقتی این مطلب تمام شـد پیغمبر فرمود: ما امسال گرچه احرام بستیم و در حال احرام، قربانی نیز با خودمان آورده ایم اما نمی توانیم حجمان را تمام کنیم بنابراین همین جا هر کس قربانی اش را ذبح کند و از احرام بدرآید.
شگفتا اینان قرن ها عادت داشـتند که وقتی لباس احرام می پوشیدند باید احرام در سرزمین«منی» درآورده شود حال پیغمبر(ص) می گویـد هم این جـا در بیابـان قربانی را بکش و از احرام بیرون بیا. تحمل این مسـئله برای آن ها مشـکل است و با این که پیغمبر چند نوبت به ای نها فرمود برویـد قربانی هایتان را بکشـید و از حالت احرام بیرون بیائیـد، همه به پیغمبر خیره نگاه می کردنـد و برخی از کسانی که در آنجا بودند دستور پیغمبر را اجرا نمی کردند.
این ها گفتند ما مدت ها بود به پیغمبر به عنوان پیامبر خدا ایمان داشتیم اما با این دستور پیغمبر، که بر خلاف سنت چندین صد ساله ماست، که در سـرزمین«حـدیبیه» گوسـفندها را قربانی کنید ما در پیامبری او شک کردیم، البته این شک یک زمینه ای هم داشت و آن زمینه خوابی بود که پیغمبر(ص) برای آن ها قبلاً نقل فرموده بود که آن ها به مسجد الحرام خواهند رسید.
در این جـا مورخین یـک حادثه جالبی را که نقل می کننـد این است که یک شـکل سیاسـی و اجتماعی در رهبری نهضت به وجود آورده است. گروهی از مسـلمانان زبده، هم راه پیامبر حرکت کرده اند و پیامبر دسـتور می دهد که حکم خدا اینست که هم اکنون برویـد قربانی هایتان را ذبـح کنید و از احرام بیرون آیید و با این که چند بار فرموده اما آنان عمل نمی کنند، این مشـکل بزرگی در نهضت است؛ می گویند؛ پیغمبر با اوقات تلخ، به چادر«ام سـلمه» که یکی از همسـرانش بود رفت. ام سـلمه وقتی که ناراحتی پیغمبر را دیـد به پیغمـبر عرض کرد یـا رسول الله مطلب چیست؟ پیـامبر فرمود: مگر نمی بینی من به آن هـا دسـتور می دهم به فرمـان خـدا برویـد گوسـفندهایتان، شترهایتـان، گاوهایتان، قربانیهایتان را که آورده ایـد ذبـح کنیـد و از حالت احرام بیرون بیائیـد اما عمل نمی کنند.
ام سـلمه گفت یا رسول الله این که راهش آسان است شما این بار بدون این که با احدی حرف بزنید خودتان بروید قربانیتان را ذبح کنید ببینید چه می شود.
پیغمبر دریافت که پیشـنهاد جالبی است. رهبر در یک جا بایـد خود به معرکه مبارزه قـدم بگـذارد آن قـدم گذاردن به داخل معرکه چنـدین برابر دسـتور، آئین نامه و قانون و ابلاغ و حکم و امثال آن اثر می کنـد. این بار پیغمبر(ص) بـدون این که با احدی صـحبت کند تشـریف آورد و همه ی قربانی هایی را که با خود هم راه آورده بود ذبح کرد. در این جا«ابن اثیر» در«کامل» نقل می‌کند که با فاصـله ای بسیار کوتاه انگار نه انگار که آن صحنه های قبلی بوده است چنان برای قربانی کردن هجوم آوردند که گویی این ها آن مردمی نبودند که در برابر دسـتور پیامبر مقاومت می کردند. گویا همه احساس کرده بودند که عجب خطائی کرده اند مگر در یک نهضت در سـر این بزنگاه ها می شود از دسـتورات رهبری غفلت کرد؟ آن هم تخلفی این چنین خطرناک در مرز مواجهه با دشمن؛ تخلف از دسـتوری که رهبری، بعنوان حکم خـدا، ابلاغ می کند که به منزله ی چیست؟ شک در مقام پیامبری اوست. به این مطلب نیز در آیه اشاره شده است.

فتح مکه

پیغمبر آمـد بـا مسـلمان هـا تـا حجی پیراسـته از خرافات و موهومات و انحرافات برگزار کنـد ولی مانع شدنـد و این کار به سال بعد موکول شد. یال بعد عمره ای برگزار شد. در سال هشـتم مکه فتح شد. در سال نهم مراسم حج رسـمی‌برگزار گردید ولی پیغمبر در آن مراسم شـرکت نداشت. در همان سال بود که امیرمؤمنان علی(ع) ماموریت پیدا کرد که آیات سوره ی«برائت» را بخواند و ابلاغ

کنـد. در سال دهم بود که پیغمبر اسـلام و مسـلمان ها موفق شدنـد آن حج عالی نمونه را، برگزار کنند و ما نیز هرچه از احکام حج داریم مربوط به گزارش حج پیغمبر در سال دهم هجرت است.
کلمه«حج» یعنی آهنگ و قصد کسی که به قصد خانه خدا می آید. آن وقت موقعی که از یک نفر می پرسیدند کجا می روی؟ می گفت من عازم خانه خدا هستم(انا احج البیت)، کم کم حج نام این سفر شد.
کلمه«عمره» از آبـاد کردن و عمران و آبـادی است. یـک حـج بزرگ به عنـوان مراسم عادلانـه معمـول بـود و یـک حـج کوچـک، که«عمره» نامیـده می شود. حـج بزرگ عبارت بود از آن اجتماع سالانه بزرگ که درباره آن توضیـحاتی خواهم داد. ولی این(حج) سـالی یـک بار بود. این مراسم که سپری می‌شـد اطراف کعبه، از پیرامون خانه های معمولی هم خلوت تر بود کما این که اکنون نیز همین گونه است در موسم حـج آنجـا آنقـدر ازدحام جمعیت است که حـد نـدارد ولی اگر اواخر ماه ذی الحجه ی انسان به مسـجد الحرام برود چه بسا غیر از موقع نماز، در مواقع معمولی، ماننـد هم این مسـجدهای ما خالی و خلوت باشد و هیچ کس آن جا نباشد. بنابراین سـنت بوده است که غیر از موقع حـج نیز افراد به زیارت خانه خـدا بروند و آن زیارت«عمره» می شده یعنی زیارتی که خانه خدا و اطراف این خانه را آباد نگه دارد، زیارت آباد کننده، عمره ی اعتمار.
معمولاً عرب ها در ماه رجب به حـج می رفتنـد که یکی از ماه های حرام بود ولی چون ماه رجب تنها یک ماه حرام بود کسانی می توانسـتند به مکه برونـد و برگردند که فاصـله شان تا آن جا با انجام مراسم حج بیش از هفت، هشت یا ده روز نباشد. ده روز بیایند، ده روز هم برگردند و ده، دوازده یا سیزده روز آن جا باشند. اما کسانی که فاصله شان تا مکه یک ماه راه بود نمی توانستند عمره به جـا بیاورنـد زیرا این هـا بایـد طوری عازم باشـند که وقتی از خانه بیرون می‌آینـد تا وقتی که به خانه شان برمی گردنـد، در پرتو ماه حرام، امنیت داشـته باشـند امـا در مـاه هـای رجب، شوال و ذی العقـد و ذی الحجه و محرم که مـاه های حرام بود کسانی که فاصـله بیشتری مثلاً تا سـی، چهل روز هم تا مکه داشـتند، می توانسـتند بیاینـد و مراسم حـج را بگذارنـد و برگردند. این است که این حج، حـج بزرگتری بود که با اجتماع بزرگتری برگزار می شـد اما حج ماه رجب، عمره ای بیش نبود، آن وقت کسانی را هم که نزدیک بودنـد و به عنوان امنیت حرم، یعنی آن هایی که خیلی نزدیک بودنـد- یک روز و یا ده پانزده ساعت راه فاصـله داشـتند و از امنیت حرم برخوردار بودند- هم می توانستند معمولاً عمره بگذارند یعنی زیارتی که این خانه را معمولاً«آباد» نگاه دارد.
صحبت در مرود قبل از اسـلام است، کسانی که از مکه دور بودند، می توانستند عمره و حج را با هم به جای آورند یعنی خیلی زود حرکت کننـد و به مکه برسـند یک مراسم و یک دو زیارت را انجام دهند مدتی هم آن جا بمانند تا موقع آن حج بزرگ فرا برسد. بنابراین برای آن ها عمره و حج در یک سفر می شد، که«حج تمتع» ما ازا ین قبیل است.
در فقه شـیعه برای مسـلمانی که از مکه دور باشد و برحسب فتاوی موجود، چهل و هشت میل۱ از مکه فاصله داشته باشد، حج تمتع واجب است یعنی حجی که عمره و حج را با هم انجام بدهند.

حجهٔ الوداع

در سال دهم پیغمبر با جمعیتی انبوه که عده حجاج آن سال را در تواریخ تا هشتاد هزار نفر ذکر کرده اند و یک اجتماع هشتاد هزار نفری در سال دهم پیرامون خانه کعبه بسـیار با شـکوه بود؛ حـج را برگزار کردنـد بدون حضور یک نفر بت پرست زیرا در سال قبل اعلام شده بود که از سال آینده، بت پرسـتان حق شـرکت در مراسم حج را ندارند و یک پارچه مسلمانان شرکت داشتند. این یک نمایش و تظاهرات بسیار عالی، چشم گیر، موثر و عظمت بخش برای نهضت اسلام بود. پیغمبری که ده سال پیش، از همین سرزمین مکه بـا فشار و تهدیـد و شـکنجه به فرسـنگ ها آن طرف تر تبعیـد شـده بود حالا با شکوه و جلال به عنوان رهبر بزرگوار اسـلام با جمعیت هشـتاد هزار نفری- که حتی تـا پنجـاه سـال قبـل هم به گمـان من، چنین اجتمـاعی در همین کشور خودمان یک اجتماع بی

سابقه تلقی می شد- به پیرامون خانه کعبه باز می گردد.

یک اجتماع انبوه هشتاد هزار نفری در یک زمان، بسیار شکوه و جلال دارد اگرچه از مجموع جمعیت سرزمین عربستان در آن زمان آماری در دست نیست ولی معلوم نیست در آن موقع به نیم میلیون نفر هم می رسیده است، بزرگترین شهر و مرکز اجتماع آن موقع هم جمعیتش از حدود ده هزار نفر تجاوز نمی کرد.

در سرزمین عربستان در چنین شرایط اجتماعی، پیغمبر و مسلمانانی که ده سال قبل، ازا ین سرزمین رانده شده اند، حالا در یک اجتماع یک پارچه جمع می‌شوند. اجتماعی که از همه جای آن یک صدا بلند است:«الله اکبر». این است که می بینید«لبیک» جزء سنت های حج است:«لبیک، اللهم لبیک، لبیک لا شریک لک» یعنی آهنگ توحید، حالا هشتاد هزار نفر دارند می گویند:«لبیک، اللهم لبیک، لاشریک لک». این همان سرزمینی است که یک سال پیش از آن که هنوز بت پرستان در حج شرکت می کردند، یک گروه می آمدند«یا هُبَل، یا هُبَل» می گفتند یک عده«یالات یا لات» می‌گفتند. هر دسته ای برای خودشان یک صدائی داشتند و یک بتی را صدا می کردند. جمعیت هم شاید ده هزار نفر نمی شد، حالا یک جمعیت انبوه هشتاد هزار نفری، با یک رهبری، با یک دستور و با یک شعار، همه با هم می گویند:«لَبیکَ، اَللهُمَ لَبیک، لاشَریکَ لَکَ» ای خدای بزرگ ما دعوت تورا پذیرفتیم و به این سرزمین آمده ایم و در برابرت اعتراف می کنیم که هیچ کس را شریک خدایی تو نمی دانیم. عظمتی بسیار بزرگ و بسیار چشم گیر بود. بدون شک مراسم«حجة الوداع» از عوامل بسیار موثر تاریخی در پای گیر شدن نهضت اسلام بود.

حج کنونی و امت اسلامی

امروزه از حج آن طور که لازم است بهره برداری نمی شود و آن چه مسلمان ها الان به عنوان حج انجام می دهند هشتاد و گاهی نود درصد از آن چه اسلام گفته دور است۱، ولی هم آنطور که باقی مانده است، آن قدر اهمیت دارد که در هیچ یک از شرایطی که تا کنون داشته ایم نمی توان از آن صرف نظر کرد. البته مقصود این نیست که در هیچ شرایطی درآینده هم این مساله نخواهد بود.زیرا ممکن است به طور موقت در شرایط اجتماعی خاص در یک یا دو یا سه سالی، مصلحت اسلام ایجاب کند که حجی به عللی تحریم شود اما نباید هرگز تضعیف بشود. اگر کار بجائی رسید که اساس حج تضعیف بشود آن وقت باید خیلی بیشتر فکر کرد زیرا آن چه من- در سفر زیارت خانه خدا- با چشم میدیدم و لمس می کردم و آن چه با بررسی تاریخ به صورت یک واقعیت تاریخ لمس کردم این است که اگر مراسم حج نبود تا کنون هیمن مقدار مناسبات نیمه حسنه ای که میان مردم مسلمان جهان باقی مانده است را نیز دشمنان داخلی و خارجی نابود کرده بودند.

ایجاد فرقه های گوناگون در داخل اسلام مصیبتی بزرگ بوده و هست به این معنا که در داخل امت اسلام، هر گروهی می توانند وحق دارند به سراغ فهمی‌که خودشان از اسلام دارند بروند. شیعه حق دارد شیعه باشد و بگوید فهم من از اسلام این است. نباید هرگز شیعه مجبور شود که دنباله روی سنی باشد. تازه خود اهل سنت مگر یک گروه هستند؟ گروه های بزرگ آن ها چهار گروه است، گروه های کوچکش که خیلی زیادتر است. در فقه، حنفی دارد، شافعی دارد، حنبلی دارد، مالکی دارد، و در اصول عقائد و بینش کلی اسلامی اشعری دارد، معتزلی دارد و.... شافعی نمی تواند حنفی را مجبور کند که حتماً دنباله روی من باش. حنفی هم نمی تواند شافعی را مجبور کند بگوید دنباله روی من باش حنفی هم نمی تواند شافعی را مجبور کند و بگوید دنباله روی من باش. هر گروهی می توانند بگویند می خواهیم آزادانه فکر کنیم و هر چیزی را که منطق ما پذیرفت عمل کنیم. اما آن چه حرام اینست که شافعی و حنفی بگویند چون تو شافعی هستی و من حنفی هستم بنابراین ما با یکدیگر برادر دینی نیستیم و هم چنین است شیعه و سنی. شیعه به سنی بگوید چون تو سنی هستی دیگر برادر دینی من نیستی این تعبیرهای زننده اسلام کش، که در میان ما- گاهی از زبان اهل علم- شنیده می شود نمی دانیم از کجا آمده است.

بحث ما در ناصبی و دشمنی اهل بیت نیست، آن حساب دیگر دارد. امروز در جامعه چند صد میلیونی اسلام، در بسیار نقاط، اصلاً ناصبی پیدا نمی کنید. در بلاد سنی نشین اگر در بعضی نقاط هم پیدا کنید خود سنی ها هم از آن ها بدشان می‌آید. اصلاً بحث بر سرناصبی و دشمن اهل بیت نیست، بحث بر سر یک سنی ساده است یعنی یک سنی که حتی بسیاری از آن ها محب اهل بیت هستند. به تحقیق در دایره ای که من در برخی از دوستان، از نزدیک دیده ایم اکثریت، با دوستان اهل بیت است. یکی از دوستان از سفر مصر خود چیزی را نقل می کرد که من در مصر با مردی صحبت می کردم و آن کس که با من صحبت می کرد گفت:

«شما خیال می کنید که دوست دار اهل بیت فقط شما هستید؟ ما هم دوستان اهل بیت هستیم. شما نگاه کنید در مصر این قدر که اسم علی و حسن و حسین و این حرفها هست اگر شما توانستید این قدر اسم عثمان، ابوبکر و عمر پیدا کنید و اگر شما حسن یا حسین اسم می گذارید ما یکی از اسم های جاری مان حسنین است که در میان ما اسم گذاری می شود.»

من برای یکی از دوستان نقل کردم که در هامبورگ با چند تن از ترکهای ترکیه- که حنفی مذهب هم هستند- صحبت می کردم من می خواستم از فرصت برخورد با این ها برای این که بذر محبت اهل بیت را در دل آن ها بیفشانم استفاده کنم.آمدم دو تا حدیث برای آن ها نقل کنم دیدم انگار چهره هایشان یک جوری دیگر است به من به طرزی دیگر نگاه می کنند خیال کردم که این ها خیلی از مرحله دورند گفتم خوب من از بدجائی شروع کردم باید دو قدم عقب تر می رفتم.

(من که ترکی نمی دانم آن مترجم ما یک ترکی بود که من به آلمانی حرف می زدم واو برای آن ها به ترکی ترجمه می کرد) یک مطلب آزمایشی گفتم که ببینم مساله از چه قرار است دیدم این گونه نیست که من از جلو شروع کرده و باید عقب تر می رفتم، بلکه از عقب شروع کرده و باید جلوتر می رفتم، این ها گفتند به فلانی(به اصطلاح خودشان به خواجه) بگو مگر خیال می کنند ما دوستدار اهل بیت نیستیم که این حرفها را می زند؟ ما دوست دار اهل بیت هستیم. مگر می شود یک مسلمانی(تعبیر آن ها این بود که) دوستدار اهل بیت نباشد؟ بنابراین قصه، قصه ناصبی ها نیست. قصه، قصه برادر سنی مسلمان است که هیچ هم ناصبی نیست.

مسئولیت شیعه

یک شیعه، با هیچ آهنگی حق ندارد هیچ گونه موضع گیری داشته باشد که برادری دینی، و به هم پیوستگی سیاسی و اجتماعی و دینی او با یک برادر مسلمان سنی متزلزل شود. اگر مراسم حج نبود با این توطئه هائی که علیه همبستگی مسلمانان شده است بنده گمان می کنم تا کنون آن پیوندهای وحدت آوری را که پیغمبر اکرم(ص) و مسلمانان صدر اسلام با خون جگر و با بذل جان و مال ایجاد کردند و مولا علی(ع) با سی سال سکوت و زندگی هم راه با خون دل خوردن با حمایت و حفاظت آن پرداخت و امام مجتبی(ع) با پذیرفتن قرارداد نامطلوبی که شرایط سیاسی آن زمان بر آن حضرت تحمیل کرد و به خاطر حمایت از آن از ادامه جنگ خودداری کرد و ائمه ما سلام الله علیهم اجمعین از امام سجاد(ع) گرفته تا امام عسکری(ع)، همه در راه آن تحمل ها و رنج ها بر خود هموار کردند؛ همه ی این ها تا به حال باید به فنا می رفت. این درست است که در ذهن سنی جایگزین کرده اند که این شیعه ها اصلاً خدا را قبول ندارند.

این ها می گویند جبرئیل اشتباه کرد قرار بود بیاید به خانه علی(ع)، رفت در خانه پیامبر(ص) را عوضی زد و درست است که بین شیعه، جایگزین کرده اند که این سنی ها همه شان دشمن علی(ع) هستند در حالی که اکثریت شان به علی(ع) و ائمه احترام می گذارند.

درست است که این تبلیغات شوم اثر خود را کرده ولی باز هم بالاخره سالی یک بار، ده هزار، بیست هزار، سی هزار، چهل هزار، پنجاه هزار، پانصد هزار، هفتصد هزار، هشتصد هزار سنی، آن جا دور هم جمع می‌شوند و اگر یک مقدار در حال هم دیگر دقت

بکنند و قدری حوصله به خرج بدهند و از احوال هم جویا بشوند می فهمند که تمام این ها دروغ است. لااقل سالی یک بار فرصت دروغ آزمائی هنوز برای جامعه مسلمان باقی مانده است.

اگر هم این یک فایده حج را حساب کنید فایده بسیار بزرگی است و خیلی اهمیت دارد. لذا من شخصاً به حساب هم این یک امتیاز بزرگ، همواره معتقد هستم که باید مراسم حج را با شکوه هرچه بیشتر همه ساله برگزار نمود. این که می بینید علی(ع) اینقدر در وصیتش به امام مجتبی(ع) به فرزندش و به خاندانش تاکید می کنند:«الله الله به یاد خدا باشید و از خدا پروا داشته باشید. در حج و کنار خانه خداوندتان را خالی نگذارید وگرنه دیگران آنرا پر میکنند.» ۱ برای این است که حج هر قدر هم ضعیف بشود سنگری است بزرگ. این سنگر بزرگ را به هیچ عنوان نمی شود خالی کرد. استفاده ای که ما از حج می کنیم شاید ده الی بیست درصد برحسب سالهای مختلف و شرایط مختلف و حج های مختلف، به«حج اسلام» نزدیک است و باید تلاش کرد که هشتاد و تا نود درصد از دست رفته را به جایش برگردانید.

معرفت واقعی نسبت به پروردگار

حج در درجه اول عبارت است از: زنده کردن یک یادبود پر ارزش به منظور حفظ اصلی که همان اصل توحید و یکتاپرستی است. شعار اسلام:«لااله الا الله»، و هسته ی رسالت پیغمبر اسلام(ص) : قولوا لااله الا الله تفلحوا است.

شگفتا مگر توحید و یکتاپرستی چنین نقشی دارد؟ آن یکتاپرستی جامع، دیگر کمبودی برای زندگی بشر باقی نمی گذارند. کمبود ما عموماً ناشی از این است که یکتاپرستی نیست. درکی که مردم از خدائی که می‌پرستند دارند غالباً کم و کاست و اگر گفته نشود حتی در بسیاری از موارد انحراف دارد.بعضی از انحرافات در خود این آیه (مذکور) است چگونه خدائی را می‌پرستی؟ این مسئله نخستین و«مسئله ی» آخرین برای هر انسانی است که بخواهد با خدا و نام خدا و یاد خدا زندگی کند. جالب این که آن چه تا به حال پایان نداشته است، این است که انسان دائماً باید خداپرستی اش را منقح کند.چطور؟ این چه درس مشکلی است، نه یک بار دوربار، سه بار، چهار بار، ده بار؛ آری درس مشکلی است. دو نمونه را از آیات نقل می کنم تا ببینید چه درس مشکلی است.

عرب مسلمان یمنی، بت پرستی اش را به کنار انداخته به او گفته اند خدای یکتا را بپرست و در برابر بت خم نشو. فقط«یا الله» بگو واو در برابر همه این ها گفت، چشم. اما آیا بدین ترتیب مطلب تمام شد؟ نه این عرب از یمن و به عزم حج حرکن می کند بدون حساب این که در این سفر طولانی از یمن تا مکه و برگشتن آذوقه و وسیله سفر وزادی و توشه ای هم می خواهد اما او می گوید مگر در این سفر من مهمان خدا نیستم؟ چون در این سفر مهمان خدا هستم دیگر چرا زاد و توشه بردارم؟ و به امید خدا حرکت می کند این عرب یکتاپرستی اش در این گوشه کم و کاست دارد. کسی باید با او بگوید برادر مسلمان یمنی مگر تو در خانه ات مهمان خدا نبودی و فقط در این سفر مهمان خدا هستی؟ تو چگونه خدائی را می شناسی؟ خدائی که مهمانی اش مخصوص موسم حج است؟ آیا تو فقط در موسم حج از بخشایش های او برخوردار و مهمان او هستی؟ زمین سفره عام اوست.

چه کسی گفته است که تو فقط در این چهار روز مسافرت مهمان خدا هستی؟ این کم و کاستی که این برادر مسلمان در فهم یکتاپرستی دارد اثرش موثر در عمل اوست. این انحراف فکری انحراف در محور در گردش چرخ ها اثر می گذارد و از خانه خویش بدون توشه برخلاف قانون اسلام و برخلاف رضای خدا بیرون می‌آید و خیال می کند که این مقتضای ایمان به خداست.

عجیب آن فهمی که او از خدا دارد به او میگ وید توشه برندار اگر برداری خلاف اعتقاد به خداست اما آن خدائی که اسلام می خواهد محور قرار دهد می گوید توشه بردار و اگر برنداری خلاف رضا و خواست خداست حال با این دید در زندگی خود دقت کنیم برای ما لااقل چه قدر جای سوال بوجود می آید کارهایی که انجام می دهیم به اسم رضای خدا و یا نه، اصلاً واقعاً و قلباً با فکر رضای خدا در طلب مرضات الله چقدرش انحرافی است؟ چه قدر از این کارها لااقل قابل آزمایش و سوال و محک زدن مجدد

است؟ اگر تـا پایـان عمر بـا این نمونه هـا انسان در زنـدگی شخصـی خود و بعـد هم در زنـدگی دیگران و حتی در زنـدگی علمای بزرگ و عرفای بزرگ دقت کنـد می بینـد عارفی سال ها در معرفت خـدا کوشـش کرده و معرفتش هم بالا رفته و خیلی هم بهتر از سطح معمولی است اما مساله تمام نشده است آن هم چه تمام نشدنی تمام نشدنی که حتی در میدان عمل اثر دارد در آیه اشاره می کنـد«وَ تَزَوَدُوا»(توشه برداریـد) هنر بیان قرآن همیشه این است که به محض آن که به یک مطلب معمولی اشاره می کنـد یک نتیجه گیری عالی تری نیز در کنار آن می کند: توشه بردارید که حتی سفر آخرت هم توشه می خواهد(فان خیر الزاد التقوی) تقوی توشه آن سفر است. همه سفرها توشه میخواهد ولی هر سفری متناسب با خود.

حج و بهره برداری های اقتصادی

یـک نکته دیگر بـاز در این آیـات هست که این نکته مربوط به یک نوع تصویر غلطی از خداشناسـی گروهی ازا عراب است. اینان وقتی پس از(ظهور) اسـلام به سـفر حج می رفتند سـعی می کردند که از هر کار درآمدزا خودداری کنند، می گفتند ما آمده ایم به سفر خدا و کسـی که برای حج خانه ی خدا و سـفر می اید دیگر باید فکر تجارت و بازرگانی و کسب و کار را یک سره از مغزش بیرون کنـد. اتفاقاً این مطلب هم اکنون وجود دارد بنـده خود برخی ازا هل علم را دیده ام که انتقاد می کردند از سـفر و به برخی از حجـاج می گفتنـد معلوم نیست که او سـفر تجارت می رود یا زیارت؟ پس از اسـلام اعراب همین فکر را می کردنـد. قبل از اسـلام اصـلاً مراسم حـج بیش از آن که یـک مراسم دینی و زیـارتی باشـد مراسـمی اقتصـادی و اجتمـاعی و سیاسـی بود و لـذا بزرگـترین بازارهای فصل در موسم حـج به پا می شـد. در این بازار«عکاظ» و یکی دو بازار معروف در دو محل دیگر تشـکیل می شد. در این بازارهـا علاوه بر جنبه هـای اقتصـادی، جنبه هـای اجتمـاعی، ادبی و هنری قابـل ملاحظه ای هم وجود داشت. از جمله عرضه کردن بهترین اشـعار سـال. این یک بازار سالانه ای بود الان هم هنوز در دنیا بازارهای سالانه ای هست ولو این که در کشور ما تازه مسـئله نمایشگاه های تجارتی سالیانه ی بین المللی شروع شده است.

یکی از اصول اقتصـاد دنیـاست که صاحبـان صـنایع مختلف در فصول مختلف سال در جاهای مختلف دنیا نمایشـگاه برپا می کننـد. مثلاً در«هانوور»۱ نمایشگاهی بسیار مفصل و بزرگ دارد که معمولا حدود اواخر فروردین و اوایل اردیبهشت ماه برگزار می شود و از صـنایع گوناگون و از کشورهای گوناگون دنیا در آن شـرکت می کننـد و این یک بازار است. هدف از این نمایشـگاه بازاریابی برای محصولات صـنعتی جدیـد است. در زنـدگی اعراب هم از این گونه بازارهای سالانه وجود داشت آن هم چنـد بازار سالانه در چنـد نقطه مختلف. سه تا از این بازارها، بازارهای مربوط به موسم حـج و بر محور مسافرت حج بود و یکی از مناطقی که حجاج در آن جا جمع می شدنـد«عکاظ» بود. پس از اسـلام فرد مسـلمان نزد هود می گفت من متوجه به خـدا در سـفری که به خاطر توجه به خدا انجام می دهم دیگر باید فکر کسب و کار و پول را از مغزم بیرون کنم و فکر می کرد که کسب و کار د رسفر حج حرام است و ارزش سفر حج را از بین می برد. آیه آمد:

«لَیسَ عَلیکُم جُناحُ ان تَبتغَوا فَضلا مِن رَبِکُم....» هیچ عیبی ندارد که در سفر حج در پی بخشایش الهی هم باشی. در روایات۲ متعدد آمـده است که می‌گویـد: پرسیـدم در سـفر حـج شترهـایم را کرایه می دهم و خودبه خود با این کار کاسبی می کنم بنابراین خوب است که دیگر من در این سـفر محرم نشوم و حجی به جـا نیاورم. در این جا بایـد دیـد لَیسَ علیکم جُناحُ(عیبی نـدارد) چیست؟ این طرز تفکر که در سفر حج اگر بهره گیری های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی بکنیم صفا و خلوص سفر حج از بین می رود چه طرز فکری است؟ این ناشـی از کجاست؟ این انحراف ازکجا پیـدا شـده است؟ از خداشناسـی؟ او چگونه خدا را می شـناسد؟ خدائی که اگر بخواهیم بیاد او باشم باید مشغول کسب و کار نباشم. در حالی که خدای اسـلام این نیست. خدای اسـلام، خدائی است که می گویـد کسـی که در طلب روزی برای تأمین زنـدگی خود و خانواده اش می کوشد؛ کارش کاری است شبیه کار تلاشـگران در راه

خدا و مثل جهاد در راه اوست. آن هم جهاد است.

چرا؟ برای این که اسلام می خواهد ما مسلمان ها وضع مسیحیت امروز اروپای غربی و آمریکا را پیدا نکنیم. این را من مکرراً هم از خود آن ها شنیدم هم از ایرانیانی که به عزم مطالعه به آنجا رفته اند. حتی در این اواخر هم کسی که(به این کشورها) رفته و بازگشته بود نیز در یک گفتگوی مشورتی مطرح می کرد و آن این که فرد مسیحی روز یک شنبه که در کلیساست بنده ی خداست. در کلیسا که می رود براستی هم توجه به خدا پیدا می کند. در روز یک شنبه در کلیسا به یاد خدا هست اما از کلیسا که بیرون می‌آید ضعیف می شود. اما از فردا که دوشنبه می شود تا آخر هفته، دیگر خدا را یاد می برد با آن که او مرتب به کلیسا م یرود و هفته ای یک بار به یاد خداست. اسلام این گونه مسلمان نم یخواهد. چون از فردا که شنبه است در کسب و کار در فکر و عملش حساب همه چیز هست جز خدا. البته این گونه نیست که همه مسیحیان این طور باشند شیوه کنونی کار کلیسا این طرز را بوجود آورده و باید با صراحت به شما بگویم که در همین حال هم مسیحیان زیادی هستند که درتمام هفته و در تمام کارهایشان به یاد خدا هستند. شیوه سابق کلیسا این گونه بود. کلیسا در سابق این طور نبود که مسیحی هفته ای یک بار به کلیسا برود بلکه صبح و ظهر و شب در کلیسا بود. اگر ما بخواهیم یاد خدا را مخصوص کلیسا بدانیم خود بخود وقتی زندگیمان اجازه نمی دهد بیش از هفته ای یک بار به کلیسا برویم بیش از هفته ای یک بار هم به یاد خدا نیستیم. اسلام خدای در کلیسا ندارد. اسلام خدای همه جا دارد و بنابراین به بنده ی خدا می گوید که اگر مشغول کسب و کار هم هستی با یاد خدا باش.

خیلی فرق است بین کسب و کار به نام خدا و به یاد خدا و کسب و کار بدون نام خدا و بدون یاد خدا، خیلی فرق است بین مطالعه ی علمی (من حتی مطالعه فیزیک و شیمی‌را میگویم) به یاد خدا و به نام خدا و بدون نام خدا و بدون یاد خدا آن کسی که در لابراتور علمی اش با یاد خدا کار می کند و برای او خدا همه جا حضور دارد، خدمت علمی و آثار و فرآورده های مطالعاتش را هیچ گاه به یاد خدا نیست در مورد آن کسی نیز که اسلحه می سازد خیلی فرق است بین اسلحه سازی به یاد خدا و به نام خدا و اسلحه سازی بدون یاد خدا و بدون نام خدا. آن کسی که اسلحه می سازد بنام خدا کاملاً دقیق است که به بیند این اسلحه بدست چه کسی میرود. حلقوم چه کسی را می‌فشارد آیا حلقوم متجاوز به حق یا دیگری را؟ انسان باید بسیار احمق باشد که در آن جا نیز بگوید که بنام خدا و به یاد خدا دارم سلاحی را می سازم که می دانم فردا طرف داران حق با آن کشته می شوند. این خیلی حماقت است و اسلام می خواهد یاد خدا همه جا و در همه حالات با ما باشد.«الذین یذکرون الله قیاماً و قعوداً و علی جنوبهم»۱ حالات انسان معمولا ازا ین سه حالت او دیگر بیشتر نیست، با ایستاده است و کار می کند یا نشسته است و یا دراز کشیده و اسلام می خواهد او در همه حال به یاد خدا باشد.

چنان که ملاحظه می شود این فکر که اگر ما در سفر حج درآمدی هم داشته باشیم به خلوص و اصالت سفر حج لطمه می زند. برای کسی است که پول در آوردنش هم، آهنگ خدائی نداشته باشد وگرنه کسی که پول درآوردنش آهنگ خدائی دارد دیگر چه منافاتی با خدا دارد. اگر از او بپرسند که این پول را برای چه در می آوری؟ پاسخ می دهد که می خواهم هزینه های ضروری زندگی خانواده ام را تأمین کنم و این یک وظیفه ای است که خداوند به عهده ی من گذاشته است.آیا در این صورت پول درآوردن واقعاً با یاد خدا منافات دارد؟ اگر می خواهم درآمد اضافی را آنجا که فرمان:وانفقوا فی سبیل الله(چنان که در همین آیه جلوتر می رسیم به فرمان:وانفقوا فی سبیل الله و لاتلقوا بایدکم الی التهلکه) است صرف کنم. باید چیزی داشته باشم که آنرا در راه خدا انفاق کنم. اینجا در می آورم که آنجا انفاق کنم. آیا این با یاد خدا منافات دارد که صرفاً برای خودخواهی و ارضای خواسته های شخصی، صرفنظر از حدود و موازینی که حق و حق پرستی برای این پول درآوردن مقرر کرده است باشد.

این است که با روح توجه با خدا منافات دارد. به عبارت دیگر اگر انسان، خدا را در حاشیه زندگی قرار دهد و با این نیت در سفر خدا بخواهد پول در بیاورد دیگر نمی شود. اما آن انسانی که خدا را در متن زندگی قرار می دهد و اعتقاد به خدا، چون روح در

تمام سلولهای جسم حیات اوست، به گونه ای که حتی یک سلولی که از این روح خالی باشد وجود ندارد، دیگر کسب و کارش در سفر حج نمی تواند هیچ گونه منافاتی با معنویت داشته باشد.

سوغاتی در سفر حج

یکی از دوستان که عازم حج بود سوال می کرد اگر در این سفر قدری سوغاتی بخرم وقتی را که در این راه مصرف می کنم چگونه است؟ گفتم تا چه گونه سوغاتی و با چه آهنگی بخرید؟ فکر کنید که من سفری می آیم وبر می گردم یادبودهایی برای همسر، مادر، پدر، خواهر، بستگان و دوستانم می برم بدون این که آهنگ سوغات خریدن های زمان ما را داشته باشد و واقعاً سوغات و تحفه ای باشد از سفری، نه به رخ کشیدن این که چه قدر آوردند و چه قدر آوردی، آن چند ساعتی را که آن جا می روی با این روح به دنبال پیدا کردن چیزهایی که هر دانه اش یکی از بستگان و دوستان ترا خرسند و خوشحال می کند و این خوشحالی را نیز به حساب رضای خدا وظیفه اسلامی بگذاری بسیار خوب است.۱ اصلاً مسلمان که یک آدم خشک و سخت نیست. مسلمان هم یک آدمی است که مثل آدمهای تربیت شده و رشد یافته عواطف دارد و در زندگی نیز از این حرف ها هست. مگر دین نیست که در روایات ما تأکید شده که وقتی به خانه دوستت یا قوم و خویشت می روی یک دانه سیب سرخ به دست بگیر، آن جا برو وبا یک تحفه ی کوچک او را خوشحال کن؟ این چیست؟ زندگی با محبت و دوستی متقابل و برادری و تقویت زندگی عاطفی و این خواست خداست کسی که در این راه کوشش می کند کارش منافاتی با طلب رضای خدا ندارد و به خلوص سفرش هیچ لطمه ای نمی زند. پس مساله آن است که چه گونه سوغات بخری. اما کسی که می خواهد به حساب رضای خدا سوغات بخرد دیگر آنجا که می رود حواسش جمع است که چه بخرد برای چه کسی بخرد و چه گونه و در چه حدی بخرد. او باید همه این ها را حساب کند و الا ـ اگر من برای این می روم که با پولی که از راه ربا به دست آورده ام و یا قرض کرده ام سوغات بخرم،(حالا ـ موارد دیگرش را نمی گویم و فقط همین یکی را می گویم) و یا به مردم بدهی دارم و طلب کار من از من طلبش را مطالبه می کند و من طلب او را به وقت نمی‌پردازم و با آن پول سوغاتی می خرم و برمی گردم دیگر با این روح اگر کسی سوغاتی بخرد(با سفر حج) سازگار نیست. یا نه، اگر در حالی که در جامعه ای که در آن زندگی می کنم نیازمندان وجود دارند و نیازهایی وجود دارد که یا بر اصل سوغاتی خریدن، یا لااقل بر حد سوغاتی خریدن تقدم دارد و بازهم این را رعایت نمی کنم نمی شود. دقت کنید که یاد خدا چون روحی در تمام سلولهای زندگی باشد همه این جهات به آدم فرمان می دهد و هدایت می کند به انسان جهت می دهد که این جا برو و آن جا نرو، این کار را بکن و اینکار را نکن، این گونه بکن و آن گونه نکن. و اسلام می خواهد ما چنین خدائی را بپرستیم.

بنابراین طرز تفکر، حالا که ما به فضل الهی مسلمان شده ایم، بت پرستی را رها کرده ایم، آن حج آلوده را کنار گذاشته ایم و به سوی حج پاک اسلام آمده ایم بنابراین دیگر در سفر حج مان مواظب باشیم این که هیچ فکر کسب و کار نباشیم این نتیجه گیری انحرافی است. این انحراف از کجا به وجود آمده؟ ازا نحراف در محور خداشناسی و یکتاپرستی صحیح خالص پاک، با خداشناسی و یکتاپرستی صحیح خالص پاک، با خداشناسی و یکتاپرستی ناقص یا خدای ناکرده آلوده. بنابراین یکتاپرستی به معنای کامل و وسیعش بر تمام شئون زندگی مسلمان پرتو می افکند و اصلاً خداپرستی و خداشناسی صحیح است که می تواند کار فرد و امت اسلامی را هدایت کند و ابراهیم خلیل(ع) به عنوان یکی از پیشتازان با عظمت یکتاپرستی با فرزند عزیزش اسماعیل در آن گوشه دورافتاده خانه ای ساده برای یکتاپرستی و کانون یکتاپرستان به وجود آورده اند و مراسم و مناسک و عباداتی در خود یکتاپرستی انجام دادند. باید همواره این خاطره بزرگ در خدمت زنده نگه داشتن اصل محور یعنی یکتاپرستی باشد و این اساس حج است.

حفظ یکتاپرستی، هدف مناسک حج

حال که اساس حج این است، ببینیم در مناسک حج چگونه این اصل رعایت شده است که یک اعمال حج در خدمت این فر محوری باشد و از کجا شروع کنیم. از همان طرفی که قبلًا به آن اشاره شد شروع می کنیم.
اگر خدا یکی است بنابراین جامعه ی خداپرستان هم یکی است و هیچ چیز نباید و نمی تواند جامعه ی خداپرستان را دوتا کند مگر این که خدا دو تا بشود.
چون خدا یکی است پی جامعه ی خداپرستان هم باید یکی باشد. یک عامل اجتماعی سالانه میتواند به تحقق بخشیدن این هدف کمک شایسته کند. اگر بخواهیم جائی را برای اجتماع سالانه خداپرستان انتخاب کنیم چه جائی بهتر از خانه شاده ای که آن دو خداپرست زبده به همین منظور بنیان گذاشتند؟ نقطه ای که مسافرت به آن نقطه می تواند به عنوان یک عامل نگهبان وحدت جامعه ی خداپرستان، در خدمت هدف یکتاپرستی و خداپرستی قرار گیرد. بنابر این به مسلمانان میگوئیم که از هر دره عمیق(فَج عَمیق که در خود قرآن آمده۱) از دور و نزدیک با یاد خدا و به نام خدا از خانه ات حرکت کن تا در روز معین، در جای معین، اجتماعی بزرگ و پاک، پاک از آلایش های گوناگون، از شما خداپرستان تشکیل شود تا(لیشهدوا منافع لهم)۲ منافع مادی و دنیایی و منافع معنوی را با چشم ببینید.
به یک نکته ای از این اجتماع قبلاً اشاره کردم و حالا به یکی دو نکته دیگر هم اشاره می کنم. نکته ای که اشاره شد این بود که اجتماع کنونی حج یکی از عوامل موثر در خنثی کردن(البته نسبی) توطئه هائی است که برای تفرقه اندازی میان ما مسلمان ها قرن ها چیده شده و به طریق مختلف تحت عنوان مذهب برای برهم زدن وحدت اسلامی کوشش ها به کار رفته است. اگر اجتماع سالانه حج نبود من اطمینان دارم(این اطمینان هم بر حسب بررسی هائی است که کرده ام) که همین درصد ضعیف از همبستگی که امروز در میان مسلمان های گوناگون با مذاهب گوناگون وجود دارد هم دیگر وجود نداشت یا بسیار ضعیف تر بود زیرا حج باید در خدمت نگهبانی وحدت امت اسلامی قرار گیرد. چرا وحدت امت اسلامی ؟ چون اگر خدا یکی است، امت خداپرستان هم یکی است وقتی یک مسلمان شیعی که در مغز اوصدها تبلیغ ضد مسلمانی سنی در دوران زندگیش وارد کرده اند، به آنجا می رود می بیند اینکه می گویند همه سنی ها دشمن علی(ع) هستند دروغ است.
او صدها سنی را می بیند که نسبت به علی(ع) محبت دارند این که می گویند همه سنی ها دشمن فاطمه زهرا(س) هستند دروغ است. او می بیند صدها سنی آن جا می ایستند وادی احترام می کنند حتی نسبت به ائمه ی بقیع(س). آن وقت می فهمند که عجیب او را گول زده اند و آن سنی هم که می بیند در گوش او کرده بودند که شیعه اصلًا یک دین دیگری دارد، قبله ای دیگر با نماز دیگری دارد، می بیند شیعه آمد مثل خود او روبه همان قبله ایستاده و نماز می خواند.
همان حج را بجا می آورد- گیرم چند جا با یکدیگر اختلاف فتوا دارند،(اهل تسنن) خودشان هم با یکدیگر(اختلاف فتوا) دارند- می فهمند اینکه در مغز او کرده بودند که شیعه کافر و بی دین است دروغ است(لیشهدوا) واین را چون می بیند دیگر تبلیغات به این آسانی در او اثر نمی کند.
این دیدن ها خیلی موثر است. در این زمینه قبلًا توضیح داده شد و د راین جا می خواهم به یکی دو نقطه دیگر اشاره کنم.

بُعد اجتماعی

تفاوت دو نظام اجتماعی

ما مدعی نیستیم که سیاست و نظام اجتماعی اگر از ایمان معنوی برخوردار باشد یک چیز است و اگر درونش از ایمان معنوی تهی

باشـد چیز دیگری است و این هـا دو نوع نظـام هسـتند در دنیا امور زنـدگی بشـر را با نظام بـدون ایمان نمی‌شود اداره کرد ولی می گوئیم نظام بـدون ایمان با نظام اجتماعی که روح ایمان در او دمیـده باشـد اصـلاً دو نوع زنـدگی برای بشـر می‌سازد یکی از آن ها منظم اما با نظمی بی روح و شکننده و دیگری منظم اما با نظامی روحدار و قابل انعطاف. آن یکی نظم ماشینی است و این یکی نظم انسانی. این درست است که انسان ماشـین است(چه کسـی گفته است ماشـین نیست؟) پیچیده ترین ماشـینهائی که ما در عالم خلقت سراغ داریم و پیچیده ترین کامپیوترهائی که الان ساخته می شود، همه به اندازه بخشی از سلسله اعصاب انسان و گوشه ای از مغز او پیچیـدگی نـدارد(من کاری به آن قسـمتهای مربوط به اندیشه ندارم) به اندازه همان بخش هائی که حتی گردش خون را کنترل می کنـد، هم پیچیـدگی و ظرافت ندارد، به اندازه یک قطعه از ناحیه کرتکس و غشاء مغز و نقشـی که او ایفا می کند در زندگی انسان پیچیـدگی نـدارد. انسان ماشـین است ماشـین خیلی پیچیـده ولی این ماشـین علاوه بر ماشـین ظریف بودن یک چیز دیگر هم هست، روح دارد یـک ماشـینی است بـا حـالت و امتیازی خاص که«روح» دارد، اگرچه چون ماشـین، نظام می خواهـد اما نظامی روحـدار، نظمی که«ایمـان» چون روح، در همه جـایش دمیـده باشـد آن نظم، نظم انسـانی است و نظم منهـای ایمـان محـال است نظم انسـانی باشد(چنین نظمی) تنها می تواند به انسان، در حد ماشینی بودنش، سعادت بدهد.

حقوقش را سـروقت بگیرد، باندازه خرج کند و پس انداز بنماید، به موقع به مرخصی برود به موقع گردش کند، به موقع غذا بخورد، به موقع شنا بکند، به موقع بهره گیری های جنسی داشته باشد به موقع بخوابد، به موقع ورزش کند، به موقع شادی و پای کوبی کند، به موقع هم آدم کشـی کنـد، به موقع ناخودآگاه بگویم یا آگاه(این جا دیگر عبارت ها نوسان پیـدا می کنـد) در خدمت فجیع ترین کارهائی که از هیچ حیوان درنده ای انتظار نمی رود قرار بگیرد، همه این ها نظم است، اما آیا«انسانی» است؟

در سـفر حج انسان یک نمونه کوچک از اجتماع روح دار را می بیند. من هم موقعی که به آن سفر مشرف بودم و بعد هم که پرس و جو کردم میزان تصادفات اتومبیل و اصـطکاک ها در سـفر حج با حجم مسافران طی می کنند از نظر نمونه های دنیائی اصـلاً قابل مقـایسه بـا اجتماعات دیگر دنیا نیست. تا گفته شود درصـد آن چنین و چنان است زیرا در این جا آن راننـده که پشت ماشـین و آن مسافری که داخل ماشین نشسته است در این چند روز با روح و توجهی تمرین شده و تربیت یافته به خدا، زندگی می کند چند روز زندگی در سایه حکومت ایمان، جلوه ای خاص دارد.

نمی گویم هیچ برخورد نیست، نمی گویم هیچ اصطکاک نیست، نمی گویم هیچ تصادف نیست نمی گویم هیچ تلفات نیست، ولی می گویم مقایسه کنیـد این تصادف ها و اصـطکاک ها و برخوردها را در این واحد با تمام ابعاد گوناگونش با همه واحدهای دیگر که در دنیا هست ببینید مساله چه قدر با هم فرق دارد اگر فرق یک، دو یا سه برابر بود می گفتیم مهم نیست اما فاصله خیلی بیش از این هاست. فاصله، فاصله میان نظم ماشینی، و نظم روح دار است.

در«عرفات» پیش از ظهر بود، عـده ای آمدنـد سوالات دینی داشـتند گروهی ازا ین ها از تحصـیل کرده های خارج بودند که هنگام مراجعت به ایران اتفاقاً زمان بازگشـتشان به سـفر حج برخورد کرده و عازم حج شده بودند. بعضـی هم از ایران آمده بودند. واقعیت امر اینکه این ها اول که آمـده بودنـد فکر کرده بودنـد به عنوان یک تنوع، به حـج برویم ولی خودشان اعتراف کردند که با این که سفرهای گوناگونی در زندگی رفته اند هیچ سفری تا این اندازه آن ها را تحت تاثیر قرار نداده بود.

این اعتراف عمومی آن ها بود. نشسـته بودیم صـحبت می کردیم وآن ها سوال می کردنددرباره روح و فلفسه حج برایشان سحبت می کردم و آن صـحبت کردن را یـاد خـدا می دانسـتم. من اگر آن موقع می گفتم که چهـار روزی آمـده ام تـا بـا خودم بـاشم می خواهم بروم بیشتر«یـاالله» بگویم، آن یـاالله گفتن، برای من انحرافی بود. من همـان صـحبت را یـاد خـدا تلقی میکردم و به آن ها هم گفتم که این، جانشین چند دعائی است که می خواهم بخوانم ولی خود این برای من دعاست. امیدوارم برای شما هم دعا باشد.

برای آن ها قدری صحبت کردم و نقش سازنده ی نسبی حج را به روی هر انسانی که حج می گذارد از جمله تاثیری که در به خود

آمدن انسان دارد برای شان بیان کردم یکی از آن ها گفت: من اتفاقاً الان که در راه می آمدم یک نمونه ی خیلی کوچک جزئی از این به خود آمدنی که می گوئید را دیدم. در چادری فلان تیمسار را با یک لباس ساده دیدم که بر روی تشکش افتاده بود. این تیمسار را من مکرر در میدان فرماندهیش دیده بودم که از آن اول که وارد میدان می شد آن قدر عربده می کشد و آن قدر عربده کشی از دیگران انتظار داشت که اصلاً تا به صف نظامیان می رسید یک حالت مصنوعی در میدان به وجود می‌آمد. دیدم این جا به خود آمده و فهیمیده است که هیچ نیست.

تمام این زرق و برق های مصنوعی چهار چوب های کشنده ای است که بر جسم و جانش نهاده اند چهار صباحی به این جا آمده تا از این ها آزاد بشود. او ادامه داد: دیدم تیمسار آن جا بر روی تشکش افتاده و دعائی می خواند و ذکری می گوید و نه تنها دیگر آن یال و کوپال تیمساری با او نیست بلکه در چهره او در چند روز دیگر آن آثار تفرعن هم از بین رفته است. در این چند روز جائی آمده که ایمان به او گوشه رخی نشان داده است چون بیشتر از این که نیست. اگر بیش ازا ین باشد او باید وقتی هم برمی گردد عوض شده باشد. هستند کسانی که با یک سفر حج عوض می شوند و خیلی هم عوض می شوند اما عده آن ها زیاد نیست، نمی دانیم شاید آن آقا هم از همین قبیل باشد.

من او را نمی شناختم و اصلاً اسم او هم یادم نیست اما این آن چیزی است که یکی از جوان ها برای من نقل می کرد. او به ای نجا آمده و زندگی برمحور ایمان، همه چیزش را(لااقل در این چند روز) عوض کرده است.

دیگر قیافه اش هم آن قیافه دیومانند آن میدان نیست. حال اگر این تیمسار از من سوال می کرد که می گوئید من در میدان فرماندهی ارتش هم با سربازان بگویم و بخندم و شوخی کنم تا یک فرمانده سپاه مومن به خدا باشم؟ می گفتم: نه نمی گویم این جور باش. من می گویم تو که مسلمان شیعه هستی و علی(ع) پیشوایت، یک فرمانده بزرگ میدان جنگ است، و یا برتر از او، پیغمبر اکرم(ص) ببین که این دو فرمانده بزرگ در میدان ها چگونه بودند.

انضباط خیلی شدید بود. برخورد محکم و فرماندهی! اما در همان موقع اگر پیغمبر(ص) یا علی(ع) احساس می‌فرمود که فلان سرباز یا افسر جزء احتیاج به فلان ارفاق دارد- ارفاقی که هیچ زیانی به نظام میدان جنگ وارد نمی کند- چه می کرد؟ آن فرمانده اشباع شده از ایمان به خدا در آن موقع از این وظیفه کوچک غفلت نمی کرد و اگر تو با قاطعیت، قاطعیت در فرماندهی که غیر از تفرعن در برخورد است، و با هم خیلی فرق دارد عمل کنی ایرادی بر تو نیست. اتفاقاً امروز نظام اداری اجتماعی ما این گونه است که غالباً با روسای قاطع در تفرعن، و فاقد قاطعیت در اداره، سروکار دارد در حالی که باید عکس این باشد یعنی«قاطع در اداره» و فاقد«تفرعن در برخورد».

یکی از دوستان، مهندسی است که آمده بود و صحبت میک رد او گفت اخیراً یک طوق لعنتی به گردن بنده انداختند ودر فلان جا مدیر کل شدم. به او گفتم امیدوارم خدمت بهتری بکنی. گفت مطلب این است که نمی گذارند و با این که چند روز بیشتر نیست اذیت می کنند.

گفتم چطور اذیت می کنند؟ گفت که همکاران ما(مدیر کلهای دیگر) می گویند که مقام مافوق شما از شما خیلی ناراضی است و رضایت کامل ندارد. گفتم: چه طور شده است؟ گفت شما اصول اداری را رعایت نمی کنید. گفتم: کدامین را رعایت نمی کنم؟آیا مثلا "کارها نسبت به گذشته سریع تر انجام نمی گیرد؟

گفتند: خیر، کارها نسبت به گذشته سریع تر و بهتر هم انجام می گیرد. گفتم: پس چه عیبی پیدا شده است؟ گفتند: آخر شما به کارکنانتان زیاد اجازه می دهید یک ساعت یا دو ساعت بیرون بروند. گفتم: شما که می گوئید کارها سریع تر انجام می گیرد. من هم اگر اجازه می دهم چون(آن کارمند) احتیاج دارد اجازه می دهم.

گفتند: این برای دیگران اسباب زحمت م شود زیرا آن ها نمی توانند اجازه بدهند.

گفتم: خوب چرا نمی تواننـد اجازه بدهنـد، آن ها هم کارهای شان را سـریع انجام بدهنـد و اجازه هم بدهنـد. گفتند: آن ها حساب های دیگر هم می کننـد. مثلاً شـما آن روز که در آن اطاق بودیـد و آن مقام مافوق آن جا بود وقتی سـخن او تمام شد زود رفتید و دیگر آن جا نمانـدیـد تا از او اسـتمالتی بکنید، احتراماتی به جا بیاورید و تعارفات مادون مافوق را، با او بکنید. گفتم: این جاست که دیگر بایـد عرض کنم بنده اهلش نیسـتم خواهش می کنم به ایشان بگوئید هر وقت مذاقشان و مزاجشان با این طرز کار من سازگار نیست، من خداحافظی می کنم و لازم هم نیست که دیگر هیچ دوزو کلکی برایم درست بکنند.
ایشان از دوسـتانی است که جداً در بخشـهای گوناگون زندگیش ایمان، نفوذ دارد و من او را مد ت هاست می شناسم، ایمان او، به او می گویـد که اگر یکی از کارکنـان آنجا واقعاً یک ساعت یا دو ساعت نیاز دارد که بیرون برود و او می خواهـد به نحو بهتر و با ایمان، آن جا را اداره کند و می داند که نظم ایمان، نظم ماشـینی نیست، نظمی است که در عین نظم بودن باید نیاز پیچ و مهره های داخل این ماشـین را هم کاملا رعایت کرد و فهمیـد، که اگر واقعاً این کارمنـد الان همسـرش مریض است و می خواهـد پیش دکتر برود چنان چه او را این جا نگه داشتی دیگر ماندن او به دردخور نیست و اصلاً کار انجام نمی گیرد.
لـذا، هم ردیف او همین کارمنـد بزور در این جا نگه می دارد اما کارش به انـدازه او انجام نمی گیرد و این یکی با آن که کمتر(در محـل کـار) نگه می دارد ولی کـارش به انـدازه او انجام میگ یرد. آن نظم بی روح است و این نظم با روح! آن نظم چون بی روح است به نیـاز موجودات زنـده داخل این نظام، بی توجه است. و این نظم چون با روح است(به این امر) توجه دارد و در عین قاطعیت در اداره، و فرماندهی؛ در عین حال آن محبت را هم دارد.
لـذا کارمنـدی که با اوست هم از او قاطعیت می بیند و هم محبت. درباره ی امام سـجاد(ع) ،آن شاعر با علاقه ی با محبت نسبت به خاندان پیغمبر و با توجه به کمالات روحی آن ها چه گفت؟ امام سـجاد(ع) کسـی است که وقتی انسان در کنار او می‌ایستد حتی به خودش اجـازه نمی دهـد خیره به او نگـاه کنـد و احترام از او می گیرد. امـا آیا این احترام گرفتن ناشـی از ترس است؟ نه این احترام گرفتن ناشـی از عظمت روحی است که در او می یابـد چون او واقعـاً شایسـتگی مـافوق بودن را دارد. این است که برای دیگران در برابر او، خودبه خود احترام گذاشـتن طبیعی است و اجرای دسـتورها هم همین طور. هم به او احترام می گذارنـد هم فرماندهی قاطع او را روی چشم می نهنـد و عمل می کننـد و م یدانند که او آن ها را دوست دارد و هم این ها او را. این نظام روح دار است. نظامی برپایه«قاطعیت» از یک طرف و«محبت» از طرف دیگر.
این یکی از گوشه هـای بحث ولایت است. ولایت اسـلامی و حکومت اسـلامی حکومتی است که زمامـدار و اداره کننـده و توده و اداره شده یکدیگر را دوست دارند ولایت به معنای«تسلط» همراه با ولایت به معنی«محبت» توام با یکدیگر است. آن پیوند اداری با این پیوند قلبی با هم یکی هستند، نه این که ارتباط دارند، بلکه یکی هستند و از هم ریشه و الهام و کمک می گیرند بنابراین یکی از آثار سفر حج این است که انسان در آن جا یک زندگی اجتماعی را که ایمان در او نفوذ کرده باشد می‌بینند.

یک خاطره ی سازنده از سفر حج

سرگذشت کوچکی نقل کنم من نمونه این مطلب را در مکه از یک افسر سعودی و دو تن از برادرانی که چهره شان، چهره برادران کاسب کار ایرانی بود دیدم. در یک نیم روز که هوا به نسبت گرم بود به طوری که برای حاجی غیر متوسط، گرمای ناراحت کننده ای داشت اتفاقاً با خانواده به مسجد الحرام مشرف شده بودیم و قرار بود در بازگشت از دو تن از دوسـتانی که از ایران آمده بودند دیـدن کنیم و خود این یکی از سـنت هـای حـج است و گفته بودیم که مـا به آن جا می آئیم، ساعت درست ۱۲ بود و مـا دیگر در حال آماده شدن بودیم تا نماز بگذاریم و بعد برای نهار برویم. نزدیک مسـجدالحرام دیدم که چند نفر آن جا اطراف کسـی ایستاده اند. جلو رفتم دیدم دو نفر از دوسـتان ایرانی که من آن ها را نمی شناختم اما آن ها به محض اینک ه چهره من را دیدند و فهمیدند

که ایرانی هستم آمدنـد سلام و علیک کردنـد و گفتنـد کمک کنیـد. گفتم چه شـده است؟ گفتنـد ما از این جا رد می شـدیم که دیدیم یک حاجی این جا افتاده است.

نفهمیـدیم کیست؟ همین قـدر چنـد کلمه ای حرف زد و فهمیدیم عراقی است و حالا می خواهیم او را نجات بدهیم زیرا جان او در خطر است و گرمازده شـده است به گروه پزشـکان ایرانی(مراجعه کرده ایم) که اتفاقاً نزدیک ترین واحـد به ما هستند- واحـد، هم درمانی و هم کمکی است- اما آن ها می گویند که باید رئیس ما باشد چون نیست مقررات ما می گوید فقط بیمار ایرانی را عیادت کنیـد و این(فرد) چون عراقی است مـا نمی توانیم این کـار را بکنیم. گفتم خوب جـای دیگر سـراغ نداریـد؟ گفتنـد نه جـای دیگر نتوانستیم برویم ما زبان بلد نیستیم این جا هم زبان بلد بودیم و به فارسی توانستیم(مساله را) بگوئیم.

گفتم کمی‌صبر کنید، برگشـتم و به خانمم گفتم به همان جائی که بودید برگردید چون این مساله مقدم براین است که من در نماز شرکت کنم برگشـتم و به پزشـک ایرانی که در آن جا بود گفتم آقا شـنیده ام از شـما درخواستی کرده انـد و جواب شـما هم چنین جوابی بوده است؟

گفت این مقررات مـاست. اگر این بیمـار در این جا مرد، یقه بنـده را می گیرنـد که چرا او را پذیرفتیـد. گفتم من فلان کس هسـتم یادداشت هم بکن و بگو مسئولیت بعهـده او است. فعلاً(این بیمار را) این جا بگذاریـد. مقـداری از این نظم بیرون بیائید. این آقا در حال مردن است توکاری بکن تا از زیر این آفتاب به کناری بیایـد من(مسوولیت را) به عهده تو نمی گذارم و می‌پذیرم که او را بعد از نیم سـاعت از این جـا بیرون بیـاورم. در این نیم سـاعت که نمی میرد! قبول کرد او را موقتاً بپـذیرد. اتفاقاً در آن جا بالا خانه ای و تختی بود قرار شـد او را بخواباننـد و یـک کمی به او رسیـدگی کننـد. به یکی از آن دو گفتم بیائیـد برویم تا ببینیم راه حل اساسـی چیست؟ به پاسـگاه پلیس جلوی حرم رفتم راه ها شـلوغ و تقریباً نیمه بسـته بود ترافیک خیلی کند بود. با جمعیت انبوه و ماشین های زیـاد و جاده های کم عرض-(این مساله) طبیعی بود، رفتم بالا. جای بسیـار کوچکی بود یک افسـر جوان عرب سـعودی سیاه چرده مسئول آن جـا بود. با او سـلام و علیک کردیم و به او گفتم یک حاجی در آن جا افتاده و نمی دانیم متعلق به چه گروهی است که او را به گروه خودش راهنمائی کنیم ولی جانش در معرض خطر است و باید هرچه زودتر به بیمارستان برسد. گفت بسیار خوب. در آن روز و در آن ساعت مرتب تلفن این مرد کار می کرد و مشـغول بود برای این که باید ترافیک آن جا را با تلفن اداره کند اما در عین حـال تلاش می کرد آمبولانـس(هرچه) زودتر از این ترافیـک مشـکل، بتوانـد عبور بکنـد و این بیمـار را نجـات بدهـد، من(از کوشـائی او) لـذت بردم او یـادش نمی‌رفـت که این وظیفه را هم(در کنـار تنظیم امر ترافیـک) دارد. چهره ی او چهره ی یـک افسـر مومن به این وظیفه را در نظر من مجسم می کرد. او می فهمیـد چه کار می کنـد و چه مسئولیتی را به عهده گرفته است مرتب تلفن می کرد مـن هـم گـاهی بـه او یـادآوری می کردم امـا او منتظر یـادآوری مـن نبـود، مکرر بـدون یـادآوری مـن، تلفـن می کرد که آمبولانس کجاست. اتفاقاً ترافیک یک حالت گره خوردگی پیدا کرده بود به طوری که حدود بیست و پنج دقیقه بیشتر طول کشید تا آمبولانس از بیمارستان به آن جا رسید.

از قضـا همـان موقع که آمبولانـس را نگه داشـته بودنـد تـا این بیمار جوان تنومنـد را بیاورنـد پیرمردی که می خواست از این طرف خیابـان به آن طرف خیابـان برود زمین خورد و او را هم در همان آمبولانس گذاشـتند و بردنـد.این(خاطره) را از این نظر بیان کردم که کسـی که با دقت در آن جا نظاره کنـد مشاهده می کند که این افسـر با«ایمان»، و با ایمان به این که چه وظیفه ای دارد، کار می کرد و آن دو برادر ایرانی با ایمان، ظهر هنگام تا این مرد افتاده را به آمبولانس نرساندنـد آرام نگرفتند. از آن دو پرسیـدم آیا کاری نداریـد؟ گفتنـد اکنون این کار بر هر چیزی مقـدم است. تا این(بیمار) بجائی نرسد ما آرامش نداریم. این هر دو(احساس وظیفه این دو زائر و آن افسـر سـعودی) لذت بخش بود و هر دو زندگی اجتماعی پرتو گرفته از ایمان را پیش چشم انسان می آورد. ده روزی هم که انسـان به چنین زنـدگی اجتماعی نگاه بکنـد موثر است به یاد آن جهنم اجتماعی که در گوشه و کنار دنیا به نام نظام بوجود

آمده است می افتد، نظامی که نهضت هیپی های اروپای غربی و آمریکا، عصیانی است علیه آن خشکی و جمود و از دست دادن جنبه انسانیت. و من نمی دانم که آیا اگر در بلوک شرقی امکان بدهند آن عصیان آنجا هم خواهد بود یا نه؟ نمونه هائی از این را من در مطبوعات آلمان دیده ام. ولی من نمی دانم آیا در آن جا(بلوک شرق) واقعا مزاج به اندازه ی این طرف(غرب) برای این عصیان مستعد است یا نه؟ به هرحال آن چه انسان شک ندارد این است که نظام اگر خشک بود می خواهد سوسیالیستی باشد یا کاپیتالیستی، به هرحال با مزاج انسان سازگار نیست، انسان نظام می خواهد هرج و مرج برای زندگی نمی تواند خوب و مفید باشد. زندگی بدون حکومت و نظام اجتماعی نمی تواند باشد اما حکومت و نظام انسانی، نظامی که در گوشه و کنارش ایمان تجلی کند و نمونه زندگی اجتماعی با تجلی ایمان در داخل نظام را انسان در این ایام حج تا حدی می بیند و لذت می برد و وجدانش بیدار می شود. که اگر تلاش گر است و اهل مبارزه و می خواهد برای ایجاد یک نظام عالی تلاش کند بداند در راه ایجاد چگونه نظامی تلاش کند

نتایج اجتماعی حج

همان طور که بیان شد نتایجی که باید از حج بگیریم یکی نتایج«اجتماعی» است و دیگری نتایج سازنده ی این فریضه، و هر مسلمانی می تواند در مراسم حج یکی از نقش های مؤثر ایمان را در ایجاد نظام اجتماعی با چشم ببیند.

روابط مردم در چند روز(مراسم) حج با یکدیگر، از هر نظر، روابطی است که بیش از هر چیز، تحت تاثیر ایمان افرادی که دور یکدیگر جمع شده اند قرار دارد و در پرتو چنین ایمانی است که تجاوز، تعدی و جلوه های دیگر خودخواهی در رفتار انسان ها بسیار کم دیده می شود(نمی گویم هیچ دیده نمی شود بلکه بسیار کم دیده میشود) به طوریکه انسان در آن جا می تواند با خودش بیندیشد که اگر جامعه ای بزرگ در تمام طول سال تحت تاثیر چنین ایمانی زندگی می کرد وضع عقد اجتماعی، محبت و برادری و غم خوار یکدیگر بودن در زندگی اجتماعی بسیار بهتر می بود.

یکی از دوستان عزیز ما که پزشک است و نسبتاً علاقه مند است در زندگی دینی اش جدی تر بوده و تا حدود بیشتری اهل عمل باشد، به من می گفت: من از دوستان و از قشر خودمان گله دارم گفتم چطور؟ گفت دوستان هم فکر ما چیزهایی را که در نظامات اجتماعی- در هر سیستم حکومتی هم که باشیم- باید رعایت کرد، به بهانه ای که برما روشن نیست، در رعایت این گونه نظام های کلی عمومی ، سهل انگاری می کنند و این نشان می دهد که این دوستان نه تنها نظام های غیر عادل را نمی‌پذیرند بلکه برای پذیرش نظامی‌هر چند عادل هم باشد آمادگی خلقی و عادتی ندارند. به طور مثال یکی از دوستان که اهل مبارزات اجتماعی هم هست و حتی در این راه رنج ها کشیده و صدماتی دیده، روزی دیدم در خیابانی که عبور یک طرفه بود در جهت خلاف با سرعت با ماشین خود می آمد. آن روز نشد با او صحبت کنم بعد که او را دیدم به او گفتم آقا آن روز را بیاد داری که در خیابان یک طرفه ورود ممنوع را رعایت نکردی؟ گفت بله. گفتم تو چرا؟ گفت ای آقا، این نظام شاهنشاهی سرتا پایش غلط است. باید به هیچ یک از مقرراتش اعتنا نکرد. گفتم خوب، آخر تو داری از آنجائی می‌آیی که اتومبیل های دیگر، به خیال این که خیابان یک طرفه است با سرعت و وضع خاصی حرکت میک نند. طبیعی است که امکان تصادف تو زیاد است. گفت بله امکان تصادف بیشتر است گفتم: خوب آن کسی که با او تصادف می کنی از کجا که یکی از همان کسانی نباشد که تو بخاطر نجات او و هم قشرها و هم ردیف های او مدت ها ناراحتی کشیده ای؟

به تعبیر آن دوست ما، این حرف، گوئی برای او تازگی داشت. آن قدر تازگی داشت که باز هم در چهره اش آثار قبولی ندیدم. او گله می کرد که ما در ساختن خودمان و هم فکرانمان آن طور که باید پیش نرفته ایم چون اگر کاری، خدمتی، تلاشی و کوششی ساخته باشد از کسانی ساخته است که به نظم تن بدهند بکوشند که نظامی‌بهتر به وجود آورند و اما کسانی که اصولاً مزاجشان،

مزاج«لانظام» است، آن وقت این ها هم فکران آقای بزرگواری می شوند که به او گفتند چرا در حوزه علمیه و در میان آقایان طلاب اهل علم، نظمی‌وجود ندارد؟ گفت:«نظامنا فی لانظام» نظم ما در بی نظمی‌است(آن آقا فوت شده است و خدایش بیامرزد) ولی اگر از ما بپرسید که آیا ما هم طرفدار این فکر هستیم با صراحت عرض می کنم؛ نه!

رابطه نظم و نظام اجتماعی

ما معتقد هستیم اگر کار و کوششی مفید و دارای بازده، میسر باشد از کسانی ساخته است که اصولاً به نظم اجتماعی اهمیت می دهند. در آن بخش از نظامات اجتماعی که در حد ضرورت است هیچ شکی نیست. نوع حکومت یا سیستم هر چه می خواهد باشد در آن بخش باید رعایت بکنند. مقررات عبور و مرور معمولاً مقرراتی است که خیلی ارتباط با نظام اقتصادی، سیاسی ندارد اگرچه ممکن است گه گاه به صورت خیلی ضعیف(یک یا دو درصد) ارتباط پیدا بکند ولی این درصد آن قدر ضعیف است که به هیچ وجه مجوز آن نیست که افراد متعهد در خطوط نظامات رانندگی مربوط به عبور و مرور خلاف عمل کنند. بخشی از این مسائل بدون شک مربوط به نظام اجتماعی و حکومت است.

یکی از جوانانی که در آلمان از سنین خیلی زود(شاید آن موقع ۱۴ یا ۱۵ سال داشت) به علتی و در اثر برخورد با موردی، علاقمند شده بود که با اسلام آشنا شود،(ابتدا) مکاتبه می کرد و بعد حضوراً آمد و مسلمان شد، ایشان پس از مدتی به ایران آمد. نخستین روزی که اینجا نزد من آمد به او گفتم: خیرمقدم، خوشحالیم همان طور که مدت ها بود دلتان می خواست، به ایران آمده تا این جا را ببینید، برای من تعریف کن که در این چند ساعتی که آمده ای چه دیده ای؟

او گفت: مقداری(از مسیر منزل شما را) با ماشین و مقداری را تعمداً پیاده آمدم از بعضی از خیابان ها که می گذشتم دیدم گویا اینها که پیاده میروند جزء آدمیزاد نیستند چون این خیابان ها صالاً پیاده رو ندارند. نمی دانم که انسان اگر بخواهد سالم از این خیابان ها عبور کند تکلیف چیست؟ برای رفت و آمد پیاده ها جائی در نظر گرفته نشده است این ها چگونه می توانند در برار حوادث رانندگی امنیت داشته باشند؟ خوب این کار برعهده نظام است. اما این که از خیابان یک طرفه(از جهت مقابل) نباید رفت و اگر بروید حداقل(ضررش) این است که کشش این خیابان را کم می کنید و عده ای از مردم دیرتر به کار خود می رسند، دیگر مربوط به نظام نیست؛ این مربوط به همه ی ماست و قطعاً باید رعایت کنیم. حال اگر رعایت نکنیم یک نفر مثل این فرد، که خارج از جامعه ماست، وقتی به این جا می آید مطمئن باشید قبل از این که(این مساله را) به حساب نظام بگذارد به حساب دین ما می گذارد.

بنده غالباً دیده ام که در این گونه مسائل همه کاسه و کوزه ها بر سر دین و تربیت اجتماعی و دینی ما شکسته می شود نه بر سر نظام. اگر یک مسلمانی کثیف است و تمیز نیست، خیلی کم می شود که ناپاکیزگی او را به عهده نظام بگذراند بلکه برعهده دینش می گذارد. بدون شک تربیت صحیح ارتباط زیادی با نظام اقتصادی و سیاسی اجتماع دارد. اما از ما این سوال را می کنند که شما که پیرو اسلام هستید اگر تا به حال آن قدر عرضه نداشته اید که نظام اجتماعی سالم به وجود آورید آیا این قدر هم عرضه نداشته اید که خودتان را تربیت کنید؟ یک وقت است که مردم در یک محیطی به کلی از یک نظام فکری سازنده، بدورند و چنان تحت تاثیر نظام حاکم اجتماعی ساخته می شوند که فرصت دریافت های سازنده ی دیگر را ندارند اما اگر به کسانی که می گویند ما با اسلام آشنا هستیم و می کوشیم تا براساس اسلام، یک نظام عادل و صالح اجتماعی ایجاد کنیم، بگویند که شما قبل از ایجاد این نظام، کارهائی را که از دست خودتان ساخته است انجام ندادید معلوم می شود که این جهان بینی و ایدئولوژی و این عقیده ای که باید منشاء عمل باشد، در خود ما هنوز تحرکی به سوی عمل ایجاد نکرده است.

زن و مرد مسلمان نمی توانند در راه ایجاد نظام صالح اسلامی‌اجتماعی سهمی ایفاء کنند مگر آن که در زندگی شخصی و اجتماعی

شان لااقل درصدی، عمل به مصالح اسلامی‌دیده شود. برای خود من هیچ یک از دوستانی که از نظر زندگی شخصی پای بندی به تعالیم اسلامی‌شان ضعیف باشد نمی توانند به عنوان یک همکار اجتماعی جائی داشته باشند. از نظر خود من، معیار و ملاکی که برای انتخاب همکاران اجتماعی از سالها پیش عرضه کرده ام و هنوز هم به آن سخت پای بندم این است:
آن برادر و خواهر مسلمانی که در زندگیش در هم این نظام، آثار پای بندی به آن چیزی که می خواهد در راه ایجاد جامعه، براساس آن بکوشد را می توان دید؛ بر روی او، به عنوان یک همکار و همراه می شود حساب کرد والا نه. آیا شما ضابطه ای از این جدی تر، عملی تر، اسلامی تر و منطق پسندتر سراغ دارید؟ بنابراین یکی از آثار اجتماعی حج باید این باشد که مسلمانانی که به حج می روند در رعایت آن نظامات اجتماعی که بهره حال صحیح می دانند کوشاتر و جدی تر باشند. کسانی که از حج برمی گردند وقتی که می خواهند از مشاهدات جالب خودشان یاد کنند می گویند: ما دیدیم که موقع نماز در مغازه ها را باز گذاشتند و بسمت نماز رفتند. هیچ هم به فکر نیفتادند که در مغازه مان را ببندیم و برویم. این چه چیزی را به شما نشان می دهد؟!این که میگوئید آن جا دیدیم که وسایل ما ریخته بود و کسی برنمی‌داشت چه چیزی را نشان می دهد؟ در این مساله اصلاً تردید نکنیم که معنای کوشش ما در راه تغییر نظام اجتماعی این است که خودمان بی راهه برویم! گمان نمی کنم از بیراهه رفتن ما به هیچ وجه کاری ساخته باشد.
درباره یکی از دوستان تلاش گر که رنج ها کشیده و صدماتی دیده است گفتند که در معامله ای دغل بازی کرده جنس قلابی به دیگران فروخته و بدهی خود را سروقت نپرداخته است و طعنه می زدند که: این ها می خواهند محیط اجتماعی صالح به وجود آورند؟ این طعنه ها بر من خیلی گران آمد واقعاً ناراحت بودم. شما در برخورد با این چنین طعنه هائی چه می کنید؟ به هر شکل ممکن سعی می کنید خود را از شر آن خلاص کنید. مگر می شود ما خودمان در زندگی پای بندی های عملی مان ضعیف باشد و منشاء اثری هم باشیم؟
تنها کسانی میتوانند در راه خدا پیکار کنند که قبلاً در پیکار با خویشتن پیروز شده باشند و مراسم حج، مناسک حج و اجتماع حجاج، می تواند در برابر چشم ما آثار عملی ارزنده، چشمگیر و پرجذبه به این گونه پای بندی ها را نشان بدهد و در ما اتحاد، برانگیختگی، شادی و حالت لذتی به وجود بیاورد که خود را برای ایجاد چنین نظمی به صورتی وسیعتر و جامع تر آماده تر کنیم.
این یکی از آثار اجتماعی حج است و این بحث ها و یادگیری ها همین طور که مکرراً عرض شد بالاخره باید مقدمه عمل باشد و اگر در ما حالت عملی بوجود نیاورد باید در ارزش آن ها شک کنیم. بنابراین باید تصمیم بگیریم در زندگی مان جدی تر، قابل اعتماد تر، منظم تر، پاکتر و پای بندتر باشیم.

حج و روابط بین زن و مرد

یکی از آثار اجتماعی حج روابط میان زن و مرد در آن جاست. دو مسئله خیلی جالب عرض می کنم:
۱-همان گونه که در رساله ها خوانده اید یکی از واجبات احرام این است که اگر زن حج می گذارد نباید روبنده به صورت خود بیاندازد که صورت او را بگیرد. بنابراین زنان با موی پوشیده اما با صورت باز در مراسم حج شرکت می کنند(حال آیا نقابی که با صورت فاصله داشته باشد بیاندازد جایز، واجب و مستحب یا مکروه است بحث دیگری است). این حکم اسلامی‌است که زنهایی که حج می گذارند باید با چهره و صورت باز در مراسم حج شرکت کنند. از طرف دیگر هر نوع لذت گیری جنسی(در این ایام) از چیزهایی است که برخلاف احکام اسلام است. یعنی در حالت احرام زن و مرد باید از هر نوع لذت گیری جنسی(حتی نوع حلال آن) اجتناب کنند.«فلا رفث و لافسوق و لاجدال فی الحج» ۱ نوع حرام آن که همیشه حرام است(مثل دروغ برخدا و رسول که همیشه حرام است اما در روزه حرام اَندر حرام می شود برای ا ینکه روزه را هم باطل می کند) در آن جا نوع حلال آن هم حرام می

شود.

لذت یابی جنسی در موقع حج و در موقعی که انسان در حال احرام است اگر از راه حرام باشد که همیشه حرام است ولی در آن جا حرام اَنـدر حرام است. زیرا از نظر احرام هم حرام است. این امر حتـی نسبت به همسـر خود هم که حلال است در آن جـا حرام می شود. به هرحال در مراسم حـج، زن و مرد بایـد اصـلاً فکرشان در پی لذت جنسـی نباشد و حتی انسان در این چند روز باید از لذت حلال جنسـی هم صرف نظر بکند، به این ترتیب اگر انسان بخواهد موفق بشود که چند روز تمرین روحی را درست انجام دهد خود به خود باید اصلاً فکرش در این راه نباشد تا بتواند آن چند روز را به سلامت بگذراند.

یک نمونه نقش موثر تربیت عفت، در زن، و تنظیم بهبود برخورد اجتماعی زن و مرد، در صـحنه حـج دیـده می شود. آزمایشـی که هر سـال تکرار می شود. درست است که بایـد به کمک بسـیاری از نظامات اجتماعی دیگر جلوی طغیان جنسـی را گرفت. اما نقش ایمان، نقش عامل معنوی، نقش عفت متکی به ایمان را در این مورد نباید نادیده گرفت.

زن باید در جامعه طوری بیاید که لااقل هوس انگیزی او کم بشود. خیلی فرق است بین زنی که اندامش، سـرش، موهایش، دستش، تنش و پاهایش پوشـیده است(حالا با چادر یا با روسـری و پالتو و شـلوار ولی بالاخره پوشـیده است) با زنی که نیمه برهنه یا پوشیده ای بـدتر از برهنه بیرون می آیـد. درست است که رعـایت حجـاب اسـلامی در کم کردن فسـاد جنسـی و فساد اخلاقی ناشـی از بی بندوباری جنسـی عامل موثری است و درست است که باید بر روی آن تکیه کرد اما این فقط یک سوی مطلب است ولی یک یک سوی بزرگ مطلب تربیت مرد و زن مسـلمان است به گونه ای که در برخورد با یکدیگر مواظب باشـند چه می کنند و کجا هسـتند. قرآن یک جا، به زن و مرد می گویـد(نور«۲۴» آیات ۳۰ و ۳۱) و جای دیگر به زنان مسـلمان می گوید پوشیده بیائید(احزاب«۳۳»، ۵۹) و بیش از یـک جـا بـه زن و مرد مسـلمان می گویـد در برخـورد بـا یکـدیگر چشم چرانی نکنیـد: «ای پیغمـبر به مردان بگـو در برخورد با زنان، چشمشان را به روی آن ها ندوزند

و به زنان مسـلمان بگو در برخورد با مردان، به آن ها چشم ندوزند، هیچ به هم نگاه نکنند، برخوردشان برخوردی پاک و نگاه شان نگاهی پاک باشد....»۱ این تربیت خیلی مهم است. من خوب یـادم می آیـد که در یـک بخشـی از زمان خودمان، در میان گروهی، حداقل این تربیت بسیار نیرومند بود و حالا این تربیت نیرومند، در فاصله ی سی سال، بسیار ضعیف شده است. چه قدر هم خسارت است.

در دوران حـج، مـا نقش«حفـاظت» را با چشم می بینیم. چگونه می شود که یک زن از میان گروه مردان عبور کنـد اما مردها چشـم چپ هم به او نگـاه نکننـد. از یکی از اهالی تهران که مسـلمان بود و به عزم تجارت به آلمان رفته و در هامبورگ ساکن بود روزی در بین صحبت پرسیدم: توکی به ایران برمی گردی؟۲ آن تـاجر تهرانی گفت: چه بگویم؟ کجا برگردم؟ واقعیتش این است که این جـا محیـط خیلی فاسـد است و حتی از نظر روابط زن و مرد، اما این فساد تا این حـد است که اگر یک زنی خودش منحرف نباشـد مردها د راین محیط اجتماعی نمی تواننـد به او تجاوز کننـد(مگر بسـیار به ندرت). یک نوع امنیت این جا وجود دارد که زن من که از خانه بیرون می رود، در خیابان کمتر کسی دنبال او می افتد و تعقیبش می کند و به او متلک می گوید یا احیاناً نقشه بکشد که او را بـدزدد، و حـال این که در تهران ما، اگر دخترم سه ساعت بعـد از غروب آفتاب از کوچه به خانه بیایـد نگرانم و حال این که این جا ساعت دوازده هم اگر بیرون بروند نگران نیستم.

من این طعنه اجتمـاعی را بر جامعه خودمان بسـیار تلـخ دیـدم. این عیب بزرگی است. بایـد عفت اخلاقی جامعه ی مسـلمان و امنیت اجتمـاعی اش هر دو تـامین باشـد، در این زمینه، اتفاقا نقش حکومت خیلی قوی است، بایـد طوری باشـد که واقعاً یک زن اگر نیمه شب از خیابانی خلوت و تنها عبور می کند امنیت داشته باشد.

اخلاق یک پیامبر و اخلاق یک زمامدار جاه طلب

فکر نکنید این مطلبی که می گویم صرف یک آرزوست«ابن اثیر» در«کامل» ۱ که یک دوره تاریخ است که در حدود پنج قرن و نیم از دوره های اسلامی را بردارد می گوید:«عدّی بن حاتم» مسیحی بود. پس از گسترش اسلام با زن و بچه اش کوچ کرد به شام، چون آن جا یک اقلیت بزرگ مسیحی بنام«غسّانی» ها زندگی می کردند. خواهرش را آن جا گذاشت و رفت. خواهر«عدی» آن جا بود تا سپاه اسلام به آن جا رسید و مثل دیگر مناطق در قلمرو اسلام قرار گرفت و وی ناچار شد با نظام اسلامی زندگی کند. نامه ای به برادرش عدی نوشت و او را ملامت کرد که تو رفتی و دیگران را بردی و فکر نکردی که نسبت به خواهرت هم مسئولیت داری. من را این جا گذاشتی و رفتی و اگر رفتنت خوب بود چرا مرا نبردی؟ اگر هم بد بود چرا خودت رفتی؟ حالا چرا در آن جا مانده ای؟ برگرد و بیا با این نظام و رهبر این نظام آشنا شو.

از دوحال خارج نیست اگر آن را پسندیدی و به اسلام گرویدی چه سعادتی است و اگر آن را نپسندیدی بازهم در این جا می توانی در میان قوم خودت با عزت بیشتری زندگی کنی تا در آن جا(زیرا نظام اسلام به کسانی که مسیحی بودند اجازه می داد با پرداخت یک مالیاتی به عنوانی«جزیه» در آن جا زندگی کنند).

«عدی» تحت تاثیر این نامه قرار گرفت و پیش خود گفت برویم ببینیم محمد(ص) چه میگوید؟ دین جدیدی که آورده واقعاً چیست؟ عدی به مدینه آمد. پیغمبر در مسجد بود یک راست به مسجد آمد و با پیغمبر آشنا شد.

پیغمبر از او دعوت فرمود که با هم بسوی منزل بروند. با هم راه افتادند که به منزل بروند.«عدی» دو مطلب اجتماعی در بین راه دید که خیلی تحت تاثیر قرار گرفت. چون«عدی» قبلاً خیال کرده بود که مردی بنام محمد(ص) از طایفه قریش در مکه قیام کرده است تا به قدرت برسد ولی کارش نگرفته و مخالفانش نگذاشته اند.

لذا او به مدینه آمده چون در آن جا شرایط مساعد بوده است به قدرت رسیده و رئیس و فرمانروا شده است تا بتواند به خواسته های خود برسد یعنی هم آن تصویری که امروز نویسندگان غربی از شخصیت پیغمبر(ص) دارند.«عدی»، دو تا مطلب دید و فهمید که مساله این طور نیست. این اخلاق کسانی که شیفته جاه و جلال هستند نیست. یکی این که در وسط راه پیرزنی رسید به پیغمبر گفت: یا رسول الله! پیغمبر ایستاد.- این که من یک مهمان دارم آن هم یک حاکم از اشراف قریش و نباید معطل بشوم و امثال آن در کار نبود.- پیغمبر با کمال بردباری ایستاد،«عدی» دید که آن فرد سوالات بسیار عادی کرد و پیغمبر هم با کمال بردباری، متانت و محبت جواب گفتند مدتی طول کشید و عدی از این وضع خسته شد. او دید که اگر خود او به یک زنی برخورد می کرد و این قدر او را معطل می کرد معذب می شد. به چهره پیغمبر نگاه کرد ببیند آیا درونش ناراحت است و دندان روی جگرش گذاشته است؟ دید نه او آن قدر انسان عالی طبع است که چهره او هم آثار اوقات تلخی دیده نمی شود. با خرد گفت نه، این زمامدارانی که من دیده ام و حتی خود بنده که رئیس قومی هستم، هرگز حاضر نیستم با مردم زیردستم این گونه رفتار کنم.

این اخلاق، اخلاق یک پیغمبر می تواند باشد اما اخلاق یک زمامدار جاه طلب نمی تواند باشد. ایستادند تا حرف آن پیرزن تمام شد و آمدند تا به منزل رسیدند، در منزل پیغمبر(ص) در آن موقعی که وضعشان خوب شده بود یک تشک داشتند که رویش می نشستند، بقیه اطاق یا حصیر بود یا خالی، پیغمبر این تشک را به«عدی» واگذار کرد و خود روی حصیر نشست. آه، این چه زمامداری است؟ پیغمبر(ص) قدرت دارد، در جنگ هایی پیروز شده، اصحابی و پیروانی دارد، شکوه و جلالی دارد، در خارج اسم محمد(ص) که برده می شود عده زیادی لرز براندامشان می افتد و اکنون چنین پیشوایی و چنین مرد با قدرتی از مهمان غیر مسلمان و مسیحی خودش این طور پذیرائی می کند که جای خود را به او می دهد.

«عدی» می گوید در دل گفتم این هم خصلت هیچ یک از زمامداران جاه طلبی که طالب و پادشاهی و فرمانروائی هستند نیست. پیغمبر(ص) با او شروع به صحبت کرد. روح«عدی» هم آماده بود، دید مطالبی هم که پیغمبر برای او می فرماید از آن قبیل نیست

که: عدی، توسر جای خود برگرد و هر چه در آن جا به دست تو می آید چند قسمت کن یک قسمت برای ما بفرست و بقیه هم برای خودت و هرچه دلت می خواهد پدر مردم را در بیاور.
عدی دید چنین خبرهائی نیست، مذاکرات اصلاً سیاسی نیست. مذاکرات براساس ساختن فکر است. او می خواهد آدم بسازد.
نهضت او نهضت آدم سازی است. عدی تحت تاثیر قرار گرفت. پیغمبر(ص) ضمن سخنان تشویق آمیزی که با«عدی» داشت فرمود: عدی، تو این وضع امروز ما را نگاه کن(چون آن موقع که پیغمبر سخن می گفت مسلمان ها به زحمت نان سیری می خوردند) فرمود وضع امروز ما را نبین. روزی خواهد آمد که قلمرو اسلامی در شرق و غرب و شما و جنوب گسترش پیدا کند و در این قلمرو چنان انسان هائی زندگی کنند و چنان نظام اجتماعی و حکومتی بر سر کار باشد، که اگر یک زن تنها بخواهد از سرزمین فلات یعنی عراق کنونی به این جا که مکه است بیاید یعنی از آن بیابان های لم یزرع عبور کند هرگز ترسی نداشته باشد و اگر در تمام این قلمرو بگردید برای پرداخت زکات بخواهید مستحق پیدا کنید مستحق زکات را به زحمت بتوانید پیدا کنید. یعنی هم تامین رشد اقتصاد و تقسیم نسبی ثروت عمومی و هم امنیت اجتماعی.
مزایایی را که پیغمبر برای جامعه آینده اسلام برای عدی می شمرد و او را به اسلام دعوت می کند این هاست. یکی آن«امنیتی» است که عرض شد که زنی تنها از عراق به مدینه حرکت کند و نه از دزد و نه از تجاوز نترسد. برای رسیدن به این وضعیت، جامعه به ساختن انسان هائی نیاز دارد که از نظر سلطه بر هوی و هوس تربیت شده باشند. در جامعه ای که انسان های هوس کیش، زندگی کنند اعم از زن هوس کیش و مرد هوس کیش تامین چنین آینده ای محال است.«عدی» بعداً مسلمان می شود. او می گوید قسم به خدا آن امنیتی را که زنی بتواند از عراق از بین النهرین به حجاز تنها حرکت کند و نترسد دیدم که به وجود آمد و آهنگ اقتصادی زندگی عمومی‌هم به سمتی است که در آینده نزدیکی پیش بینی می کنند که آن مطلب دوم یعنی یافتن مستحق زکات در جامعه اسلامی به زودی مشکل نصیب ما شود.

مراسم حج، نمونه عملی جامعه اسلامی

یکی دیگر از چیزهایی که انسان در حج می بیند و لذت می برد همان نزدیک بودن زندگی ها به یکدیگر است. البته با کمال تاسف مصریها و د راین اواخر ما ایرانی ها این حالت حج را هم به هم زده ایم و حج هو لوکس، دولوکس و ممتاز و متوسط و پایین و از این حرف ها شده است،۱ کسانی که که به حج مشرف شده اید دیده اید که عده زیادی از مردمی که به حج می‌آیند مردم فقیری هستند.
اکثریت حجازیها فقیرند نه ثروتمند. برای این که اکثریت حاجی ها همان اعرابی هستند که پیرامون مکه زندگی می کنند این ها نظیر زوار حضرت عبدالعظیم برای تهران یا زوار قم هستند. شما در این زیارتگاه ها در ایام زیارتی که می روید عده زیادی از مردم را می‌بینید که حرکت کرده و به آن جا آمدند. در موقع حج عملاً مردمی که در اجتماع بزرگ حج زندگی می کنند از حداقل زندکی بهره مند هستند و همه هم تقریباً با همان حداقل زندگی می کنند.
حج، اگرچه نمی گویم یک نمونه از زندگی اقتصادی بدون فاصله است، اما لااقل با فاصله کم است همراه با تعیین حداقل زندگی برای این مردم که کسی گرسنه و فاقد مواد اولیه در آن جامعه نباشد. مسلمان ها می توانند سالی یک بار نمونه عملی آن را در موقع حج ببینند اما همین طور که عرض شد اگر اشرافی گرائی عده ای از حجاج بگذارد. ما خیلی متأسفیم که ما خود عرضه نداشتیم و نداریم که تا وقتی کار به دست خودمان است این جنبه ها را به دقت رعایت کنیم حتی بعضی از علمای دینی ما به جای این که خودشان کمک کنند به این امر، با کمال تأسف باید بگویم عملاً موقعی که حج می گذارند، حج آن ها هم مشوق نوعی امتیاز طلبی است. چون آن موقع که بنده مشرف بودم بعضی از مراجع هم مشرف بودند امتیازاتی را که در آن موقع حج داشتند من

حیث المجموع تقریباً ثروتمندترین حجاج هم نداشتند. اتفاقاً آقائی که من از محبت شخصی او همیشه تشکر کرده ام خواست نسبت به خود ما هم چنین وضعی را تا مقداری عمل کند که من یکی دوبار هم تذکر دادم و تا آن جا هم که میسر بود جلوی او را گرفتم. وقتی من وارد جده شدم قرار بود با یک گروه از رفقائی که نسبتاً این اصل را رعایت می کردند باشم که نشد لذا در آن جا به یک کاروانی ملحق شدیم.

مسئول گروه ضمن حرف های محبت آمیز گفت که ما این امکانات را داریم و می وانیم برای شما و همراهانتان چنین و چنان کنیم و از این قبیل حرف ها. گفتم من به شما بگویم که من به حج آمده ام یعنی به سفری که اگر در مزاج خودم این بیماری امتیازطلبی وجود دارد در این چند روز معالجه شوم. حال شما میگوئید ما می توانیم در این سفر برای شما امتیازات چنین و چنان درست کنیم؟ با صراحت به شما بگویم که من از آن هایی هستم که می توانم با همین عبائی که بردوشم است مراسم حج را بگذارم اگر هم می بینید توی کاروانی آمده ام برای این است که آگاهی ندارم و همراه من هم زن است و می ترسم وظایفی را که نسبت به آن ها دارم نتوانم در این شرایط درست انجام بدهم والا چه بسا اصلاً با کاروان نمی آمدم برای ا ینکه حج، این چنین است و بعد به او گفتم شما اگر می خواهی خدمتی به حاجی بکنی این باشد که او را راهنمایی درست بکنی که اعمالش را چه گونه به جا بیاورد وظایفش چه گونه باشد، کجا برود، چه جاهایی را ندیده نگذارد و برگردد چه بسا سفر دیگری نصیب او نشود و دیگر این فرصت را پیدا نکند. اما بزرگترین محبت این است که برای ما امتیاز قائل نشوی.

و بعد متاسفانه بعضی از علما که در آن سفر بودند در آن جا مثل این که هیچ توجه نداشتند که باید عمل آن ها هم عملی باشد که دیگران را به نفی امتیازات لااقل در این چند روز تشویق کند حتی کاربجائی رسید که در حرم پیغمبر اکرم(ص) عده ای دور آقا حلقه می زدند و مثل زنجیر دست می گرفتند و ایشان را وارد می کردند و برایش سلام و صلوات ختم می کردند. من واقعاً تعجب کردم که این دیگر چیست و چگونه نقشی است که ما می توانیم داشته باشیم؟ وقتی ما عملاً از نظر فردی و عمل اجتماعی نتوانیم حجاجی را که از جامعه ما بسوی حج می روند و مسئولانی را که آن ها را اداره می کنند طوری تربیت و راهنمایی کنیم و طوری در جریان بگذاریم که لااقل در این چند روزع حج در مقابل این مسائل باشیم، چه کاری می توانیم بکنیم؟ آن وقت تذکر می دهند که درباره حج به عنوان یک کنگره را رسیدگی کنیم.(چون کنگره به معنای این لبه های عمارت است) به یکی از این لبه های کنگره که مربوط به خودمان است برسیم چه می کنیم؟ مکه می رویم چه می خواهیم بکنیم؟ چرا همه چیز مسخ می شود؟ حجمان هم مسخ میشود، حج یک عالم برجسته هم حتی مسخ میشود. برجستگی یک عالم برجسته، در این است که در مراسم حج این اظهار امتیازات از او دیده نشود.

حج، نظام اجتماعی متعادل

اجتماع حج، دارای جنبه های ارزنده و سازنده گوناگون است. یکی از آن ها این است که اجتماع نمونه ای از امت اسلامی و نمونه ای ازا جرای نسبی لااقل قسمتی از تعالیم اسلام در یک واحد نمونه اجتماعی باشد. در اجتماع حج می شود تا حدودی جلوه ای از برادری و برابری اسلامی را دید.

فاصله ها یا کم می شود یا از بین می رود، زندگی ها یا کاملاً یک نواخت و یکسان می شود و یا لااقل خیلی به هم نزدیک می شود، لباس ها یا کاملاً یکسان است یا خیلی به هم نزدیک است. اگر این کاروان سازی های لوکس، در همه ی مردمی که به عزم حج می روند از بین برود و روح حج، فدای این که آدم چند روزآسان تر یا قدری مشکل تر بگذراند نشود، تقریباً مردمی که به حج می آیند مثل هم زندگی خواهند کرد و گروهی از مردم مسلمان، لااقل یک بار مزه زندگی در محیط ایمان، الفت، دوستی، به یکدیگر نزدیک بودن، و دور انداختن عوامل جدائی را می چشند، لااقل به حد چشیدن می چشند و اگر عوامل افزایش شعور و

آگـاهی در جـامعه اسـلامی به موقع به کـار بیافتـد می توان از مردمی که یـک نوبت حـج گـذارده انـد طرفـدارانی برای ایجاد نظام اجتمـاعی متعـادل سـاخت زیرا (چنین نظـامی را) در آن جـا می‌بیننـد به همین جهت است که در تعـالیم اسـلام در مورد رفتن به حج خیلی تاکید شده است.

چه چیز می تواند جایگزین حج گردد؟

گـاهی اوقـات دوسـتانی می پرسـند: آیا اگر انسان پولی را که خرج رفتن به سـفر حـج می کنـد، برای یک خانواده فقیر بی بضاعت بدهد وسیله زندگی فراهم کند و یا کمکی به زندگی آن ها بکند بهتر نیست؟ در پاسخ و بررسی ها اگر انسان یک سونگر باشد، با خود می گویـد: البته وقتی یک خانواده ای در یک جامعه اسـلامی با زنـدگیش افتاده است اگر یک نفر که می خواهد به حج برود پولش را به این(خـانواده) بدهـد و حـج نرود بهتر است. غافـل ازا ین که ما بایـد عواملی داشـته باشـیم که خود این روحیه را اول در جامعه حفظ کند و زنده نگه بدارد که اگر این فرد حج نرفت پولش را صـرف کاباره رفتن نکند، صـرف رنگ و آب بیشتر دادن به زنـدگیش نکنـد، صـرف سـفر گردش اروپا و آمریکایش نکنـد تا آن وقت اصـلاً این مساله مطرح بشود که آیا به حج بروم به سـفر بروم یـا به این(خانواده) کمک کنم؟ اگر ما میـدان های فردی و اجتماعی مناسب و خلاق و سازنـده، برای تقویت این روحیه ها در جامعه، و انسان ها و اعضاء جامعه نداشـته باشـیم وقتی به این آقا هم بگوئی فلان کار را نکن، او پول اضافی را صرف کمک به آن خـانواده نخواهـد کرد. به عبـارت دیگر اگر مـا فرمول را عوض کنیم(و به او) بگوئیم حـج نرو و به خـانواده بی بضـاعت کمک کن ضمانت اجرائی این فرمول ما چیست؟

آیـا چیزی جز گرایش قلبی و دینی و معنوی این انسان ها بسوی حق و به سوی وظایف ناشـی از حق پرستی می توانـد ضامن اجرای این تعـالیم باشـد؟ نه. میـدان هائی که بتوانـد این روحیه، گرایش و ایمان را تقویت بکنـد پشـتوانه است. اگر ما توانستیم مراسم حج صحیح داشـته باشـیم آن کسـی که می رود به حج و برمی گردد، نه تنها به اندازه پول حج(بلکه) دو برابر و سه برابر آن در کارهای خیر انفاق خواهـد کرد زیرا روحش آنجا ساخته شـده است. آزمایش را با صدنفر حاجی معمولی(نه می گویم فوق العاده و نه خیلی معمولی) که یک کمی شـعور داشـته باشد انجام بدهیم و آن این است که در طول سال به او مراجعه کنید و از او برای کارهای خیر کمک بخواهیـد و سپس سال بعـد از حـج هم به او مراجعه کنید و کمک بخواهید مجموع برداشت ازا ین صد نفر را ببینید در سال بعـد از حج و قبل از حج چه قدر است. اگر دو برابر شد(این مساله) چه چیزی را نشان می دهد؟ نشان می دهد آن پولی که صـرف حـج شـده از نظر حتی کمـک به فقرا هم نقش خود را ایفا کرده است و خیلی هم بیشتر و بهتر از آن که از اول(به او) گفته می شـد که به حج نرود و آن را صرف فقرا کن. اگر روایات صریحی درباره این مطلب نرسیده بود انسان گاهی اوقات مشکل بود به صرف اجتهاد خودش چنین بگوید؛

امـا علاوه براین، روایـاتی مکرر و مؤیـد در این زمینه از ائمه طاهرین(س) وارد شـده است همین سوال را از ائمه کرده انـد که چند روایت آن را می خوانم:

از«سماعه» نقل می کند: می گوید که امام صادق(ع) به من فرمود چرا
امسال به حج نمی روی؟ او جواب می دهد: کارهائی دارم،
معاملاتی بین من و دیگران هست، مشاغلی داریم و چه بسا این کار
خوبی باشد و در آن خیر می باشد. فرمود نه، قسم به خدا، خداوند در
این کار و در این شرایط برای تو چیز بهتری مقدر نفرموده است. هیچ
بنده ای از رفتن به حج محروم نمی شود مگر اینکه گناهی کرده باشد

که او را محروم کرده باشد.۱

باز ار امام صادق(ع) روایتی است که می فرمایـد که اگر مردم حـج را کنار بگذارنـد زمامـدار مسـلمین باید آن ها را مجبور کند به حج بروند،خواه خودشان بخواهند خواه نخواهند. چون این خانه برای حج گزاردن ساخته شده است.۲

می گوید از امام کاظم(ع): پرسیدم آیا انسان برای حج رفتن می تواند پول قرض بکند و به حج برود؟ اگر قرض بی محلی نیست و چیزی دارد که اگر در راه تلف شد بتوانند وام او

را پرداخت کنند.

بله.

در باب: «الفضل فی نفقهٔ الحج» امام صادق(ع) به یک نفر از دوست داران خودش توصیه

می کند و می فرماید: چه می شود اگر کسی از شما همین طور که در سال مشغول کسب

و کار است و درآمدی دارد، در خرج زندگیش یک کمی میانه روی بکند و مقداری از

منافع خود را برای حج کنار بگذارد، تا موقعی که(زمان) حج می رسد، ببیند یک پولی

مخصوص حج پس انداز کرده و در رفتن به حج از مایه نمی خورد و به حج برود. در

روایت دیگری در همین باب باز امام می فرماید: در موقعی هم که حج می خواهی بروی

مخارج حج را کمتر بکن، سفر کم خرجی برو، تا همواره برای رفتن به سفر حج، نشاط

داشته باشی.۱

کلینی از«سعید سمّان» روایتی نقل می کند که چون متن آن مفصل است تنها ترجمه آن را می خوانیم می گوید:

«من هر سال به حج می رفتم تا این که، یک سال سختی پیش آمد که مردم درتأمین

زندگی،به زحمت افتادند. دوستان من گفتند که اگر

تجدید نظر می کردی و این خرجی را که می خواهی صرف حج رفتن بکنی صدقه به

مردم مستحقق می دادی، البته بهتر بود. من به دوستان گفتم آیا رأی شما این است؟

گفتند: بله، گفتم: من هم تبعیت می کنم. آن سال پول را دادم و به حج نرفتم. می گوید

در شب عرفه خوابی دیدم که آن خوب مرا ناراحت کردو (پیش خود) گفتم دیگر من

این کار را نمی کنم و حج را رها نمی کنم بلکه هر سال به حج خواهم رفت. وقتی

سال آینده شد به حج رفتم در فرصت«منی»(که یکی از فرصت های بسیار خوب برای

برخوردها و برقراری ارتباط است) امام صادق (ع) را دیدم.(چنان چه ملاحظه شود دوستان

پراکنده ی امام، در دنیای پهناور اسلام آن روز، در مراسم حج است که می توانند رهبر

را ببینند و از او کسب تکلیف کنند) مردم پیرامون او جمع شده بودند و در اطراف

حضرت عده ای بودند. جلو رفته و عرض کردم به من بفرما تکلیف چیست؟

داستان را برای او گفتم و پرسیدم کدام بهتر و با فضیلت تر است: حج یا صدقه؟

فرمود چه قدر خوب است انفاق به فقراء. امام، این جمله را سه بار تکرار فرمود

(که سائل بداند که در مسئله، وقتی انگشت بر روی این طرف مطلب می گذاریم،

معنایش ضعیف کردن طرف دیگر نیست). گفتم بله میدانم امام کدام یک بهتر و

با فضیلت تر است؟ فرمود: چه مانعی دارد که شما هم به حج بروید و هم صدقه بدهید

هر دو کار را انجام بدهید؟ گفتم: آخر پولش به اندازه ای نیست که به هر دو رسد
و وسعت این کار را ندارد. مود: می دانی اگر فردی می خواهد ده درهم
فر در حج مصرف کندومخارج حج او ده درهم است باز هم آن را دو قسمت کند. پنج
درهم را صدقه بدهد و با پنج درهم بقیه به حج برود. یا این که باز هم سعی کند بیشتر،
از مخارج این سفر بکاهد و صدقه بدهد. حج را هم رفته باشد که این موجب پاداش
او خواهد بود.(سوال کننده بالاخره دید امام نه حج را رها می کند و نه صدقه را، بلکه
می گوید هر دو. وقتی دید مطلب این طور است و هر چه این طرف و آن طرف زد
امام بالاخره می فرماید هر دو را باید با هم داشته باشد. می گوید) گفتم: خوب اگر
ما این طور عمل کنیم آیا دیگر درست است؟
فرمود: بله. بعد امام(ع) سه بار فرمود: آخر کجا می توان جانشینی برای حج پیدا کرد؟
سپس فرمود: بنده ی خدا از خانه اش که به عزم حج بیرون می آید همان جا بهره ای از
ثواب الهی دارد(چون همه چیز زندگی را رها کرده آن هم حج آنزمان- و به سوی خدا
- می آید. پیداست که در او بخشی از ساخته شدن وجود دارد و پاداش و ثواب آن هم
هست)، او می اید در مسجد الحرام طواف واجب را می کند، به مقام ابراهیم می رود
و در آن جا نماز می خواند. آن گاه فرشته ای در کنار چپ او می‌ایستد و وقتی
برمی گردد، بر شانه اودست می زند می گوید: ای بنده ی خدا، آن انحراف ها و ناپاکی ها
گذشته ات تمام شد.«یا هذا، امّاما مضی فقد غفرلک، و امّا ما یستقبل فجد» و اما نسبت
به آینده بکوش. ۱ اصلاً توبه همین است. این یک واقعیت است که اگر انسان واقعاً از راه انحراف به راه حق(چون توبه یعنی بازگشت است) برگشت دیگر پاک است.

(البته در خود روایات توبه، دارد در غیر حق النّاس). حق الناس در پیش اوست. آدمی که به راه حق بازنگشته است؛ اگر دو مرتبه قصد کرد در مال کسی تصرف کند، این چه به راه حق بازگشتنی است؟ بسیار روایت جالبی است. هر گوشه آن جالب است و هر گوشه اش می تواند دید جامع یک رهبری را، که در شأن «امام» است نشان بدهد، و در زمان ما که از این نوع رهبری محروم هستیم لااقل باید در امر دین، بکوشیم پیرو رهبرانی باشیم که اگرچه امام نیستند و نخواهند بود اما لااقل تا آنجا که میسر است لیاقت جانشینی امام را در این نوع رهبری ها داشته باشند.

ما و اجرای مراسم حج

اگر ما امروز از حج کم بهره برداری می کنیم باید برای بهره برداری صحیح از آن فکر کنیم، نه این که آن را حذف نمائیم. از حذف حج، ما سودی نمی بریم. اجتماع حج با جمعیت فراوان و جمعیت هر چه بیشتر، می تواند نمونه ای از شکوه جامعه اسلامی باشد. وقتی مردم در سراسر دنیا بشنوند که جمعیتی نزدیک به یک میلیون یا یک میلیون و پانصد هزار نفر- و اگر همت کنند بیشتر بروند، تا دو میلیون نفر در سال می گردد- در روز معین و در ساعات معین در جای معین اجتماع دارند، اجتماعی که از روح ایمان برخوردار و سرشار از ان است، آیا این نمی تواند لااقل یکی از جلوه های با شکوه اسلام و امت اسلامی باشد؟ و آیا نمی تواند در مرعوب کردن دشمنان یا مجذوب کردن کسانی که در دلشان کم و بیش علاقه و گرایشی به اسلام وجود دارد نقش موثری داشته باشد؟ ولی به شرط اینکه این اجتماع را ما بگونه ای اداره کنیم و این مراسم را به گونه ای برگزار کنیم که براستی با شکوه باشد و

نه خدای ناکرده مایه سرشکستگی.

در یکی از فیلمهائی که به عنوان خبر در(تلویزیون) آلمان، از مراسم حج نشان می دادند بعضی از قسمت های این گزارش مصور آن طور که انسان دلش می خواست غرورانگیز بود. سال بعد که من خودم به حج مشرف شدم، دیدم این فیلم بردار را یا اجازه نداد ه اند، یا لااقل آن قدر خبیث نبوده است که انگشت روی جاهای حساس بگذارد. برای این که دیدم در موقع طواف،– طواف که باید خودش یکی از نمایش های جالب از حرکت منظم مردم و ایمان، به گرد یک محور باشد– با کمال تأسف به علت جهالت عده ای از مردم، این خاصیت ارزنده اش را از دست داده است. در طواف همین قدر که طواف کننده ی ما در برابر حجرالاسود می رسد، از دو طرف نظم به هم می خورد، یکی از طرف کسانی که بدون آگاهی و توجه و بدون رعایت نظم لازم می خواهد بیایند و طواف را شروع کنند که خود را بی جهت به جمعیت می زنند؛ و یکی هم از طرف کسانی که در مقابل حجرالاسود که می رسند به سمت آن می روند برای این که حتماً به آن دست بزنند یا آنرا ببوسند(استلام و تقبیل)، حال باید دید این مسئله در عصر ائمه ما چگونه مطرح شده و امام در این باره چگونه دستور داده است؟

راوی می گوید از امام صادق(ع) پرسیدم آیا در موقع طواف، ما

«استلام حجر» بکنیم؟ – برای تیمّن و تبرّک دست به سنگ بکشیم؟–

فرمود: اما من که نمی کنم؟

عرض می کند: مگر نه این است که از پیغمبر(ص) روایت شده است که

آن حضرت در موقع حج دست به سنگ می کشید و آن را می بوسید؟

فرمود: بله(ولی) برای او جا باز می کردند نظم به هم نمی خورد، تا

می آمد فوراً می توانست بدون این که نظم را به هم بزند این کار

مستحب مؤکّد را انجام بدهد. ولی برای من که امام صادق هستم

این(امر) میسر نیست. بنابراین من از«استلام حجر» صرف نظر می کنم که

وضع آبرومند طواف را متزلزل نکنم. حال به شیعه امام صادق(ع) باید گفت که آیا در موقع تشرف به حج به این توصیه و عمل مؤکّد پیشوای عظیم الشان و امام بزرگوارت توجه و عمل می کنی؟ یا تو نیز آن جا که می روی مثل غیر شیعه(چون اتفاقاً این کار را بیشتر غیر شیعه می کنند) هجوم می بری، صف را می‌شکنی و طواف مردم را از بین می بری برای این که دستت به سنگ برسد یا سنگ را ببوسی و بعد هم به این اکتفا نمی کنی بلکه قدری آن طرف تر می خواهی خودت را به طرف در کعبه بیفکنی تا درب را هم ببوسی و بعد هم آن شُرطه– البته آن دفعه که من دیدم– با آن پارچه بلندی که دستش گرفته و سرش را گره زده بر سر تو بزند که: برو پایین.

او چرا می زند؟ او نه به خاطر اینکه روی مخالفت مذهبی این کار را می کند؛ برای این که از نظر مذهبی برای آن ها، این کار عیبی ندارد. ولی بیشتر این اقدام، از این نظر است که اگر این جا این امکان را به اشخاص بدهند که خودشان را از آن پله ها، برای بوسیدن در بالا بکشند باید در هر سفر و موسم حجی، گزارشی مربوط به تلفات عده ای در زیر دست و پای این بوسندگان درب را در جراید مختلف دنیا بخوانیم و تاسف بخوریم. برای جلوگیری از این که کسی زیر دست و پای این در بوس ها له نشود آن شُرطه با آن چیزی که دستش هست می زند که مردم را از بوسیدن دور کند. من آن جا دیدم که اگر این فیلم بردار موفق شده بود صحنه ای از این منظره را از حج در اخبار منعکس بنماید چه قدر مایه شرم سازی بود؟ این امر ناشی از جهل و نادانی و تربیت نکردن قبلی مردمی است که به این سفر مقدس می روند.

بدون شک یکی از واجبات اجتماعی ما این است که هر وقت عازم حج شدیم یا کسی را عازم حج دیدیم حتماً او را نسبت به این

مطالب حساس راهنمایی کنیم و لااقل به اندازه یک نفر ازا ین منظره های نامطلوب بکاهیم.

اگر ما بتوانیم اجتماع حج را آن طور که هست زنده و آبرومند نگه داریم بسیار جالب است.

قربانی

فلسفه تشریع قربانی

یکی از عواملی که در این سال ها در حج بگو و مگو ایجاد کرده و به آبرومندی و درخشندگی حج لطمه زده است، مسئله قربانی است.

همان طور که بیان گردید اصل مسئله قربانی و تشریع قربانی، بسیار جالب است. حالا که مردمی به عزم حج می آیند آن ها که توانائی مالی دارند شتری، گاوی یا گوسفندانی(نه یک گوسفند بلکه بیشتر) بیاورند و در آن روز یک مهمانی عمومی برپا شود که در این مهمانی عمومی ، ده ها هزار گوسفند و گاو و شتر کشته می شود و به این وسیله از صدها هزار نفر در آن دو سه روز پذیرائی می شود بخصوص از روز عید که روز جشن و شادی است. همان طور که قبلاً اشاره گردید، حتی حالا هم اکثریت حجاج، مردمی هستند که توانائی مالی شان بسایر کم است- آقایان در گزارشات حج حتماً دیده اید اگر یک میلیون نفر در این سال ها در موسم حج جمع می شود حدود ۷۰۰ تا ۷۵۰ هزار نفرشان از خود عربستان سعودی از همان اعراب آن حول و حوش هستند و حدود ۲۰۰ الی ۳۰۰ هزار نفر از کشورهای هم مرز عربستان وارد می شوند؛ و تازه آن هایی که می آیند گاهی ۵۰ تا ۶۰ هزار نفرشان از یمن هستند- و حجاج یمن از قدیم الایام تا به حال جزء بینواترین حجاج هستند- بسیاری از کسانی که به آن جا می آیند مردمی هستند که چه بسا در سال یک نوبت، دو نوبت، سه نوبت غذای گوشت دار کافی بدست شان نیامده است که سیر غذا بخورند.

این ها هم جزء حجاج هستند. در این سه چهار روز- یعنی از روز عید تا سه روز بعد- مواد غذایی رایگان، آن هم عالی ترین مواد غذایی که گوشت باشد، در اختیار حجاج قرار می گیرد- چون گوشت هنور هم تقریباً د رهمه جای دنیا گران قیمت ترین ماده غذایی بویژه در میان مواد غذایی معمولی است-. با آن شرایطی که در قربانی رعایت شده که لاغر و پوست و استخوانی نباشد، چاق باشد و گوشت خوردنی داشته باشد، معیوب نباشد، سالم باشد خیلی پیر نباشد و.... بهترین گوشت خوراکی برای حجاج فراهم می اید. در این دو سه روز مردمی که آن جا به عنوان برادران و خواهران مسلمان دور هم جمع هستند، غذای کافی بخورند و ازا ین غذای کافی هم آن کسی که خیلی دارد بخورد هم آن کسی که ندارد.

لابد در مناسک حج دیده اید که مستحب موکد است کسی که قربانی می کند حتماً خودش از آن قربانی بخورد، و حتی بعضی؛ این را احتیاط واجب می دانند.

روایتی است در کافی که می گوید در آن سال بزرگ حجه ی الوداع، پیغمبر اکرم(ص) در یک روایت دارد ۶۶ و در روایت دیگر ۱۰۰ راس، در یک روایت دارد پیغمبر ۶۶ و علی(ع) یا ۳۴ راس که جمع آن صد رأس است قربانی داشتند و در مجموع روایت از عامه و خاصه دارد که پیغمبر(ص) و علی(ع) در قربانی با هم شرکت داشتند. به هرحال صد جاندار، بوسیله پیغمبر(ص) و علی(ع) در قربانی با هم شرکت داشتند. به هر حال صد جاندار، بوسیله ی پیغمبر(ص) و علی(ع)در آن سفر کشته شده و برای این که پیغمبر و علی از همه ی این ها تناول کرده باشند، پیغمبر(ص) دستور داد تکه ای از گوشت هر کدام را در یک دیگ انداختند و آب گوشت درست کردند، بعد پیغمبر و علی هر دو ازا ین آب گوشت خوردند تا از همه ی قربانی های خود تناول کرده باشند.۱

این روایات ما هست. تا کسی که (امکانات) دارند و قربانی می کنند از همان گوشت بخورند(و همین طور)، آن هایی هم که ندارند. همه ی این برادران و خواهران مسلمان بر سر یک سفره بنشینند و عملاً از یک نوع غذا برخوردار شوند. این اساس قربانی

است.

قربانی، تمرین روحی برای انفاق

از طرف دیگر، در سیستم اقتصادی عمومی‌آن زمان و حتی سیستم اقتصادی اکثریت مردم دنیا، در زمان خودمان، مسئله دام- یک حیوان زنده ای که شیر و پشم بدهد و منافعی داشته باشد، به عنوان سرمایه ای است که خیلی از مردم به جانشان بسته است. برای بسیاری از مردم یک شتر، دوشتر، چهار شتر، چهار تا گوسفند، چهار تا گاو یعنی سرمایه ی زندگی. یک مو اگر از ان کم شود خیلی ناراحت می شوند. اکنون هم، مردمی هستند که اگر یک گوسفندشان بمیرد برای آن واقعاً عزا می گیرند چون سرمایه زندگی شان است.

حال این مسلمان در این سفر یک دام را- یک ثروتی را که برای او این قدر عزیز است در راه خدا و برای رفاه بندگان خدا، می کشد. این یک نوع تمرین روحی برا انفاق است:«لن تنالوا البّر حتّی تنفقوا، مما تحبون...»۲ تا از آن که دوست دارد و خیلی هم دوست دارد انفاق بکند. البته علاوه بر این جنبه، جنبه های دیگری هم هست.

ولی این قربانی با کمال تأسف در زمان ما، دیگر این حالت را ندارد. الان منظره قربان گاه و کاری که آن جا می گیرد نه تنها این آبرو و این خصلت عالی و برجسته را به ما نمی دهد، بلکه نوعی تبذیر و دور ریختن مال به صورتی بی جاست و منعکس کننده ی چنین حالتی است. ه بطوریکه من خودم در سفر حج عجیب دچار اشکال شدم. قبلاً فرصت نکرده بودم در این باره مطالعه ی کافی بکنم و یک رأی فقهی برای خودم انتخاب کنم هم چنان که بعد از آن هم تا امروز این فرصت متاسفانه به اندازه کافی هنوز دست نداده است.

در آن جا من یک چاره موقت انتخاب کردم. آن جا تصمیم گرفته بودم که به هر حال آن چه را لااقل خود من قربانی می کنم به صورتی قربانی کنم که به هر حال آن چه را لااقل خود من قربانی می کنم به صورتی قربانی کنم که به مصرف برسد.

راه های مختلفی را پرسیدم. یک راه افراد متعددی آن جا معرفی کردند و بعد خودم برای اطمینان به مسلخ رفتم. گفتند اگر بکوشید گوسفند خوبی تهیه کنید که هم پوست و هم پشم و هم خودش خوب باشد، مطمئناً تا نیمه شب این نوع گوسفندها را اعراب فقیری که آن جا هستند برده اند و اگر صبح اول وقت بیائید می بینید فقط لاشه آن حیوان مانده است که چندان به درد خوردن خیلی نمی خورد و چیزی عائد کسی نمی کند.

با بررسی هائی که انجام دادم به این مطلب اطمینان نسبی پیدا کردم و مسئله و مشکل را به این صورت برای خودم حل کردم ولی این یک حل فردی بود برای این مسأله، نه یک حل اجتماعی.

بالاخره انسان وقتی آن جا می رفت می دید عجیب مسلخ بی نظم و بدی است. انسان پایش را روی لاشه های گوسفند می گذارد و رد می شود، خودش و احرامش کثیف می شود. همان طور که می گفتند لاشه های خوب را می برند ولی مقدار زیادی لاشه های حیوان هست که کسی نمی‌برد و بعد بولدوزر در آن جا هست که این ها را زیر خاک دفن می کند. این چیست؟ آیا این قربانی اسلام است؟

گوشت قربانی باید به مصرف محرومین برسد

تکلیف چیست؟ آیا اسلام ما را در یک بن بست قرار داده است؟ در آن جا همان روز قبل از عید، در روز عرفه، عده ای از دوستان و آقایان علما و فضلای برجسته که از ایران آمده بودند یک جلسه ای تشکیل دادیم ببینیم آیا همان جا می توانیم یک فکری بکنیم؟ پرسیدم که آیا مسئله کنسرو کردن این گوشت های عملی است؟ تحقیق کردیم یکی از افراد مطلع گفت ما سال گذشته با

مسئولین عربستان تماس گرفتیم؛ گفتند، فتوای مفتی های آنان با این مسئله مخالف است. دقت بفرمائید این جا می خواهیم برایتان دو نکته را مجسم کنم:

یکی این که وقتی ما ازا متیاز فقه جعفری نام می بریم نمونه های جالبی از آن داریم که باید شما پیروان این مذهب این ها را بشناسید. دیگر این که بدانید این بن بست ها تا حدی به دست خود ائمه(ص) باز شده است. این ما هستیم- ما که خود را منتسب به این مکتب و این مذهب و این ائمه(ص) می دانیم- که نمی دانیم چگونه خودمان دست و پایمان را در پوست گردو گذاشته ایم. گفتند فقه این ها با بیرون بردن گوشت قربانی از«منی» مخالف است و فقهایشان بیرون بردن گوشت قربانی از«منی» را تجویز نمی کنند. ریشه مطلب چیست؟ ریشه مطلب این است که در زمان پیغمبر(ص) ایشان منع فرموده بود که گوشت قربانی را از«منی» بیرون ببرند. چرا؟ زیرا اگر اجازه داده می شد گوشت قربانی را بیرون ببرند حاجی خودش قربانی می کرد خودش هم آن را می برد و چیزی به کسی نمی رسید. با قدغن کردن این مطلب ناچار می شد بالاخره(قربانی را) در اختیار دیگران بگذارد. فلسفه مطلب این بوده است.

در فقه وهابی یک نوع جمود هست و این یکی از همان جمودهاست. چون شیوخ فتوای آن ها وهابی هستند این نوع جمود برای آن ها مانده است که فکر نمی کنند(در آنموقع) گوشت برای مصرف عموم هم کافی نبود زیرا بسیاری از مردم برایشان امکان بردن قربانی وجود نداشت و لذا پیغمبر(ص) و علی(ع) صد قربانی می برند. چون صدها نفر بودند که یک رأس آن را هم نمی توانستند بیاورند. بنابراین باید در آن زمان بیرون بردن گوشت قربانی از«منی» قدغن شود تا این گوشت ها همان طور که اساس تشریع براین مطلب بوده است در اختیار مصرف کنندگان بینوا قرار گیرد. اما بعد از آنکه وضع مالی عمومی مسلمان ها طوری شد که بیشتر حجاج م یتوانند قربانی کنند و می کنند چطور؟

البته بر حجاج مکه و حرم اصلاً قربانی واجب نیست و قربانی نمی کنند آن ها حج شان«حج افراد» است. حجاجی که از بیرون مواقیت حرم می ایند قربانی می کنند. تازه اگر کسی(توان مالی) نداشته باشد به جای قربانی ده روز، روزه می گیرد در کتاب کافی روایتی از امام رضا (ع) آمده است:

سئوال کننده می گوید به امام(ع) گفتم مردی است که حج تمتع به جای
می‌آورد و در جامه دان خود لباس هایی دارد، می تواند یکی از آن ها را
بفروشد و قربانی بخرد؟

فرمود: نه، اگر پول ندارد و باید لباسش را بفروشد، نمی خواهد قربانی بخرد بلکه روزه می گیرد روزه به جای قربانی کافی است. این لباس لباسی است که او باید با آن آبروی خود را حفظ کند و آراسته در جامعه پدیدار گردد.۱ مؤمن شایسته است که معمولا با لباس شایسته بیرون بیاید اگرچه درست است که این نباید برای او قید بشود. بنابراین معنی«لم یجد»(در آیه ۱۹۶) این نیست که هیچ ندارد، بلکه در همین حد هم که هست همان روزه(را باید بگیرد). این روایت نقش قربانی را در حج مشخص می کند تا چه حد است و از روایاتی است که می تواند در حل فقهی مشکل قربانی به صورت امروز کمک کند.

بنابراین قربانی عملاً- بر همه واجب نیست و هم قربانی نمی کنند ولی در شرایط اقتصادی و اجتماعی زمان ما، میزان قربانی به هر حال از میزان مصرف بیشتر است. د رزمان امام صادق(ع) هم این مسئله مطرح است. روایتی است با سند بسیار معتبر از امام صادق(ع): محمد بن مسلم می گوید:

سألته عن اخراج لحوم الأضاحی من منی. فقال: کّنا نقول: لایخرج مها
شیئی لحاجهٔ الناس الیه فأما الیوم، فقد کثر النّاس فلا بأس باخراجه.

محمد بن مسلم می گوید از امام صادق(ع) پرسیدم بیرون بردن گوشت های قربانی از«منی» چگونه است؟ فرمود ما سابقاً فتوی می

دادیم

که هیچ چیز از این گوشت ها از«منی»- به دلیل احتیاج مردم به آن- نباید خارج بشود. اما امروز با توسعه ی اسلام، عده ی مردم خیلی زیاد شده است، بنابراین بیرون بردن گوشت قربانی اشکالی ندارد.۱ نمون ی این مطلب در فقه ما کم و بیش در جاهای دیگر آمده است چه فقه، باید فقهی متحرک باشد نه فقه جامد. باید فقهی باشد که بتواند براساس تطور و تحول و دگرگونی در شرایط زندگی اجتماعی احکامی که مطابق با اصول قرآن و اصول سنت باشد اما پاسخگویی نیازهای تطور یافته اجتماعی مردم مسلمان و مردم جهان باشد را، بیان کند.

این نشان می دهد فقه امام صادق(ع) حتی در برابر فقه حنبلی که تقریباً فقه مسلمانان وهابی مذهب امروز است، فقهی است زنده، فقهی است آزاد، فقهی است که در آن تطور و تحول صحیح راه دارد، اما در برابر فقه ابوحنیفه که فقهی است بسیار تحول پذیر، ترزمی دهد- چون ابوحنیفه فقهی دارد که مطلب را با سلیقه عوض می کند- در آن جا امام می گوید دین خدا قیاس بردار نیست، با رأی و نظری که به فکر خودم می رسد نمی توان دین ساخت. در آنج ا می گوید:«ان دین الله لایقاس». اما فقه جامد حنبلی می گوید: قربانی را در زمان پیغمبر چون فرموده است بیرون نبر، دیگر الی لاابد باید گوشتش را بیرون نبری و لذا آن را کنسرو هم نمی شود کرد.

در آن جلسه تصادفاً کسانی بودند که گفتند اگر اجازه این مطلب را از مقامات سعودی گرفتید ما سرمایه گذاری لازم برای این کار را تضمین می کنیم نه بخاطر انتفاع، بلکه بخه اطر نفعی بزرگتر که حفظ آبروی اسلام و مسلمانان است. ما این گوشت ها را کنسرو می کنیم و به خارج می بریم. گفتند پارسال تماس گرفته شده ولی حکومت سعودی به هیچ وجه حتی جرات نمی کند در این کار دخالت بکند، برای اینکه می ترسد با فتوای غلاظ و شداد شیوخ خودشان روبرو بشود.

یکی از آقایان که امکان او برای این کار خیلی بیشتر بود و در آن سال به حج مشرف شده بود قول داد که در بازگشت موجبات تماس بیشتری را فراهم بکند و روی این مسئله اقدام بکند و نکرد. بنده هم که از همان جا به هامبورگ برگشتم نتوانستم از نتیجه کارشان با خبر شوم ولی عملاً می بینم کاری صورت نگرفته است.

به هرحال یکی از واجبات اجتماعی ما این است که حتماً برای سروسامان دادن وضع نامطلوب قربانی کاری انجام دهیم.

این سوال را هم مطرح کرده اند که ایا می شود هر حاجی با توجه به این که می بیند این جا گوشت ها تلف می شود به جای این که قربانی بکند در خارج به بستگان خود سفارش بدهد که همان روز عید قربان در وطن خودش به نیابت از او یک گوسفند قربانی کنند؟ حقیقت این است که به مناسبت یک تحقیقی که داریم تصادفاً این ایام من این جلد(چهارم فروع) کافی را بررسی می کنیم حضور ذهن بیشتری نسبت به روایات، دارم در روایات متعدد تصریح دارد که مخصوصاً قربانی باید در«منی» انجام بگیرد البته آن گوسفندها و یا گاو و شتری که به عنوان کفاره و فدیه برعهده اشخاص می آید را می شود در خارج و بعداً کشت ولی قربانی باید آن جا انجام بگیرد. این مطلب با صراحت هم نظیر آن مطلب که پیغمبر فرموده بود گوشت قربانی را از«منی» خارج نکنید نیست و ایا این مسئله قابل بررسی مجدد نمی باشد؟ و آیا بررسی های وسیع تر، نمی تواند این راه را بگشاید که وقتی می‌بینی در آنجا مقدار زیادی گوسفند از بین می رود بگوئیم می شود در خارج از«منی» هم در این حالت قربانی کرد؟

آن چه مسلم است- همانجا هم به عده ای که از من پرسیدند با صراحت گفتم- این است که گوسفندی را که قربانی می کنید اگر می دانید که زیر آوار و خاکی که بلدوزر پس فردا از این طرف و آن طرف به سمت مسلخ می ریزد خواهد رفت این را قربانی حساب نکنید. این مسلم است. من آن موقع روی این مسئله با قاطعیت نظر دادم و گفتم این قربانی اصلاً قبول نیست. این تبذیر است این اصولاً نمی تواند با آیات و روایات مربوط به قربانی جور در بیاید و اصلاً این مصداق قربانی نیست.

آیا این گونه قربانی نمودن موجب تقرب الله است؟

چه طور انسان می تواند با این عمل تقرب الی الله کند؟ قربانی یعنی انسان با این کار متقرب الی الله شود، می خواهد به خدا نزدیک بشود مگر خدا دستور تبذیر به ما می دهد؟ مگر ما با گناه می توانیم به خدا نزدیک بشویم؟ گفتند این گناه که نیست برای این که این را در راه خدا می کشد. گفتم این چه در راه خدا کشتنی است؟ به طور کلی در آن موقع نظر من این بود و همچنین تا به حال با مطالعات بعدی هم نظر من این است که اگر یک حاجی گوسفندی را می کشد که زیر خاک م رود اصلاً این را قربانی حساب نکند و قربانیش را انجام نداده است.

این نمی تواند عبادت باشد حتماً باید چیزی ذبح شود که لااقل بداند حتماً زیر خاک و آوار نخواهد رفت و همین طور که عرض شد در آن سفر خود ما به عنوان حل موقت این کار را کردیم. به هرحال شاید بتوان با تحقیق بیشتر به این نتیجه رسید که در این شرایط شاید بشود گوسفند قربانی به نیابت در خارج از«منی» هم ذبح گردد. البته این«شاید» است، مبادا به عنوان چیزی که ملاک عمل قرار بگیرد، در ذهن رفقا برود یا حتی جائی به این عنوان نقل بشود اما به عنوان«شاید» میتواند نقل بکنید ولی متأسفانه اگر هم عده ای از ما و یا حتی همه فقهای شیعه، این تصمیم را بگیرند مشکل مسلخ من حلی نمی‌شود برای این که جمع قربانی هائی که مقلدین این ها در آن جا می کنند شاید به صدهزار راس نمی‌رسد در حالی که چند صد هزار قربانی دیگر را دیگران می کنند که تابع فتوای ما نیستند. لذا باید برای حل مشکل یک اقدام جدی با تماس با مقامات سعودی انجام بگیرد و صحیح ترین راه گمان می کنم همین باشد که این گوسفندهای قربانی به شکل صحیح در آن جا مورد بهره برداری قرار بگیرد. طرز ذبح، به شکل صحیح در آن جا مورد بهره برداری قرار بگیرد. طرز ذبح، طرز انتخاب و طرز کنسرو کردن و طرز آماده کردن آن ها طوری باشد که بتواند با موازین بهداشتی جور در بیاید. البته این مسئله مهم است باید حتماً به آن توجه بشود که این سرمایه گذاری هرگز نباید جنبه انتفاعی داشته باشد تمام این کنسروها باید در دنیا صرف گرسنه ها بشود. در درجه اول گرسنه های جامعه اسلام و اگر جامعه اسلامی‌یک روزی جامعه ای بود که همه آن سیر است آن وقت دید که آیا به گرسنه های غیر مسلمان تا چه حدی و با چه شرایطی می توان از این راه داد.

البته آن هم(در اختیار گرسنه های غیر مسلمان قراردادن) باز مسئله ای است که جای بحث دارد ولی اصولاً اکنون جامعه اسلامی ، جامعه ای است که نیازمند در آن فراوان است. بنابراین راه حلی که با موازین جور در می آید این است که سرمایه گذاری برای استفاده صحیح از این حیوان هایی که آن جا قربانی می شوند از طرف کسانی صورت گیرد که هیچ نوع نظر انتفاعی نداشته باشند و آن چه از آن راه به دست می آید اعم از گوشت کنسرو شده، پوست، روده یا چیزهای دیگر، همه باید در راه بهتر کردن زندگی بینوایان جامعه اسلامی‌مصرف شود. این مطلب که به طور قطع از ادّله ما، در مورد قربانی است چه از(طریق) عامه و چه از(طریق) خاصه، چه از قرآن و چه از حدیث و سنت به دست می آید. باشد که یک روز صاحبان همت، همت کنند و این مسئله را به صورت صحیح حل کنند و من خودم امسال مجدداً این بحث را به خاطر یک تحقیق دیگری که در پیش دارم، بررسی می کنم با جدیت بیشتری تصمیم گرفتم به خواست خدا در این زمینه آرام و بدون سروصدا از طرق مختلف دست بکار بشویم ببینیم آیا می شود مسئولان عربستان سعودی را از خرشیطان پیاده کنیم و آن ها را وارد نمائیم که این نقطه ضعف بزرگ در زمینه حج را از بین ببرند و آن را به یک نقطه قوت درخشان تبدیل کنند.

اگر این گونه منعکس شود که یکی از آثار حج این است که سالی یک تا دو میلیون قوطی غذای سالم کنسرو شده، تهیه می شود و به رایگان در اختیار بینوایان جامعه اسلامی گذارده می شود، همین قربانی یک نقطه درخشان است و اگر این گونه منعکس بشود که از پول پوست و پشم و چیزهای دیگری که از این حیوانات به دست می‌اید در هر سال ده ها میلیون تومان کمک نقدی به بینوایان جامعه اسلامی‌می شود البته یک نقطه کمال و قوت می شود.

چنـان که ملاـحظه م یشـود این مـا هسـتیم که به علت کمی لیـاقت و کـاردانی مـان از هر چیز خوب، از بهـترین چیزهـا بهره برداری صحیح نمی کنیم و این بهره برداری، قبل از هر چیز در گرو لیاقت و مرد میدان عمل بودن است.

لـذا شـعار اساسـی مـا این است که قبـل از هر چیز تحول را در خودمـان بوجود بیـاوریم که به راستی بخواهیم از عوامل سـعادت زا، حسن اسـتفاده کنیم اگر از بازی کردن با عوامل سـعادت و سـر گرم شـدن به آرزوی سـعادت و تنبل بودن در اقدام برای رسـیدن به سعـادت، و(کـاهلی در) برداشـتن قـدم هـای عملی در راه سـعادت، آزاد و خلاص بشویم آن وقت به خیلی از آزادی های دیگر هم دسترسـی پیـدا خواهیم کرد. مرام هرچه باشـد، مسـلک هر چه باشـد نو باشد کهنه باشد، شـرقی باشد یا غربی هزار و چهار صد سال عمرش باشـد یـا چهار هزار و یا صـد و پنجاه یا پنجاه یا ده سال، اگر عرضه بهره برداری داشـته باشـیم آن وقت موقع انتخاب هم می رسـد ولی فعلاًـ بـا کمـال تـاسف بایـد اعتراف کنیم، آن چه در جامعه مسـلمانان در حـد نصاب نیست- من نمی گویم هیـچ نیست، هست، ولی در حد نصاب نیست- عرضه و لیاقت بهره برداری از تلاش ها و کوشـش ها است. امیدوارم خداوند این توفیق را به همه مسلمانان بدهد که بیش از گذشته و بهتر از گذشته بیندیشند و عمل کنند.

۴

بُعد سیاسی حج

آیا حج یک کنگره اسلامی است؟

بخش دیگری از بحث که متمم بحث ای اجتمـاعی مربوط به حـج است در ارتبـاط بـا این سوال است که: آیـا حـج یـک کنگره ی اسلامی است؟

بایـد ببینیم مقصود از کنگره اسـلامی چیست؟ اگر مقصود از کنگره اسـلامی‌این است که حـج و ایـام حـج به صورت ایـام اجتمـاع مسئولان سیاسی، اداری و اجتماعی امت اسلام در بیاید، یک کنگره ی سیاسی بزرگ باشد و به مسائل مهم عالم اسلام بپردازد باید عرض کنم در اصل تشـریع حج و در عصـر تشـریع مسـئله حج مسئله به این صورت مطرح نبوده است. اما در اصل تشریع حج- حج زمـان ابراهیـم(ع) آهنـگ سیاسـی بـه طـور کلی نـدارد بلکـه آهنـگ عقیـدتی، آهنـگ ریاضـیت و تمریـن و ورزش عملی، آهنگ خودسازی و اجتماعی دارد.

آهنگ تقویت بنیان توحیـد به عنوان مبنای اصـیل زنـد گی فردی و اجتماعی انسان را دارد، اما آهنگ سیاسـی نـدارد. شـرایط اصـلاً شرایط سیاسـی نیست، ابراهیم(ع) و اسـماعیل(ع) که آن خانه را بنیان می گذارنـد یا تجدیـد بنا می کنند از خدا می خواهند که این خانه به عنوان خانه ی یکتاپرسـتان، همیشه محوری و شـمعی باشد که یکتاپرسـتان پروانه وار گرد آن بچرخند و دل هایشان را پاک کنند؛ به خدای یکتا ایمان بیاورند و تسـلیم آئین خدای یکتا باشـند.۱در آن موقع و در آن شـرایط اصـلاً مسئله یک واحد سیاسی و نیازهـای آن نمی توانـد مطرح باشـد مگر به عنوان آینـده نگری. در موقعی هم که پیغمبـر اسـلام(ص) آئین آلوده شـده حـج را می زدایـد و پاک می کند و خرافه ها، تحریف ها، کج رویها و کج اندیشـی هائی را که به این آیین پاک راه یافته است از آن دور می کند و حج خالص و آبرومند را عنوان یکی از مهم ترین وظایف اسـلامی‌فرد و امت اسلامی‌مجدداً زنده می کند، مسئله ای به عنوان کنگره بـه ایـن شـکلی کـه الاـن مطرح شـد نمی توانسـته اسـت مطرح باشـد. چرا؟ چـون در آن موقـع- قبـل از هجرت- کـه امت اسـلامی‌یک واحـد سیاسـی نبـوده لـذا مسـئله تجدیـد حـج بیشـتر مربوط است به بعـد از هجرت و مخصوصـاً سـا لهـای آخر حیـات پیامبر(ص).

امت اسلامی ، یک واحد سیاسی

در آن سال ها(بعد از هجرت) امت اسلامی یک امت واحد سیاسی است که دارای رهبری سیاسی متمرکز می‌باشد. رهبری سیاسی که هر روز هر هفته و هر ماه با یک مسئله مهم یا عادی روبرو است و هرگز نمی تواند مسائلی را به یک کنگره سالانه تاخیر بیاندازد. امتی است متمرکز، دارای رهبری متمرکز، حل و عقد مسائل در این رهبری تمرکز پیدا کرده است. رهبر عالی قدرش شخص پیغمبر(ص) است و کسانی که در مسائل مختلف طرف مشورت یا مامور اجرای دستورهای لازم قرار می گیرند کسانی هستند، که پیغمبر آن ها را پرورده و ساخته است و در پیرامونش دائماً حضور دارند. حتی اگر جنگی پیش بیاید گروهی می روند و گروهی می مانند که این آهنگ سازندگی مستمر از بین نرود:

«و ما کان المؤمنون لینفروا کافه فلولانفر من کل فرقهٔ منهم طائفهٔ لیتفقهوا فی الدین و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم،...»۱

بنابراین در عصر پیغمبر(ص) یعنی در عصر تجدید ساختمان معنوی و روحی و عملی حج در اسلام مسئله کنگره، به این صورتی که امروز به ذهن می رسد مطرح نیست حتی در عصر ائمه(ص)، هم مسئله حج بههصورت کنگره به این شکلی که امروز به ذهن می رسد مطرح نیست. عصر ائمه عصری است که امت اسلامی‌دارای حکومت متمرکز است اما حکومت، یک حکومت اسلامی‌نیست زمامداران و رهبران حکومت، کسانی که به عنوان خلیفه و جانشین پیغمبر بر مردم مسلمان حکومت می کنند، هرگز لیاقت جانشینی آن حضرت را ندارند و هرگز با ضوابط اسلامی بر سر کار نیامده و با ضوابط اسلامی‌حکومت نکرده اند ولی در عین حال وقتی به امت اسلامی می نگری امتی است دارای حکومت متمرکز، قدرت مرکزی نافذ و حتی در مراسم حج«امیر الحاج» واحد از طرف همان حکومت مرکزی تعیین می شود و او امام حج است و این امام حج و پیشوا و رهبر حج و امیرالحاج در آن شرایط کارش لازم و ضروری و مهم است تا آنجا که شخص امام(ع) از کار او حمایت می کند.

کلینی در کافی روایتی را نقل می کند- که شاید برای عده ی زیادی از

دوستان این گونه روایات تعجب آور باشد- راوی می گوید: اسماعیل

بن علی در سال ۱۴۰(هجری) با مردم حج می گذارد،- یعنی امیرالحاج بود.-امام صادق(ع) در اثناء این سفر از استرش به زیر افتاد،

اسماعیل به احترام امام صادق(ع) توقف کرد- لحظه ای ایستاد که امام را

بردارند و دو مرتبه سوار کنند.- امام(ع) به او فرمود: به راه

خودت ادامه بده«فان الامام لایقف».۱

سرپرست حاج و امیرالحاج حق ندارد حتی برای یک لحظه نظم برنامه حج را حتّی به خاطر افتادن امام صادق(ع) از استرش به روی زمین متوقف کند. هزاران لحظه ی وقت مردم حق ندارد صرف یک چیزی از نظر اجتماعی و آهنگ ساختمان اجتماع آن روز شود حتی وقتی آن را در مقام مقدس و ارزنده ی امام صادق(ع) به حساب بیاوریم در آن جا امام یک فرد و یک مسلمان حج گذار است. اگر امام، امامی بود که مقرر حکومت اسلامی زمامدار بود، خودش امیرالحاج تعیین می کرد.در این جا، امام یک فرد است، فردی بسیار محترم تا آن جا که از نظر اجتماعی وقتی امیر الحاج می بیند(از استر به زمین) افتاده، خود به خود می ایستد. امام خود امام، چون امام حق است نه امام شخص، بنده ی من است نه مامور تن، همه چیز را از دیدگاه مسائل عالی اسلامی می نگرد و به او می‌فرماید:«سر فان الامام لایقف» به راهت ادامه بده. امام- امیرالحاج- نباید توقف کند.

بنابراین ملاحظه می شود که حج یک کار سازمان یافته ای است دارای تشکل و رهبری. در عصر ائمه آن قدر تشکل و رهبری دقیق است که خود امام تأیید می‌فرماید یک لحظه هم این جا نایست، مبادا نظم و رهبری حج متزلزل بشود.(پس حج) کاری است هدایت شده و جزئی از اجزاء هدایت کلی جامعه ی اسلامی، که به نام حکومت اسلامی آن عصر، به شکلی متمرکز در دست زمامدار و اطرافیانش قرار دارد، که شکلش و شخص(زمامدار) مورد قبول نیست، اعوان و انصار او هم غالباً مورد قبول نیستند اما اصلی است که واقعیت دارد، واقعیتی که امام صادق(ع) آماده است آن را به یک حکومت متمرکز صحیح تبدیل کند اما روا نمی

دارد که آن را به هرج و مرج و بی حکومتی تبدیل کند حتی به صورت توقف کوتاه امیرالحاج در مراسم حج به احترام امام.

حج یک کنگره دولتی نیست

بنابراین در آن موقع مسئله کنگره حج به معنای این که الان در اذهان هست یعنی این که نمایندگان سیاسی از جامعه ها وگروه های مختلف در مراسم حج جمع شوند و این چند روز آن جا مجمع عمومی نمایندگان سیاسی مسلمانان در دنیا باشد در عصر ائمه(ع) مطلقاً مطرح نیست. اصلاً ما در تشریع حج و مناسک حج جائی برای ا ین مطلب نمی بینیم و اگر یک متفکر اسلامی‌بخواهد حج را به عنوان یک کنگره به معنای مصطلح اسلامی مطرح کند و حتی امروز پیشنهاد کند در ایام حج مجمع های عمومی از نمایندگان مسلمان تشکیل شود و این کار به عنوان تجلی برجسته حج اسلامی معرفی شود خیلی این مساله را با آیات روایات و ادلّه ای که در اسلام در تشریع حج می یابیم هماهنگ نمی بینم.
حج کنگره ی دولتی و کنگره ی نمایندگان سیاسی و کنگره ی احزاب- به صورت مصطلح امروز- نیست اما چیز دیگری هست.
حج فرصتی است بزرگ، برای به ثمر رساندن نهضت ها و جنبش های اصیل رهبری شده ی موثر، سازنده، آزاد کننده، و جامعه اسلامی را به هدف رساننده است. هر عضو از امت اسلامی ، یعنی هر مسلمان متحرک که باید از هر فرصتی برای انجام بزرگترین وظیفه اش یعنی به پاساختن نظام عادل مؤمن اسلامی‌در جامعه استفاده کند؛ باید بداند که حج یکی از بهترین فرصت ها برای انجام برخی از کوشش های موثر در راه این هدف، و فرصتی مناسب برای تلاش گران است.

اجتماع حجاج فرصتی برای

شکل گیری نهضت های اسلامی
بنابراین، این مسئله دیگری است و غیر از کنگره مصطلح می باشد. این بدان معناست که مسلمانان بیدار از فرصت حج استفاده می کنند تا نهضت های بیدار کننده ی سازنده، ریشه بگیرد، از نظر فکری گسترش یابد و از نظر هدایت و رهبری شکل بهتری پیدا نموده با آهنگی سریع تر به ثمر برسد. همین امام صادق(ع) که در آن جا به امیرالحاج می فرماید«برو یک لحظه هم توقف نکن» به پیروان و اتباعش، به کسانی که به رهبری امام صادق(ع)، نهضت تشیع را ساخته اند، در راه رسیدن به اسلام حق و اسلام پاک و نظام اسلامی حق با زمامداری برحق، به آن ها می‌فرماید: می دانید جزء متمم و مکّمل حج چیست؟ لقاء الامام.
پیروان امام صادق(ع) و اعضاء نهضت تشیع، باید از فرصت حج برای دیدار رهبرشان استفاده کنند، از نزدیک او را به بینند، تعالیم لازمه را از او بگیرند و نهضت لازم، واجب و مؤثرشان را ادامه دهند. روایتی در این زمینه ازا مام صادق(ع) هست.۱ ولی فعلاً دو روایت کوتاه را از امام باقر(ع) می خوانم- و کلهم نور واحد.
زراره ی می گوید: امام فرمود:
«انما امر الناس ان یأتوا هذع الاحجار، فیطوفوا بها، ثم یأتونا
فیخبرونا بولایتهم و یعرضوا علینا نصرهم»۲ به مردم دستور داده شده است
بیایند به سوی این سنگ ها- این خانه سنگی و این سنگ سیاه و سنگ های
آن بگردند و طواف کنند و بعد نزد ما بیایند دیگر- و پیرامون و به ما خبر به
دهند که- جزو حزب ما هستند- و ولایت ما را دارند(ولایت به معنی همبستگی
سیاسی،عقیدتی و اجتماعی) و به ماپیوسته و فرمانبردار ما و تابع ما و به ما عرضه
کنند این را که آماده ی کمک به ما هستند.

روایت دیگر از امام باقر(ع) است: که فرمود:

«تمام الحج لقاء الامام» میدانید مکمل حج چیست؟ دیدار امام و رهبر و پیشوا.۱

این جا دیگر منظور از این امام، امیرالحاج نیست، این جا امام، رهبر نهضت پرارزش شیعه است. بنابراین اگر متفکرانی که حج را به عنوان یک کنگره مطرح می کننـد منظورشان این است که نماینـدگان و افراد موثر و مطلع متحرک زنـده و بیدار امت اسـلامی ، در مراسم و موسم حـج با یکـدیگر ملاقات و تبادل نظر کننـد و مشـکلات و با پیشـرفت های نهضت را در گوشه و کنار عالم اسـلام با یکـدیگر در میان بگذارنـد و از این فرصت برای پیش برد کوشـش های پرارزش و تحرک های جامعه اسلامی‌استـفاده کنند؛ کاملاً صحیح است.

تاکید ائمه(ع) بر رفتن به حج

به همین جهت است که می بینید مسـئله حج از دید اسـلام و به خصوص از دید ائمه شیعه این نیست که هر کسی سالی یک بار و یا در طول عمر خود یک بار، به حج برود. همان گونه که قبلاً بیان شد،«حج» از این دیدگاه عبارت است از: یک عبادت و سفر موثر، که هر کس می توانـد هر سال هم برود. این همه تاکید در این باره، به حساب این است که حج، که به شـرط هوشـیاری، چه از نظر سازندگی فردی و چه از نظر سازندگی اجتماعی- خیلی بالاتر از آن است که ما پنداشته و می پنداریم.

در کتاب کافی بابی دارد در وجوب و عمره که روایات بسیار جالبی دارد. یک روایت، از امام موسـی کاظم(ع) است۲. و به همین مضمون سه روایت از امام صادق(ع) ۳ مضـمون روایات این است که: برکسانی که توانائی دارند و می توانند به سفر حج بروند، هر سال مقرر است که به حج مشـرف بشوند.- البته منظور از«مقرر است»، این نیست که اگر نروند معصیت کرده اند، منتها خیلی تأکید شده که بروند. البته بعضی از فقهای قدیم شیعه برطبق روایات، قائل به وجوب شده و گفته اند: هر کس واجب است هر سال به حج برود. ولی این فتوائی نادر است. فتوای عمومی این است که حج واجب یک بار است ولی سال های بعد خیلی مؤکد است.

بنابراین مسـئله ی تکرار حـج، مسـئله مهمی است چون اصـلاً سـفر اول که فرد میرود آن قـدر نا آشـناست که کار زیادی نمی تواند انجام بدهـد. سـفرهای بعـد به انسان فرصت آشـنائی ها، چه(در زمینه ی) سازندگی های شخصـی، چه سازندگی های اجتماعی، را میدهد. فرصت شـناخت همفکران در جهان اسـلام، و مطالعه برای شکل دادن به این حرکت ها در جهان اسلام. در سفرهای بعدی، نصیب انسان می شود.

این است که در این سـال ها، هر موقعی در مورد حـج از من سوال شـد با تاکیـد گفته ام که برویـد. ما ممکن است در یک شـرایط استثنایی یـک یـا دوبـار حجی را تحریـک کنیم(نمی گـویم نمی شود) امـا شـرایط آن کـار خیلی سـنگین است. مگر عـاملی خیلی نیرومندتر در کار باشد که موقتاً انسان چنین نظری بدهد ولی اساس، بررفتن است و همین طور که در بخش های گذشـته بیان کردم بـا تمـام کمبودهـایی که حـج مسلمانان دارد- و این نه تنهـا در دوره ی مـاست که در دوره ی امـام صادق(ع) هم وجود داشت که فرمود:«ما اکثر الضجیج و اقلّ الحجیج»۱ چه قـدر ناله کن زیاد است اما حج گذار واقعی که به عزم خدا و قصد خدا آمده باشد کم است. با این که در تمام این قرون چنین بوده است همان طور که امام(معصوم) امروز با همین وضع تأکیـد می فرمود ما هم به پیروی امام در شرایط خودمان(بر این مساله) تاکید می کنیم مگر وضعی بسیار استثنایی پیش بیاید آن هم با یک رهبری شایسته.

مسـلمان ها در مراسم حج لااقل باید کوشـش کنند به بخشـی از مسائل اجتماعی بپردازند و سروسامان بدهند. من تاکید می کنم که این کوشـش ها می تواند بسیار موثر و مفید باشد و در این زمینه نیز روایات فراوانی هست که حتی اگر کسانی نمی توانند خودشان به حـج برونـد دیگران را تشویق کننـد به حـج برونـد به خصوص دیگران که ممکن است موثر و مفید باشد و حتی مخارج آن ها را بدهند تا به حج بروند.افرادی که سفر آن ها به حج می تواند غیر از ساخته شدن شخصی نقش اجتماعی هم داشته باشد.

روایات متعددی است که مسلمان ها مناسب است اگر خودشان تمکن مالی دارند اما مشکلاتی از نظر سلامتی یا از جهات دیگر دارند به طوریکه نمی توانند به حج بروند دیگران را به هزینه خودشان به حج بفرستند۲ تا این اجتماع پر ارزش مؤثر، سال به سال با شکوه هرچه تمام تر هر چه بیشتر بر گزار بشود و بتوانیم در پرتو حج و به خصوص در پرتو حج تکامل یافته، مسلمانان بهتر و جامعه اسلامی ارزنده تری داشته باشیم.

خلاصه می کنم حج، کنگره به معنای یک کنگره ی دولتی یا کنگره ی بین دولت ها نیست. چون اصلاً اسلام دولت ها، ندارد، سرزمین اسلام یک دولت بیشتر ندارد.

بنابراین، حج، این نوع کنگره نمی تواند باشد اما در مورد دولت ها، که اصلاً اسلام آن ها را نمی پذیرد و در مورد یک دولت هم که او نیازی به کنگره ی سالانه ی حج ندارد. اگر ما حکومت مرکز داریم او باید هر روز و هفته و هر ماه با مسائل سیاسی و اجتماعی اسلام سروکار داشته و با کسانی که می توانند برای اتخاذ تصمیمات مناسب به حکومت کمک کنند تماس داشته باشد. پس ما نمی توانیم این چنین کنگره ی سالانه ای داشته باشیم. ولی حج به صورت یک اجتماع بزرگ اسلامی که بتواند منشاء آثار ارزنده ی اجتماعی و تعاون و همکاری میان مسلمانان جهان به خصوص از نظر شیعه، فرصتی است برای شناخت افراد همفکری که در گوشه و کنار عالم اسلام در راه ساختن نظام اسلامی صحیح می کوشند.

البته فرصتی است شایسته و باید مورد استفاده و بهره گیری هر چه کامل تر قرار بگیرد. به خصوص از این نظر که اگر نهضت هائی هستند و رهبرانی دارند که این رهبران ارتباطشان به دلایل گوناگون با افراد بریده است، موسم حج که یک موسم نسبی آزادی است و آزادی های نسبی باید داشته باشد و باید در عین نظم این آزادی های نسبیش هم حفظ بشود، فرصتی است برای تماس نهضت کنندگان با رهبران نهضت های سازنده و مؤثر.

حج و خودسازی

خودسازی

بخش اصلی از بحثی که پیرامون حج داشتیم مربوط به نقش خاص مراسم حج در خودسازی افراد است.«خودسازی» عبارت از این است که:

«ما انسان ها در شکل دادن به خودمان نقش آگاهانه داریم». به این چند کلمه ای که در این تعریف به کار برده شده توجه بیشتری باید داشت.

بعضی از موجودات این جهان در ساختن خودشان اصلاً نقشی ندارند. بیشتر جامدات این طور هستند. جمادها، موجودات بی جان و به خصوص عناصر، از این دسته اند. اکسیژن، در ساختن خود و اکسیژن شدن خود و بودن خود، نقشی ندارد. نظام آفرینش، اکسیژن را با مختصات داخلی و خارجی و ساختمان داخلی و آثار خارجی خودش ساخته و پرداخته و همین است که هست.

برخی از موجودات این جهان در ساختن خودشان نقش دارند اما نقششان آگاهانه و ارادی نیست و به اراده و آگاهی شان بستگی ندارد. بخشی از ترکیبات تکامل یاب جمادات، شاید همین طور باشند. ترکیباتی که اگر در مسیر حرکت تکاملی قرار گیرند از درون خود تأثیراتی بر روی تکامل خود می گذارند. تکامل آن ها فقط معلول تاثیر شرایط خارجی نیست بلکه بدون شک وضع داخلی آن ها هم کم و بیش تاثیری در تکامل این هائی که در گردونه تکامل قرار می گیرند دارند؛ اما این تاثیر آگاهانه و ارادی نیست بلکه تابع گردش چرخ بزرگ طبیعت است. گردونه همان طور که می چرخد این موجود هم تکامل پیدا می کند.

شاید برای خیلی از افرادی که با مسائل مربوط به این بحث ارتباطشان کم است، تصویر این بحث قدری مشکل باشد ولی در نباتات

مسئله روشن تر است. در گیاهان، یک گیاه در تکامل خودش موثر است و لـذا یک بـذر خوب و یک بـذر بد، محصول شان یک جور نیست.

در یـک بـاغچه، در شـرایط معین آب و هوا، گرما، نور، اگر بیاییم در یک جا بـذر بـد بکاریم در یک جا بـذر خوب، تاثیر و نقش خود بذر در تکامل خود و در این که چه بشود، در این نمونه خیلی راحت به دست می‌آید.

بـذر خوب نتیجه خوب می دهـد و بـذر بـد نتیجه خوب نمی دهد. بنابراین، در موجودات زنده و گیاهان، نقش ساختمان داخلی در تکامـل، کاملاًـ محسوس است و دیگر چنـدان احتیـاج به اثبات نـدارد و لـذا اصـلاح نژاد در بـذر از نظر بهبود وضع کشاورزی یک جـامعه، نقش خیلی مؤثری دارد. در نهـال های درختان و در جانورانی چو مرغ و گاو و اسب و حیوانات دیگر هم همین طور است. ولی باز این نقش حتی در جانوران، نقش ارادی نیست، هیـچ شـنیده اید که مثلًا گاوی بیاید و نژاد خود را اصـلاح کند یا انتظار آن را داریـد که گاوها یا مرغ ها برای اصـلاح نژاد خودشان تلاشـی بکنند؟ آن هم تلاش آگاهانه؟ چنین چیزی را ما سـراغ نداریم. در مورد زنبور عسـل و برخی از جـانوران اجتمـاعی دیگر، گـاهی فکر می شود که آن هـا نسبت به بهبود یـا حفظ وضع مناسب جامعه خودشـان، کم و بیش نقشـی دارنـد. این از نظر مـا هنـوز اثبـات نشـده است و اگر هم اثبـات بشـود تـازه در یـک چهـارچوب خیلی محـدودی است که به زحمت می شـود گفت این زنبور عسـل در بهبود وضع خودش نقش آگاهـانه دارد.نقش آگاهـانه در تکـامل خود داشـتن تا آن جائی که ما از وضع جهان خبر داریم مربوط به انسان هاست. این خصـیصه ی انسان که می تواند در بهبود وضـع خودش و در ساختن خودش نقش آگاهانه داشـته باشـد به او یک فرصتی و مسئولیتی می دهـد تا برای سـعادت خود بکوشـد:«کل نفس بما کسبت رهینهٔ»۱ البتـه ایـن آیه بیشـتر مربـوط است به بـدکاران چـون بعـد از آن اسـتثناء دارد- ولی مطلب این است که هر انسانی در عاقبت کار، آن چه را که خود کاشـته است درومی کند. داشتن این فرصت و این مسئولیت ایجاب می کند که هر انسانی اگر به فکر سعادت خودش است به فکر ساختن خودش هم باشد

الگوی خودسازی

مشـکل بزرگ این است که(خودسـازی) برطبق کـدام الگو؟ این مسـئله مهمی است. من فهمیـدم بایـد خود را بسـازم و فهمیـدم که امکان خودسازی را دارم.

اکنون طبق کـدام الگو خود را بسـازم؟ اتفاقـاً این مسـئله مهمی‌است، در عصـر مـا که شـعار و واژه ی خودسـازی، خیلی بر سـر زبان هاست از این نکته تا حدی غفلت میشود که اگر، در مرحله ی خودسازی هستیم، برطبق کدام الگو؟ داشـتن و دادن الگو در استفاده از فرصت خودسـازی و ایفـاء مسـئولیت خودسازی نقش اصـیلی داشـته و شـرط اساسـی است. به همین جهت است که ما با قاطعیت معتقدیم که خودسازی در گرو داشـتن یک ایدئولوژی روشن است و کسـی که ایدئولوژی روشنی ندارد خودسازی او چندان منتج نیست. تازه ایدئولوژی هم کافی نیست بلکه باید حتی برای توده ها، اصول و کلّیات و جزئیات و خط مشـی هم مشخص بشود. یعنی نوعی هـدایت زیر نظر رهبر و امـام پیشوا، برطبق الگوهـائی که از طرف امـام و پیشوا براسـاس ایـدئولوژی مشـخص داده میشود. این شرط موفقیت در خودسازی است.

این بخشـی که در این جا به آن اشاره شد، ارتباط زیادی با جهت بحث مورد نظر ما ندارد ولی خیلی ضـرورت دارد به خصوص در عصـر ما، که بر روی آن انگشت بگـذاریم و به تفسیر فراوان نیز نیازمنـد و فکر می کنم برای خیلی ها در حـد چند جمله، یادآوری مفیدی باشد.

پس انسـان بایـد خود را برطبق ضوابـط و الگوئی بسـازد و هر ایـدئولوژی و نظـام سازنـده هم بایـد در چهارچوب خود تمرین هائی مناسب برای افراد وابسته به آن ایدئولوژی و نهضت مقرر کند تا افراد وابسته و پیرو آن نهضت، بتوانند با استفاده ازا ین تمرین ها، و

براساس ضوابطی که آن نهضت و ایدئولوژی تحت رهبری معین می کند خود را بسازند. تمرین هائی متناسب با ضوابط به رسمیت شناخته شده یک نظام«عقیده و عمل» که اسم خارجی آن را ایدئولوژی می گذاریم آن هم تحت هدایت رهبری.

حج و روزه دو تمرین سازنده

حج و روزه در اسلام، دو تمرین سازنده براساس ضوابط اسلامی است و به خصوص حج به مقدار قابل ملاحظه ای همراه با وابستگی به نظام رهبری اجتماعی می‌باشد. مشکل بزرگ یک انسان تابع یک عقیده این است که سر بزنگاه های عملی، - یعنی در آن جا که سر دو راهی قرار می گیرد که آیا به طرفی برود که عقیده اش ایجاب می کند یا به طرفی که سود شخصی، هوس شخصی و خودخواهی شخصی اش ایجاب می نماید- کدام را برگزیند؟ این انسان در چنین جاهائی بر سر پرتگاه و لغزشگاه قرار می گیرد؛ و مکرر می شود که حتی از مسیر مسلکی که به آن معتقد است، منحرف شود، چون هوس ها، سودهای شخصی و دیگر خودخواهی ها، خشم ها و غضب ها عوامل منحرف کننده هستند.

برای این که آدمی بتواند در سر این دو راهی ها تصمیم مناسب و صحیحی بگیرد احتیاج دارد به:

۱-آگاهی سالم و روشن- ولی تنها آگاهی کافی نیست

۲-اراده ای نیرومند

اراده ی نیرومند دو گونه است: یک وقت در جهت همین هدف و خودخواهی نیرومند است. که خیلی ها به همین، اراده ی نیرومند می گویند. فلان شخص اراده ی نیرومندی دارد یعنی اگر با حریفش در جائی طرف بشود از چاقو، قمه، و دشنه او که نمی ترسد هیچ؛ اگر ده تا نوچه لوطی هم در برابرش بایستند یک تنه به جنگ آن ها می رود. این قدر اراده ی نیرومند چیز قابل تقدیری است و چنین فردی بهتر از یک نفر ترسوی، مذبذب و بی ربط است اما در این بحثی که مطرح شده چندان به درد نمی خورد. اراده ی نیرومند در این جا معنی خاص دارد: اراده ای است که انسان را در«راه» نگه دارد و بر«میزان» نگه دارد و از این که آدمی‌به دست هوس، خشم و غضب و خودخواهیش زمین بخورد را نگه دارد.

اراده ی نیرومند این جا ایم معنی را می دهد و داشتن این اراده ی نیرومند، به تربیت بسیار ظریفی نیاز دارد خود من که بخشی از عمرم در مسائل تربیتی صرف شده است احساس کرده ام که یکی از بزرگترین مشکلات و ظرافت های تربیت این است که انسان بخواهد فردی را با اراده ی قوی، اما منهای خودخواهی تربیت کند، خیلی از تمرین های مربوط به تقویت اراده، تقویت کننده خودخواهی هم هست. انتخاب باید طوری باشد که این تمرین ها، اراده را قوی کند اما خودخواهی را قوی نکند. این که ما به تمرین های وابسته به مسلک هدایت شده، اهمیت می دهیم به دلیل این ریزه کاری هایی است که در مسئله خودسازی وجود دارد.

اسلام برای آنکه مسلمان ها را با تمرین های سالانه در جهت ایدئولوژی اسلامی بسازد، مسئله ای اساسی به نام«تقوی» را در زندگی انسان ها و مسلمان ها مطرح کرده است.

تقوی یعنی در درون ساختمان روحی انسان یک ترمز خودکار وجود دارد به نام«تقوی»، بطوری که می گویند، او آدمی است«با پروا» و«بی پروا» نیست.

آدم«با پروا» چه آدمی است؟ کسی است که با هر کاری، با هر پیش آمدی، با هر حادثه ای و با هر موضوعی که روبه رو می شود گوئی از پشت، نوعی عامل نگه دارنده دارد که بی گدار به آب نزند و بی حساب کاری را انجام ندهد.

گوئی در درونش یک ماشین الکترونیک بسیار آگاه و ظریفی وجود دارد که در برخورد با هر پیش آمد یک باره تسلیم نمی شود حتی اگر یک جا هوس بر او پیروزی شود و او را به دام گناه به کشاند با کشمکشی طولانی به آن دام می افتد، چون«پروا» دارد بی پروائی، حتی در موقع گناه از او یده نمی شود و گناه هم که می کند انسان در سیما و عملش می بیند که آدم با پروائی است شیطان

به این زودی حریف اینکه او را به دام بکشاند، نمی شود.

توصیه قرآن به تقوی

برای«خودسازی» است

توصیه چشم گیر آیات قرآن کریم بر روی تقوی، برای این است که اصلاً تربیت و خودسازی اسلامی‌در«تقوی» خلاصه می شود. هر کسی به همان اندازه خود ساخته است که تقوی دارد. یک اصطلاح فرنگی در زبان های اروپائی وجود دارد که من انگلیسی اش را می گویم. شاید برای بعضی نقل این اصطلاح مؤثر باشد که تقوی را از دید آن تعبیر صحیح اسلامی بفهمند و آن کلمه«سلف کنترل»(Self- Control) است چون عامل کنترل کننده یک وقت از خارج و یک وقت از درون و از خود انسان است،«خود کنترل»۱ است

انسانی که چنین باشد و چنین ساخته شده باشد که در برخورد با کارها و موضوعات و مسائل، یک حالت پروا یا نگرانی بگویم- می ترسم باز مطلب را بگونه ای دیگر در ذهنتان منعکس سازم- داشته باشد، ولی خود کلمه ی «نگرانی» هم خوب است. نگرانی و پروا از چه چیز؟ نگران بازده کار! گوئی در مغز او، در وجدان اخلاقی و دینی و معنوی او، این اصل پذیرفته شده است که هر کاری که بکنم بازدهی دارد پس هر کاری که می کنی نگران بازده کار باش و اگر بازده بد است از آن پروا داشته باش. این که گفته شد کلمه پروا هم نمی تواند آن معنا را آن طور که می خواهیم ادا بکند با این توضیح روشن می شود که چه گونه کلمه ی «پروا» کمی‌نارسا است. شاید از تعبیرهای دیگری که در فارسی بتوانیم برای تقوی به کار ببریم«خودحساب» باشد تا بتواند بخشی از معنا را خوب ادا کند. همه ی این تعبیرات فارسی و عربی و خارجی به کار برده شد، بلکه بتوان آن تقوائی را که شیوه ی خودسازی اسلامی، بر روی آن تکیه می کند با کوتاه سخنی، بیان کرد.

در هر نظامی یک نوع«بکن» و«نکن» هائی وجود دارد و نظام بدون این ها دیگر نظام نیست. مسلکی که در آن نه«امر» وجود داشته باشد و نه«نهی» مسلک نیست بلکه بی مسلکی است آن هم از مسلک هایی که ما در روی زمین حتی برای آن نمونه ای سراغ نداریم. یک گروه از کسانی که در اروپا علیه نظام های موجود طغیان کرده اند گروه«لختی ها» هستند.

این کلمه«لختی» که در زبان فارسی هست خیلی به جاست که برای لختی های آن جا بکار برده شود، چون لختی های این جا، بندگان خدا غالباً عبارتند از آدم هایی که برای خودشان یک رگ و غیرتی دارند و فقط دستشان خالی است و لباس حسابی ندارند تا تنشان کنند. لختی به تمام معنا آن ها هستند که دست شان به همه چیز می رسد ولی لخت لخت هستند. لخت از همه چیز و«برهنه» از همه ی قیودات و از جمله از لباس! در یکی از نشریات که مقاله ای درباره این ها منتشر کرده، نوشته بود که انجمن لختی ها برای خود در بسیاری از اوقات اجتماعی دارند که لخت مادرزاد و بدون هیچ گونه لباس، زن و مرد آن جا دور هم جمع می شوند ولی یکی از مقررات این انجمن اینست که اگر آدمی با یک تکه لباس(برتن) وارد این انجمن شود پدرش را در می آورند.

بنابراین معلوم می شود لخت بودن در این انجمن خودش یک قید است و می‌بینیم حتی در کثیف ترین و پست ترین نظام ها هم که نظام ها لختی ها باشد باز هم امر و نهی وجود دارد.

ما نمی توانیم مسلک بدون امر و نهی پیدا کنیم هر مسلکی یک دسته امر دارد و یک دسته نهی، مقداری دستور و مقررات و ضوابط دارد. اگر کسی خواست داخل جمعیتی باشد که پیرو مسلکی هستند باید خود به خود به آن ها تن دردهد.

یکی از گرفتاری های اجتماعی، که من در طول زندگی با آن بسیار سروکار داشته ام و آن را لمس کرده ام این است که بسیاری می خواهند وابسته به یک مسلک، جمعیت و گروه باشند اما با آن ها خرده فرمایش نشود.

مثلاً از مسلمانی بدشان نمی آید اما فقط چند مسئله اسلام برایشان خیلی بزرگ است و آن این است که مقداری دستور به آدم می دهد. این کار را بکن؛ نماز بخوان، روزه بگیر، حج برو، زکات بده، انفاق بکن و کارهائی را نکن: دروغ نگو، غیبت نکن، اذیت نکن، آزار نکن، تعدادی هم وظیفه بالاتر از این دارد: می گوید جهاد کن، فداکاری کن، مال و جانت را فدا کن، با ظلم و ستم و فساد در بیفت. اسلام این عیب را دارد که این چیزهایش(برای عده ای) دردسر دارد! اگر این عیب را نداشت! خوب مسلکی بود بسیاری دنبال مسلک بدون امر و نهی هستند. البته مقداری از واجبات و محرمات است که رعایت آن ها برای بسیاری از افراد دردسری ندارد و اصلاً ساختمان روحیشان ایجاب میکند که به این ها عمل کنند و اگر نکنند ناراحت می شوند.
مثلاً اگر فردی مشروب نمی خورد چون نمی تواند بخورد و مزاجش اجازه نمی دهد این نه به خاطر فرمان خداست نه فرمان عقل. با تجربه ای که کرده است می ترسد حال اگر علم یا عقل هم بگوید، بگوید!- نه آن عقل دوراندیش، بلکه چیزی که هر حیوان بی عقلی هم این خسارت های دم دست را می بیند- پس اگر کسی که زخم معده شدید دارد مشروب نخورد نمی شود گفت آدمی‌است که یکی از نهی های مسلک اسلام را رعایت کرده است. بسیاری از مطالب برای بسیار متدینین یک چنین حالتی را پیدا کرده که اصلاً اگر این کارها را نکنند دیگر چرخ زندگیشان نمی چرخد.
آن جائی آزمایش، نشان دهنده ی ایمان است که یک امر و نهی که از مجرای عادت زندگی آن طرف تر باشد پیش بیابد. در آن جا است که معلوم میشود آیا انسان یک پیرو حرف شنواست، یا یک یاغی و حرف نشو. رعایت امر و نهی های یک مسلک براساس احساس تعهد و مسئولیت در برابر آن مسلک،«تقوی» نام دارد. این حالت، تربیت لازم دارد. به اصطلاح روان شناسی یک نوع نفسانیتی در ضمیر ناخودآگاه و وجدان است که در برخورد با مسائل او را به آن سمتی که مسلک ایجاب میکند هدایت می کند اما این هدایت«راداری» است نه هدایت«افساری»! هر چند رادار هم یک نوع افسار است ولی افساری نامرئی است و این دو خیلی با هم فرق دارند.

تقوی یک حالت هدایت کننده:

اگر به توانیم یک سیستم هدایت کننده در یک انسان به وجود بیاوریم که در برخورد با هر چیزی به او بگوید از این طرف برو و از آن طرف نرو؛ او هم به راحتی عمل کند به این حالت هدایت شدن،«تقوی» می گوییم و این تقوی،«ساختن»،«تربیت» و«تمرین» می خواهد، تمرین هائی که هم رهبری باید در تعیین تمرین و کشاندن افراد به دائره ی تمرین وظیفه ی خود را انجام بدهد و هم خود انسان. حج یکی از این تمرین هاست.
در برخورد با واجبات و محرمات عمومی، فرد یک نوع واکنش خاص روحی دارد. انسان هر وقت که به دروغ می اندیشد و می‌بیند که حرام است، دیگر جبهه گیری او در برابر دروغ یک جبهه گیری بیشتر نیست و آن اجتناب است. در برابر وفای به عهد یک جبهه گیری بیشتر ندارد اما نقش محرمات و واجبات همیشگی، در دادن جانی تازه به تقوای انسان، خودبه خود ضعیف است. انسان همیشه در برخورد با دروغ باید اجتناب کند و همیشه هم در برخورد با وفای به عهد واجب است عمل کند. روح انسان احتیاج به یک نوع تمرین های موقتی دارد تا چیزهائی را که معمولاً بر او واجب نیست بر او واجب کنند و چیزهایی را هم که معمولاً حرام نیست بر او حرام نمایند تا در آن حالت تازه، ورزش تازه ای انجام بدهد.
مثال دیگری بزنم: راه رفتن هائی که انسان معمولاً در پی شغل و کار روزانه اش می رود اگر چه راه رفتن است، اما آیا این راه رفتن های معمولی اثر راه رفتنی را که چون ورزشی نشاط انگیز یا رفتن به کوه چند ساعتی در صبح جمعه، هم می تواند داشته باشد؟ این راه رفتن با آن که مفید و در بهداشت مزاج هم موثر است، اما آن اثر(راه رفتن به عنوان ورزش) را معمولاً ندارد. حج نوعی شست و شوی خاص برای انسان در سال است. شست و شوئی که در مزاج، فکر، جان و روح و اخلاقیات بسیار مفید است. انسان نوعی

سازنـدگی صـحیح و نوعی نشـاط دقیق در خودسـازیش احسـاس می کنـد و این خیلی مؤثر است در این که انسان در طول سال در برابر همـان چیزهـایی معمولی عـادی عکس العمـل مناسب نشان بدهـد.ایام احرام سابقاً طولانی تر از وضع کنونی ما بود. اکنون ایام احرام حـج خیلی کوتـاه شـده، یعنی در جمع، چنـد روز، انسـان را از آن شـرایط عادی زنـدگی خارج می کنـد. درست مثل این که انسـانی را برای استراحت اعصـابش، به آسایشـگاه می برنـد. اگرچه او در خانه ی خودش هم می توانـد استراحت کنـد ولی او را به آسایشـگاه می برنـد زیرا در آنج ا حتی اعصاب و همه ی اندام هایش با شـرایط جدیدی روبه رو می‌شود. در زمان حج، انسان را از شرایط عادی زندگی بیرون می برند. بسیاری از چیزهائی را که در شـرایط عادی زندگی بر زن و مرد حرام نبود، بر آن ها حرام می کنند. یک دوره پرهیز خاصی است.

بعضـی از چیزهائی را که بر او واجب نبود برای او واجب می کنند، یک سلسـله واجبات و محرمات جدیدی که به آن عادت نکرده است. چرا؟ برای این که عادت به واجبات و عادت به محرمات آن نقش«پروا» را دیگر تقویت نمی کنـد. اگر انسان عادت نـدارد از حرامی‌پرهیز بکند، کم کم رنگ تقوی در پرهیز از حرام ضـعیف می شود، آن وقت در برخورد با حرامی که تا کنون با آن روبه رو نشـده، نمی تواند آن تاثیر بازدارنده ی تقوی را داشـته باشد. پس یک نوع تمرین سالانه لازم است برای این که خود را از چیزهائی هم که عادت به پروای از آن ها نداشت دور نگه دارد.

این که در شـروط ایـام حرام، می گویـد: تو که قبلاً ـ هر وقت بـا همسـرت روبه رو می شـدی، اگر زن هستی یـا مرد، حق داشتی در نگـاهت در دست دادنت و درهم خوابگی ات بهره گیری جنسـی بکنی اما حالا با شوهرت هم که روبه رو می شوی اگر خواستی با او چهار تا کلمه حرف بزنی و د راین حرف زدن احساس لذت جنسی بکنی، خلاف مرتکب شده ای و تو مرد، اگر با زنت روبه رو شـدی، اگر خواستی به چهره ی او همراه بـا لـذت جنسـی نگـاه کنی، کار خلافی در دوره احرام انجام داده ای. وقتی خوب ملاحظه گردد این، نقش دیگر و تاثیر دیگری دارد.

وقتی که به انسان گفته شود که از زن یا شوهر خودت، همه نوع بهره گیری جنسی می توانی بکنی ولی از غیر از آن ها نه، در طول زنـدگی جـاری، ممکن است آرام آرام عادت کردن به بهره گیری جنسـی ولو از همسـر، مقاومت انسان را در برخورد با غیر همسر ضعیف بکنـد. حالا در این جا، چنـد روزی به او می گوینـد حتی از همسـرت هم حق بهره گیری جنسـی نـداری. آیا این تاثیری در مقاومت بیشتر انسان در برخورد با غیر همسر در طول سال ندارد؟

چنان چه اشاره شد گفته می شود که ما از حج بهره برداری صـحیح نمی کنیم، ما می گوئیم: نه تنها از حج، بلکه از اسـلام هم بهره برداری صـحیح نمی کنیـم، مگر از مجمـوع اسـلام بهره برداری صـحیح می کنیم که از حـج بکنیم؟ بـدون شـک از هر چیز خـوبی موقعی می شود بهره برداری کرد که برای بهره برداری صحیح از آن، هم آگاه باشیم و هم مصمم. حج می تواند این نقش را داشته باشد و به ویژه حجی که منحصـر به یک بار در عمر نباشد. این که در عمر یک بار واجب شده، به خاطر آن است که اساس اجتماع حـج، در جامعه ی اسـلامی هیـچ وقت متزلزل نشود. اگر مردم کوتاهی در اسـتفاده صـحیح از حـج، براساس این ضوابطی که عرض شـد، کردند؛ لااقل اصل مطلب آرام آرام از بین نرود. وجوب قاطع یک بار رفتن حساب دیگری دارد و الا چنان که ملاحظه کردید آن روایات حتی می گوینـد خداونـد بر کسانی که توانائی دارنـد واجب کرده است(مراسم حـج را) تحقق بخشـند و اگر بتوانند این خودسازی را به صورت صـحیح داشته باشند به طوری که به جامعه ی خودشان، به صورتی باز گردند که افراد ساخته شده ای برای آن هائی هم که(باین سفر) نرفته اند باشند، منشاء اثر و برکت هستند.

احکام اسلام را باید از دید خودسازی نگاه کرد

شما خوب می دانید که د ریک جامعه، افراد ساخته شده چه قدر برای دیگران و برای کل نهضت نقش دارند. بنابراین شـما به بحث

حج، و اساساً به تمام مسائل بایـد از این دیـد گاه نگاه کنیـد. ممکن است سؤال شود که اگر چنین است و امر حـج را همه ساله باید اطاعت کنیم پس چرا حـج همه سـاله«واجب» نشـده است؟(در این زمینه مثالی می زنیم) شـما اگر به بهـداشت و سـلامت خودتـان علاقمنـد هستیـد بدانیـد حرکت در هوای آزاد و سـالم از عوامـل مؤثر در بهـداشت انسان است. بنابراین لااقل روزی یک ربع تا نیم ساعت یا هفته ای یک ساعت پیاده روی در هوای آزاد را فراموش نکنید. خوب همه ی کسانی که به بهداشت خود علاقمند هسـتند به فکر می افتنـد که این کـار را بکننـد امـا اگر بگوینـد این را واجب کن می گویم که واجب نمی کنیم چون در واجب کردن باید جوانب زیـادی را رعـایت کرد. وقـتی یـک چیزی را واجب می کنیم افراد در ترک آن احسـاس گنـاه می کننـد و احسـاس گنـاه از عواملی است که ممکن است انسـان را در هم بکوبـد. پس بایـد بـار افراد را از این نظر مقـداری سـبک نگه داشت، خیلی چیزها در اسلام هست که اگر بار برمسلمان ها سنگین نمی شد واجب می گشت.

مسواک زدن برای بهـداشت دنـدان و دسـتگاه گـوارش و بهـداشت کامـل انسان خیلی مفیـد است. اما آیا اسـلام آن را واجب کرده است؟ چرا نکرده است؟ این حدیث از پیغمبر اکرم(ص) است که می فرماید:«اگر نبود که بار امّتم سـنگین می شد، مسواک را با هر نمـاز بر آن ها واجب می کردم»۱ بحث، در«تـاثیر» است، و این که چرا واجب نکرده است؟ برای این که در عین حـال بـار مجمـوع واجب و تکالیف، سـنگین نشود. مگر هر چیز خوبی بایـد در اسـلام واجب باشـد تا انسان عمل کنـد؟ بحث ما نیز در مورد حـج این است که آیا این تمرین در این دوره خوب است یا نه؟ جنبه های وجوب، بررسی های گونا گون می خواهد، بحث این است که حج اگر حـج باشد، نماز اگر نماز باشد و روزه اگر روزه باشد آیا می تواند این نقش سازنده فردی و خودسازی فردی را ایفا کند؟ یک انسان که در طول زنـدگی می تواند از همسـرش برخورداری جنسـی داشـته باشد اگر گاه به گاه یک تمرین سالانه داشـته باشد که حتی از همسـرش هم نتواند اسـتفاده جنسـی کند این تمرین می تواند اراده ی انسان را در برخورد با امکانات اسـتفاده یا بهره گیری نامشـروع جنسـی قوی کنـد و نوعی تقوی و درجه ای از خودداری متکی به ضـمیر ناخودآگاه به او بدهـد.۲ البته نه این که حسـاب کنیم این می توانـد همه را درست کند، عوامل تقوی ساز در اسـلام، بسیار است یکی از آن ها هم حج است. سوال این جاست که آیا تمرین فی الجمله می تواند این اثر را داشته باشد یا نه؟

احکام حج، تمرین خودسازی

اسـلام می گویـد گـاهی اوقـات تو عـادت داری به این که هرچه به دسـتت می رسـد می شـکنی مثلاً درختی که زیبائی می دهـد و سرمایه عمومی هم هست، از کنار آن که می گـذری قلمه ی آن را می شـکنی، حالا می گویـد این چند روز اگر یکی از گیاه های معمولی حرم را هم، در حال احرام بکنی گناه کرده ای. حتی یک خار را هم نباید بشـکنی. این تمرین سالانه است. یا به عنوان مثال می گوید ای آقای نازک نارنجی در فلان جا شـغل لازمی وجود دارد اما کثیف است شـما صـحیح که برای انجام آن شغل تشریف می بریـد کثیف می شویـد عصـر هم موقع بـازگشت، دوش حمـام را براتان آماده کرده انـد با صابون خودتان را تمیز کنیـد و بیرون بیائید اما شـما می گوئید: درست است که من می توانم تمیز بیرون بیایم اما تحمل هفت یا هشت ساعت کثافت، کار مشـکلی است. اصـلاً این شـغل را می گـذاریم برای دیگری و او هم می گذارد و می گذردو.... آن وقت باید متصدیان آن شـغل را از خارج وارد کنید از همان هائی که محیط اجتماعی شان از محیط اجتماعی شما بسیار تمیز تر است.

پس مسـلمان را بایـد به گونه ای تربیت کرد که عنداللزوم با کثافت موقت هم بسازد. این خیلی جالب است که با آن که اسلام این قـدر روی تنظیف تکیه دارد در ایـام احرام دیگر تکیه اش را از روی تنظیف برمی دارد و حـتی می گویـد بهتر است لبـاس احرام را اصـلاً عوض نکنیـد ولو کثیف باشـد گاهی این چیزها به نظر خیلی ها، نشانه عقب افتادگی و سـنت های خرافی اسلام می ایـد ولی سربزنگاه اجتماعی که می رود به افراد که می گوئید آقا شما باید تشریف بیاورید فلان کار را انجام بدهید نمی آید

به عنوان نمونه از یکی از کشورهای پیشرفته یعنی آلمان مثالی نقل میکنم. در آن جا دستگاه های حرارتی دارد که چه در سابق که با زغال سنگ کار می کرد و چه حالا که با گازوئیل کار می کند با سابقه چند ده سال یا چند صد سال. دودکش ها عموماً دوده ی چرب می گیرد و احتیاج به پاک کردن دارد.

این هم یک شغل است. آقائی صبح با لباس سیاه باید برود این دودکش ها را(حتی آن ها که وسائل مدرن دارند) با وسائلی تمیز کند و این دوده ها به سروکله اش می نشیند بعد باید پائین برود و دوده ها را جمع آوری کند.شرکت هائی هم هست که اصلاً عهده دار این کار هستند و هر خانواده ای با یک شرکتی قراداد دارد که سالیانه مبلغی می گرد و سر موقع هم می آیند و دودکش ها را پاک می کنند.

حالا اگر بنا بشود دودکش پاک کن در جامعه اصلاً وجود نداشته باشد یا باید دستگاه حرارتی را خواباند و یا باید از خارج افرادی وارد کرد. حالا این یک شغل خیلی پیش پا افتاده است شغل های دشوارتر دیگری هم وجود دارد.

برای گرفتن گذرنامه جهت حج به آزمایشگاهی رفته بودم زیرا احتیاج داشتم به این که گاهی کنند که من سابقاً ابتلاء به بیماری عفونی نداشته ام لذا احتیاج به تجزیه مدفوع داشت. برای این که در تسریع بشود، به خود سالن آزمایشگاه رفتم. در همه جای سالم آزمایشگاه بوی تعفن به مشام می خورد و عده ای پزشک و کمک پزشک مشغول بودند. از ساعت ۵/۸ صبح تا ساعت ۵/۴ بعداز ظهر آن ها سرگرم آزمایش بودند. حالا آیا می شود گفت این شغل متعفن هم شغل شد؟

با عده ای ازا ین جوانان صحبت می کردم که بیائید شما رشته پزشکی را انتخاب کنید. می گفتند پزشکی شغل خوبی است ولی دو تا عیب دارد یکی این که کثیف است و دیگر این که شب و نصف شب آدم را بیدار می کنند و لذا به درد نمی خورد. می گوئی دهات ما هم به پزشک احتیاج دارد. اگر این دهاتی، اگر این ایلاتی باید اصلاح بشود بالاخره باید افرادی بروند این ها را اصلاح کنند.

یک پزشک باید برود چیز یادشان بدهد، یک عالم دینی باید برود تربیت دینی شان بکند، یک هوشیاری دهند، اجتماعی باید برود به آن ها هوشیاری اجتماعی بدهد والا همین طور از دور، که درست نمی شود. می گوید بله، بله، اما آدم که با آن جا می رود و می خواهد با آن ها بنشیند شپش از سرو روی او بالا می رود.، به او باید گفت خوب تحمل کن و بعد بیرون که می آئی لباست را عوض کن و ضدعفونی کن، پاسخ می دهد: همان دو روز اول شپش آدم را می کشد.

حالا اسلام می گوید ای مسلمانی که نظافت برای تو قید شده است اگر در موقع حج شپش پیدا کردی حق نداری حتی آن را از صورت خود کنار بزنی.

نظافت خیلی چیز خوبی است به شرط این که انسان را ازا نجام وظیفه ی کثیف باز ندارد. زیرا بسیاری اوقات انجام وظیفه، مستلزم تن به کثافت دادن است. اتفاقاً این بحث ها را درست روز عرفه با عده ای از دوستانی که از اروپا و جاهای دیگر به حج آمده بودند داشتیم.

برای آنان خیلی کلافه کننده بود که این ها چیست که در احرام مگس بیاید بنشیند تکانش ندهید؟ اتفاقاً عصر عرفه بود و من می خواستم نماز عرفه و دعای عرفه را با فرصت کافی بخوانم. دیدم عده ای از برادران مسلمان ما اصلاً دچار شک در حج هستند.

گفتم نصف کمتر وقت را می گذاریم برای دعای عرفه و نماز، که محروم هم نمانیم و یک مقدار بیشتری را می گذاریم برای روشنگری شما. بیائید دور هم جمع بشویم به این شرط که در فلان ساعت همه با هم نماز و دعا بخوانیم. این بود که ما مقداری از وقت مربوط به نماز و دعای عرفه را اختصاص دادیم به همین بحث هائی که می کنیم و این ها واقعاً در پایان وقت احساس کردند آن چه اول بار در نظرشان چیز مزخرف و خرافی و نامربوط و بی ربط می رسد بسیار عالی است. این یک واقعیت است که بسیاری از واجبات اجتماعی در همین جامعه ما، زمین می ماند چون کسانی که می توانند این ها را انجام بدهند به دلیل پای بندی به نظافت

سراغ آن نمی رونـد. تحصـیل کرده ی ما از این که اصـلاً با دهاتی بنشـیند احساس ملال می کند چون بدن او می دهد.حالا در ایام حـج می گوینـد اگر بوی بـد آمـد و جلوی بینی خود را گرفتی خلاف کرده ای باید بینی تو باز باشد تا بوی بد به مشام تو بخورد و بایـد بفهمیم و تربیت بشویم. حالا بعضـی می گویند که خیلی از کسانی که حج می آیند اصـلاً این حرف ها را نمی فهمند پس چه گونه تربیت بشوند؟ درست است اما ما از«حج فهمیده شده» بحث می کنیم.

تقصیر از آن کسـی است که نفهمیـده حج کند. فلان فرد یکی از کارهایش این است که شـکار می کند و عاشق شـکار است به او می گوینـد این شـکار تو اگر جنبه کسب و روزی دارد، اگر تولید گوشت و مواد غذائی برای انسان هاست کار خوبی است. اما اگر تفریحت در حیوان کشی است این کار بدی است.

نکن. او احتیـاج به تمرین دارد. او را سالی چنـد روز آن جا می برنـد و به او می گوینـد اگر حیوانی آمـد از جلوی دسـتت رد بشود حتی بتوانی آن را بـا دست بگیری حق نـداری بگیری و اگر بگیری خلاـف کرده ای تـا حیوان هـا از دست ما آدمی زادها اقلاً یک روز آسـایش را ببیننـد. همه شـروط احرام از همین قبیـل است. فلان فرد خیلی جـدی و فعال است ولی در سایه، بار آمـده است و به محض این که بخواهـد در آفتاب دونـدگی کند کمیت او لنگ است اما ما مسـلمان آفتاب خورده لازم داریم بنابراین یک ملسـمان بایـد به این چیزها عادت کنـد به هرحال مراسم حـج میدان تمرین خودسازی است و هر کدام از اعمال حج فلسـفه ای دارد که باید فهمید و باید خود را تربیت کرد.

واجبات احرام، تمرین خودسازی

اشاره

تـا این جـا بیـان گردیـد که حـج یـک برنـامه خودسـازی براسـاس نظـام عقیـده و عمـل و اخلاـق اسـلامی است. نمونه هـائی ازا ین خودسازی و تمرین خودسازی در واجبات احرام دیـده می شود. مقرراتی که یک«محرم» بایـد رعایت کنـد: خویشـتن داری در برابر شهوت جنسـی حتی حلال آن، که توضیح و تفصیل آن عرض شد و خلاصه آن این بود که در موقع احرام به محض این که مرد و زن محرم شدنـد و تعهد دوره ی ریاضت و تمرین و پرهیز حج را قطعی کردند و با گفتن:«لبیک اللهم لبیک، لاشـریک لک لبیک، ان الحمد و النعمه لک و الملک...» با خدا قرارداد بستند که ما چند روز این مناسک خاص را بر طبق نظمی که مقرر کرده ای به جا خواهیم آورد، باید حتی از بهره مندی جنسی حلال تا مدت این قرار، و دوره ی تمرین بپرهیزند. در این چند روز نه تنها مرد بیگانه، بر زن مسـلمان حرام است و زن بیگـانه بر مرد مسـلمان، بلکه زن و شوهر بر یکـدیگر حرام هسـتند، آمیزش جنسـی و هم خوابگی و بوسـیدن و حتی با نگاه به یکدیگر، لذت جنسـی بردن، حتی با شنیدن سخن یکدیگر و آهنگ صدای یکدیگر لذت جنسی بردن. و به طور کلی این دوره، دوره پرهیز مطلق از لـذت جنسـی است.یک تمرین چنـد روزه در سال که برای هر مرد و زن مسـلمان بسـیار مفیـد و حتی لاـزم است. اگر قرار شـد مردی برای کسب و کـار و زنـدگی یـا کارهـای واجب یـا شـرکت در مبارزات و مجاهـدات اسلامی به سفر برود و همسرش در خانه بماند و بعد محرومیت او از همسر و دوری از بهره گیرهای جنسی در این دوران سفر بتواند او را متزلزل کنـد، در او وسوسه ای بیفکنـد و او را در برابر بهره منـدی های جنسـی حرام، کم و بیش نرم کند، این نقطه ضـعفی در اخلاـق اجتمـاعی پـاک اسـلامی است. چه بهتر که در یـک دوره تمرین ولو کوتاه مـدت، زن و مرد چنین دوره ای را با اختیار خود بگذارنند(فرد اگرچه) همسرش در اختیار او هست اما از نظر جنسی در اختیار او نیست.

این یک نوع نیرومندی و قدرت نفس متکی به تقوای دینی در برابر گرایش های جنسی و تمرین آن است. این«حرمت» زن و شوهر بر یکـدیگر، تا موقعی ادامه دارد که زن و مرد آخرین واحـد از مناسک حـج را به جا آورنـد و آن عبارت است از طواف دوم که با

آن عمل حـج تمام می شود. این عمل،«طواف نساء» نامیـده شده و این همه جر و بحث ایجاد کرده به طوریکه مکرر در همین بحث حج سوال شده است که این طواف نساء چیست؟

۱–تعهد خودداری از لذت های جنسی

مسـئله این است که این تعهدات– تعهد زن و مردی که وارد تمرین دوره ی حج می شوند– به قوت خود باقی است تا انجام آخرین عمل حج(و این) چیزی طبیعی است. با انجام آخرین عمل حج این تعهد تمام می شود. حال اگر کسـی(عمل) آخر یا ما قبل آخر را انجام نـداد پس دوران تعهـد، چه برای زن و چه برای مرد تمام نشـده است. آخرین عمل حج کدام است؟ طواف دوّم، مذاهب عامه یک طواف دارنـد(اما) در حـج شـیعه دو نوع طواف داریم، بحث در تعـداد طواف است(وگرنه) از نظر آن ها هم اگر کسـی طواف اولی را بـه جـا نیـاورد و بیایـد برود، زنش تـا آخر بر او حرام است و یـا مرد بر زن تـا اخر حرام است. شـیعه و سـنی از این نظر فرقی ندارند فقط آن ها(فقهای اهل تسنن) چون یک طواف را واجب می دانند بنابراین با همان طواف اول حج تمام می شود(ولذا) زن و مرد بر هم حلال میشونـد اما شـیعه دو طواف را واجب می دانـد(دو تا هفت تا) بنابراین اگر زن و مرد طواف دوم را به جا نیاورند بر هم حرام هسـتند تا بتواننـد در سال بعـد(خود آن را) به جا بیاورنـد یا این که نائب(بگیرنـد و او) به جا بیاورد. با اختلاف فتاوایی که هست و این اختلاف فتاوا در همه ی مسائل هست، لذا مسئله مهمی نیست.

در فهم مسـئله که مقداری جزء مشکلات ناراحت کننده ی حج گذاران گردیده به طوریکه مکرر زنان و مردانی که عازم حج بوده انـد این سوال را کرده انـد که: چه می شود اگر ما این طواف نساء از دسـتمان برود یا نماز آن عیب کند؟ مسـئله مانند این است که طواف اول از دست تان برود یا فرد«سـعی» را از دست داده باشد یا کارهای بعد از مشعر را. هما این ها اگر از دست تان رفت مساله همین است.بنـابراین، این یـک مسـئله تعجب آوری برای هیـچ یـک از دوسـتان نبایـد باشـد. مسـئله بسـیار طبیعی و سـاده است و در خصوص این مسـئله هم اختلاف بین شـیعه و سـنی نیست تا گفته شود چرا شـیعه چنین کرده است در فقه شـیعه واجب است در حج یک طواف اضافی به جا آورده شود و در عمره ی مفرده هم باید به جا آورد. البته در عمره ی تمتع، طواف نساء همان آخر می افتد که با حج یک جا انجام میدهیم بنابراین مسـئله«طواف نساء»، نباید مسئله ی خاص حیرت انگیز تعجب آوری، تلقی شود. این مسئله، خیلی عادی است. مثل سایر مسائلی که از نظر فقهی اختلاف هست که آیا مثلاً سه تا«سبحان الله و الحمدلله و لاالاالله و الله اکبر» باید در رکعت سوم گفت یا یکی؟

اگر کسی گفت سه تا، باید گفت چه می شود وقتی که یک نفر بگوید با یکی(گفتن) نمازش باطل است؟ وقتی نمازش باطل است همه ی احکـام باطـل است. نمـازش را قضا به جا بیاورد؟ چه کنـد؟ این(مسائل) مسـلّم است یا مثلاً در مورد خروج(از نماز) آیا اگر کسـی گفت نمـاز بـا«السـلام علینهـا و علی عبادالـل الصالحین» تمام می شود پس وقتی گفت«السـلام علینا و علی عبادالله الصالحین» نمازش تمام شده و می تواند با اشـخاص حرف بزند و نماز عیب نمی‌کند. اما اگر کسـی گفت باید فرد«السلام علیکم و رحمهٔ الله و برکاته» را هم بگویـد تا نمازش تمام بشود پس از گفتن:السـلام علیکم و رحمه الله و برکاته» را هم بگویـد تا نمازش تمام بشود پس از گفتن:«السـلام علینـا و علی عبادالله الصالحین.» نمازش هنوز تمام نیست و نمی‌توانـد رویش را این طرف کنـد و نمی توانـد حرف بزنـد یا چیزی بخورد. دو سـلام یا یک سـلام در نماز؟ این عیناً شبیه چنین چیزی است، که آیا دو طواف در پایان حـج است یا یک طواف؟ مسـئله ی مهم حرمت زن و مرد بر یکدیگر ناشـی از«تعهد احرام» است، نه ناشی از طواف. و این را، هم شیعه و هم سنی می گویـد که موکول به پایـان حـج است. این یـک بخش از تمرین خودسـازی بود که مسـلمانی دارای مقـاومت در برابر گرایش هـای جنسی را می سازد.

۲–سرکوب خودخواهی و خشم

مقاومت در برابر خودخواهي و خشم و مقاومت در برابر ايذاء و اذيت و آزادر ديگران هم بايد در يک مسلمان تقويت بشود. انسانی كه تا دو كلمه حرف مي زني فوراً از كوره در مي رود به اين و آن مي‌پرد، قطعاً گوشه اي ازا نسانيتش ضعيف است و بايد مقاومت داشته باشد. آيا حرف خلاف عقيده خودتان را مي توانيد بشنويد؟ اين كه تحمل عقيده ي مخالف در ما خيلي كم است، مشكل بزرگي است در اجتماع ما و يكي از عوامل بسيار موثر در اين كه همكاري ها در اجتماع ما سرنمي گيرد و اگر سرگرفت دوام پيدا نمي كند.

شما به مطلبي معتقد هستيد، دوست و برادر و هم فكر و هم رزم شما عقيده اي برخلاف عقيده ي شما دارد. در جمله اول، دوم، سوم يا چهارم داد و قال و فرياد هر دو بالا رفته است. دفعه اول با يک روبوسي حل مي شود، دفعه دوم با دو روز قهر و دفعه سوم با ترک روابط براي مدتي مدّيد، اين هم شد زندگي؟ انسان اجتماعي اين است؟ آيا واقعيت غير از اين است؟ يكي از حربه هاي بُرنده گفت گوها قسم است.(اگر) حرف اول را زد و طرف او قبول نكرد با چهار تا قسم شروع ميكند. حال تا به چه كسي اعتقادش بيشتر باشد اگر اعتقادش به خدا بيشتر باشد مرتب مي گويد«والله» و«بالله» اين برادران عرب ما اتفاقاً ازا ين نظر عجيب نقطه ضعفي دارند. من حساب كردم- يا بيشتر اين ها كه مساله اين طور بوده است شايد استثناء هم هست ولي يادم نمي آيد- اگر ده دقيقه حرف مي زنيد او بيست بار«والله» مي گويد. حرف عادي كه مي خواهد بزند همين طور است، ديروز آمدم والله، رفتم والله، فلان چيز نبود والله، خوابم برد والله، خوابم نبرد والله... اصلاً اين تكيه كلام اين ها است و چقدر بد است.

حالا ما هم اگر خدا را مقدم بداريم مي گوئيم«به خدا» اگر حضتر عباس را بر خدا مقدم بداريم مرتب به«حضرت عباس» قسم مي خوريم يا مرتب مي گوئيم«به مولا قسم اين طور» با ديگري كه سراغ پير هم مي رود، پير را هم اضافه مي كند و مي گويد«به پير و پيغمبر اين طور». اگر بخواهد طرف را هم تحت تاثير قرار بدهد، شروع مي كند«به جان من» و«جان تو» قسم خوردن و به هرحال، يكي از ابزارهاي تحكيم عقيده و قبولاندند مطلب به طرف، بدون جنبه هاي منطقي،«قسم» است، بايد اين حالت ها كه عموماً از اوج گرفتن خودخواهي در ما ريشه مي گيرد با تمرين هائي ضعيف شود. بنابراين در واجبات و تروک احرام چيزهائي است كه اين نقش را(جهت تضعيف خودخواهي ها) دارد.

اجتناب از«شكار» زميني- يا اصطلاحاً شكار در خشكي در مقابل صيد از دريا- و شكار چيزهايي كه در غير از موقع حج اشكالي ندارد، در موقع حج و در دوره ي احرام، بر محرم حرام است و نبايد اين كار را بكند.

«مفاخره»، من چه كسي هستم پدر من چه كسي بود، پدربزرگم چه كسي بود، چيزي كه جزو تشريفات و جزء آثار و كارهاي رايج حج جاهليت بود، حرام است. در دوران حج جاهليت، بعد از اين كه مراسم حج تمام مي شد، بازارهاي مكاره تشكيل مي شد و در اين بازارها يكي از مواد اساسي برنامه اين بود كه شعرا آن جا بيايند و اشعاري در افتخارات خود و قبيله خود بگويند و از اين طريق با يک تير سه نشان بزنند: هم قدرت ادبي خودشان را به رخ ديگران بكشند، هم افتخارات نسبي خودشان را و هم از دشمنانشان را به رخ ديگران بكشند، هم افتخارات نسبي خودشان را و هم از دشمنانشان در جائي كه كسي هم به آن ها نمي تواند چيزي بگويد انتقام بگيرند و لذا اين اشعار در بازارها رنگ جنگ شعري- مثل جنگ قلمي‌و جنگ سخني و جنگ منبري و امثال اينها- به خود مي گرفت(فرد) ازا ين فرصت امنيت حج، كه كسي در حرم، و در ماه هاي حرام نمي توانست مزاحم ديگري بشود،(استفاده نموده) و هر چه دق دل نسبت به يک قبيله يا فرد ديگر داشت به عنوان شعر و طنز در مي آورد.«دروغ»،«دشنام» و«مفاخره»- خود را به رخ ديگران كشيدن- و امثال اين ها.

اين ها در ايام حرام، حرام است و كسي كه محرم براي حج است بايد از آن ها اجتناب كند.«جدال» يعني والله گفتن ولو راست باشد- والله دروغ كه هيچ- هم چنين به طور كلي قسم خوردن به خدا در دوره احرام حرام است، همان طوري كه عرض شد حتي

کندن یک گیاه حرام، در دوره ی احرام برای محرم، حرام است در این دوره نه تنها حیوانات حتی گیاهان هم باید در برابر خودخواهی انسان حمایت بشوند تا انسان در دوره ی زندگی یاد بگیرد نه حیوانی را بی جهت بیازارد و نه گیاهی را بی جا از بین ببرد.

یکی از چیزهائی که اصولاً با خود بردنش بیشتر ناشی از خودخواهی بود اسلحه بود و لذا حمل اسلحه در دوره ی احرام، اصلاً حرام است یعنی محرم نمی تواند همراه خود سلاح بردارد. او باید یاد بگیرد که می شود به جای آن که همیشه در سایه«اسلحه» امنیت را تأمین کند در سایه ی«ایمان»و پرتو ایمان هم امنیت تأمین بشود. ما نمی گوئیم اسلام دین اخلاق است و بس، دین نظام، قانون، قدرت و اسلحه هم هست. اما دین نظام، قدرت، قانون و اسلحه ی تنها هم نیست بلکه هم نظام، هم قانون، هم قدرت، هم اسلحه، هم اخلاق و هو خودسازی ها و تربیت های معنوی همه با هم. بنابراین، حتی حمل اسلحه در دوران احرام، حرام است. تا مسلمانان در این دوره، به گونه ای با یکدیگر باشند که گوئی حاجتی به سلاح نیست و اصلاً حمل اسلحه چیز زائد، بی معنی و بار سنگین بی موردی است

۳-مبارزه با آسایش طلبی

جنبه سوم از خودسازی ها که قبلاً اشاره بدان گردید و در این جا توضیح بیشتری داده می شود،(مبارزه با)«آسایش طلبی» است. مسلمان آسایش طلب، انسان آسایش طلب، انسانی که رعایت آسایش شخصی و پرهیز از همه گزندها، مسئله درجه اول زندگی او باشد، نمی تواند یک مسلمان متعهد و وظیفه گزار باشد. بنابراین در دوران حج باید یک سلسله تمرین هائی در برابر آسایش طلبی شخصی داشته باشد. از جمله- همان گونه که گفته شد- اگر حیوانی به بدن و لباسش برود نمی تواند او را دور بیندازد یا بکشد حتی اگر شپش به لباس او افتاد حق ندارد این شپش را دور بیندازد.

کثافت بد است اما اگر کثافت است و بد هم هست، باید گه گاهی مسلمان بتواند به خاطر یک وظیفه بزرگ تر، با این کثافت بسازد. توضیح مفصل آن را قبلاً دادم که چگونه پزشکان ما از رفتن به دهات دورافتاده که هیچ، حتی دهات معمولی رسماً خودداری می کنند و بیماران را باید از دهات بردارند و خدمت آقای پزشک بیاورند. شخص بیماری که تقریباً فلج بود و در حال ناراحتی در منزل افتاده بود احتیاج به پزشکی پیدا کرد پزشک را خبر کردیم اما پزشک گفت من برای معاینه بیمار به طور کل به بالین او نمی روم و این جزء برنامه من نیست بیمار باید بیاید. اتفاقاً این پزشک با این بیمار یک نوع سابقه آشنائی و دوستی هم داشت. بیمار را پیش پزشک بردیم چون اوقات بیمار خیلی تلخ شده بود که چرا این پزشک برخلاف رفاقت و وظیفه از او نیامد عیادت بکند و به مجرد ورود همراه با سلام- یا قبل از سلام- گفت:

اگر خر نیاید به نزدیک بار تو بار گران را به نزد خرآر

واقعاً من هم به او حق می دادم که ناراحتی خودش را با این شوخی و شعر بیان بکند. حالا برای بسیاری از پزشکان هم بیمارانی که در ده و جاهای دور افتاده هستند چنین حالتی دارند که باید بارگران را به نزد آقایان برد. چرا؟ برای این که محیط ده، برای زندگی، محیط کثیفی است. با یکی از دوستان صحبت کارهای باصطلاح دامداری و این ها شد به نقل از یک نفر می گفت: از بس محیط دامداری کثیف است طبعاً جوان های تحصیل کرده ی ما رغبت نمی کنند که به دامداری با اسلوب جدید دست بزنند و مشکل گوشت و سایر مواد غذایی جامعه خودشان را حل بکنند.(و اضافه می کرد با این طرز تفکر) داد همه بلند است از گوشتهای حرام یا غیر حرامی که از خارج می آید. گفتم این آقا فکر میکند در آن جاهائی که این دام ها را تربیت می کنند و به این جا می آورند، از دانمارک گرفته تا استرالیا یا آرژانتین، این گوسفندها یا گاوها را در آن جا چگونه بار می آورند؟ لابد در آغل هائی، که نزدیک آن که می روی بوی انواع عطر و ادکلن به مشام می رسد؟ محل دامداری در هر جای دنیا تا آن جائی که ما دیده ایم

همین است.

خیلی هم که آن را تمیز و نظیف کنند اما محل دامداری است و بالاخره در دامداری هم بوی عفونت نسبی می آید بعد برای او نقل کردم که شبی در فصل زمستان، ما برای یک سخنرانی از آلمان به اتریش حرکت کردیم و شب را ناچار باید در راه می ماندیم، مسافرت ما به ایام شلوغی برخورد کرده و هتل ها یا مکان های استراحتی هم که کنار جاده بود پربود. لذا در مسیر با علامت مشخص کرده بودند که مثلاً در هشت کیلومتری یا ده کیلومتری اطاق هست و می شود به آن جا رفت.

بدنبال یکی از علامتها رفتیم تا در یکی از همان خانه های شخصی، اتاق پیدا کنیم. پنج یا شش کیلومتر که رفتیم دیدیم یک مزرعه ای است که شاید یک هکتار است و ساختمانی هم آن جاست و فلش هم به آن سمت است. همین قدر که نزدیک مزرعه شدیم و شاید تا خانه حدود صد متر فاصله داشتیم بوی تعفن به مشام می رسد با خود گفتیم عجب جائی است!! به هر حال نزدیک تر رفتیم، هوا هم سرد بود و برفی، گفتیم بالاخره یک جای گرمی پیدا کنیم یک خانه روستائی دیدیم با محوطه ی بزرگی که در جلوی آن تراکتور، کمباین و وسائل زراعی مدرن قرار داشت. خانه هم دو طبقه وسیع دارد. به داخل رفتیم گفتیم اطاق دارید؟ گفتند همه آن طبقه بالا خالی است که سه اطاق دارد. بالا را دیدیم.

اطاق های تمیز و مرتب با همه وسایل بود ولی همه جا بوی تعفن اصطبل به مشام می خورد گفتم خوب توالت و دست شوئی آن کجاست؟ گفتند این بالاـ نیست، پائین است. وقتی رفتیم دیدیم توالت منزل نزدیک اصطبل است. این طرف یک اصطبل نسبتاً بزرگ بود که حدود شصت تا هفتاد گاو و گوساله نزدیک به هم(در آن جا) نگهداری می‌شدند. یک کشاورز ثروتمندی که شصت تا هفتاد دام این جوری دارد، یک هکتار یا یک هکتار و نیم زمین دارد، خانه ای دارد، ماشین کشاورزی دارد و یکی دو تا ماشین شخصی که متعلق به اعضای خانواده بود، در محیط آلمان این طور کار و زندگی می کند تا این که کره و گوشتش را هم به جامعه ما صادر کند. حالا اگر به فرزندان برومند جامعه خودمان گفتیم که این هم کار تولیدی است، کاری است که هم ارزش دارد، هم مفید است، هم سود دارد، هم فعالیتی است در دامن طبیعت، می گوید آخر اصطبل بو می دهد. آیا ما نباید افراد جامعه مان را طوری تربیت کنیم که عادت کنند تا بتوانند این کثافت اجتناب ناپذیر را تحمل کنند؟ در عین حال همان اصطبل دار یا دامدار آن جا هر روز حمام می گیرد، صورتش را هم می شوید، لباسش را هم تمیز می کند ولی بالاخره هرگز نمی تواند نظافت یک آقای پشت میزنشین را داشته باشد. بالاخره کثیف می شود ولی کثافت، قابل شست و شوست.

خیلی از این خانم های خانه دار اتفاقاً دادشان از خانه داری بلند است. چرا؟ می گویند شما مردها می روید آن جا دنبال کارهای تمیز و یا کثافت سروکار ندارید و کارهای خانه را که کثافت دارد به گردن ما می اندازید. یکی از بحث های مستمر درخیلی از خانواده ها این است. بنابراین آقا و خانم چند روزی عادت کنند اگر حتی دچار شپش هم شدند در ایام حرام حق نداشته باشند دست به آن بزنند حتی اگر روی دست آن هاست حق ندارند تکانش بدهند و باید همان طور به حال خودش آزاد بگذارند چند صباحی هم باید این گونه زندگی کنند. البته اگر حیوان گزنده ای که مزاحم می شود باشد باید او را کشت. در حدی که گزنده، مزاحم سلامتی یا خطرناک باشد ولی در عین حال که می شود او را بکشی بنابر احتیاط باید کفاره آن را هم فرد بدهد تا این که سعی کند حتی الامکان این کار را نکند.

همچنین مسئله پوشاندن سر است برای مرد، سر مرد باید زیر آفتاب به هر حال زیر آفتای و گرما و سرما رها باشد. مردی که باید مقاومتش بیشتر باشد حق ندارد در جای سایه دار حرکت بکند. به فتوای بسیاری از فقهای ما خلاف یا لااقل مکروه است و به فتوای عده ای یا لااقل شدیداً مکروه است بالاخره باید اجتناب بکند که سایه پرورده هم بار نیاید.

۴-ترک خودآرائی

مسئله چهارم در خودسازی که شاید حدود ۶ یا ۷ تا از محرمات احرام مربوط به آن است، مسئله خودآرائی است که به ساختن یک انسان جدی بر می گردد. اسلامی که تأکید می کند زن و مرد باید با لباس آبرومند و وضعی مرتب از خانه بیرون بیایند حتی در خانه با هم(این گونه) باشند و به طور کلی در اجتماع اسلامی . از پیغمبر اکرم(ص) روایت می کنند که هر بار می خواست از خانه بیرون بیاید در آینه می نگریست که سرو وضعش مرتب است یا نه، بوی خوب به خود می زد و خوش بو و نظیف و پاکیزه بیرون می آمد در اینجا میگوید چند صباحی هم انسان باید بتواند با وضع ژولیده زندگی کند والا اگر اتیکت داشتن به حدی شد که انسان واجبات مهم زندگی را هم بخواهد فدای این بکند که اطوی شلوارش به هم نخورد، چنین مسلمانی نمی تواند یک مسلمان و عضو سودمند در جامعه اسلامی باشد.

بنابراین. در دوره ی احرام چیزهائی برای تمرین کنار گذاردن خودآرائی، از هر قسم را می بیند«عطر زدن» و هر نوع بوی خوش به کار بودن، حتی پماد خوش بو به خود زدن و«لباس دوخته» پوشیدن برای مرد حرام است و برای زن هم بعضی از لباس ها حرام است.

«سرمه ی سیاه» در چشم کردن و در«آینه نگاه کردن». اصلاً در این چند روز رنگ آینه را نمی بیند تا ببیند سرو وضعش مرتب است یا نیست.«پوشیدن کفش و جوراب»، باید با نعلین راه برود، یا طبیعی ترین کفش هائی که دارای هیچ آرایشی نیست، به دست کردن انگشتری که آرایش و زینت بدهد برای زن، زیورهای زنانه ای که به عنوان زیور می پوشد، کوتاه کردن موی صورت یا سر- یکی ازا نواع آرایش این است که انسان مویش را اصلاح می کند- مالیدن روغن- یکی ازا نواع آرایش، مالیدن کرم و روغن به صورت و بدن است. حتی«ناخن گرفتن» که آن هم نوعی آرایش است، همه ی این گونه خودآرائی ها در دوره ی حج و احرام، حرام است.

حج گزار باید عادت کند چند صباحی طبیعی زندگی کند. شما اگر از جهان گردهای دنیا نقاشی یا عکسی دیده باشید سرو وضع شان چگونه است.

حالا که دیگر دوره هیپی گری است در غربب را نمی گویم بلکه برمی گردم به سی سال قبل، در سی سال قبل که انسان در خیابان های مغرب زمین آدمی که صبح صورتش را اصلاح نکرده باشد یک آدم بدون کراوات، یک آدم بدون لباس مرتب، یک موی سری که دیر اصلاح شده باشد نمی دید در همان موقع کسانی که می خواستند صرفاً به عنوان جهان گرد و یا مقاصد استعماری دور دنیا راه بیفتند سرو وضعشان چگونه بود؟ آن جا سرو وضعشان به طرز دیگری بود.

عکس ها و نقاشی هایی که از آن ها است سرو وضعشان را نامرتب نشان می دهد، اتفاقاً در یکی از کتابخانه شرق شناسی هامبورگ، یک کتاب خطی دیدم که به وسیله یک جهان گرد آلمانی که خیلی وقت پیش(شاید حدود ۲۰۰ سال پیش) به ایران آمده بود تهیه شده بود. این کتاب مقداری هم نقاشی داشت و حتی قسمت هائی از ایران را خودش، نقاشی کرده بود. کتاب خیلی قطور و بزرگی بود. اگر عکس ها یا نقاشی ها و تصویرهای دست کشیده ای از این ها را ببینید، می بینید که آن ها سرو وضعشان هم مرتب نیست چون در دوره ی جهانگردی که انسان نمی تواند صبح به خودش ور برود باید راه بیفتد و حرکت بکند. مسلمان باید برای چنین کوششی و تلاشی آماده شود و فرمان:

«سیروا فی الارض فانظروا کیف کان عاقبهٔ الذین من قبل،...»۱ را اجرا کند. دوره ی حج، یکی از دوره های سازندگی

یکی از دوره های سازندگی، دوره ی حج است و ملاحظه نمودید که بر روی هم در برنامه های سازنده ی دوره حج، می خواهد مسلمانی قوی و نیرومند، که اراده اش بر همه ی خواست های دیگرش مسلط باشد بسازد. مسلط بر شهوت، مسلط بر خودخواهی و غضب، مسلط بر تن آسائی، مسلط بر خودآرائی، آماده برای تن دادن به یک زندگی جدی و خشن در هر جا که لازم باشد؛ و جز این هم نمی شود.

یکی از مشاهدات خودم را بگویم: شهر وین پایتخت اتریش از جاهای توریستی است و از مراکز دیدنی آن شهر، کاخ سلاطین اتریش است. آخرین آن ها که دوره ی حکومتش هم خیلی طولانی بود- ۱۸۴۸ تا ۱۹۱۶ میلادی- امپراطور«فرانتس یوزف اول»۲ است. در بازدید از آن کاخ، بخشی بود مربوط به حرم سرای او که در آن تخت وسایل خواب و اطاق های خواب قرار داشت. در یک اطاق، که اطاق اختصاصی این امپراطور بود در بروشوری که(برای راهنمائی بازدید کنندگان) تهیه شده بود نوشته بود که امپراطور در مواقعی که طبق برنامه به اندرون می رفت و در حرم سرا زندگی می کرد بسیاری از اوقات و ساعاتش را این جا میگذراند و این جا اطاق زندگی او بود. آن اطاق خصوصیاتی داشت. در این اطاق یک تخت فلزی و سیمیو یک آفتابه و لگن دستی گذاشته شده بود. آب لوله کشی گرم و سرد در آن جا نبود با آن که در اطاق های دیگر بود. یک زندگی که یک افسر در چادرش در میدان جنگ دارد را او در این اطاق کاخ آورده بود و او خودش در این اطاق زندگی می کرد. چرا؟ علت آن را هم در آن جا نوشته بود. برای این که هر موقعی که در هر یک از میدان های جنگ حضور امپراطور لازم بود او سست نباشد و بگوید چگونه این کاخ و خانه و کاشانه را ول کنم و بروم در چادر زندگی کنم؟ دوست دارم زندگیم چادری باشد، این تمرین می خواهد و حالا اسلام می خواهد مسلمان ها عموماً این چنین تمرینی لااقل کوتاه مدت در زندگی داشته باشند.

یک جنبه دیگر خودسازی در حج مسئله«انفاق» و خرج کردن است که همراه با عدالت و دوستی است. عدالت اقتصادی و اجتماعی با هم، که تفصیل آن در مورد قربانی و کفاره ها عرض شد.

جمرات و سمبل شیطان

در مرحله بعد- یعنی همراه با این ساختن ها- مسلمان حج گزار را با یک خاطره می سازد. و آن خاطره ی«رمی جمرات» است. او سه پیکر و سه ستونی که به حسب ظاهر به عنوان سمبل شیطان و انحراف می شناسد و یادبودی از یک انحراف تاریخی تلقی می شوند را سنگ باران می کند. او سنگ باران میکند تا به یاد داشته باشد به سمت هر چه انحراف و شیطان است سنگ انداخته است و مواظب باشد که این سنگ ها به خود او نخورد!!. جالب این است که الان هم در رمی جمرات- مخصوصاً در مورد برادران عرب بیشتر این طوری است- با همان آهنگ های خودشان اصلاً«رمی » را، رمیشیطان تلقی می کنند.

منتهی اشتباهی پیش آمده و آن این است که ما شیطانی را سنگ می زنیم که گوئی ابداً با بنده و شما قوم و خویشی ندارد!! غافل از این که تمام دستاوردهای شیطان در خود ماست و اگر خواستیم که او به سراغ ما نیاید باید در و دربندها را در داخل خودمان ببندیم والا شیطان را میان زمین و هوا سنگ باران کردن اما خود یک پارچه شیطان بودن سودی نخواهد داشت. بعد از سرکوبی شیطان، حج گزار با کسانی که این گونه ساخته شده اند- دسته جمعی- می آید پیرامون یک محور، محوری به نام و به یاد خدا یعنی«کعبه» طواف می کند: حرکت دسته جمعی پیرامون یک محور، این طواف سمبل سازنده ی حج و جهت دهنده به فکر و عمل انسان هاست و پس از طواف، به یاد خدا به نماز می ایستد و در برابر خدا خم می شود و به خاک می افتد و او را ستایش می کند و از او یاد می کند و آن گاه شسته و پاک با سایر کسانی که با همین برنامه ساخته شده اند مبداء و مقصد را انتخاب می کند و در میان«صفا» و«مروه» به«سعی» و به حرکتی همراه با آهنگ و کوششی خاص، و تند رفتن در حد امکان می پردازد.

باز هم تقوی و پروای تخلف از فرمان خدا

سعی میان«صفا»و«مروه» می تواند نشانه و سمبلی از حرکت دسته جمعی مسلمانان ساخته شده، تصفیه شده و پاک شده در میان مبداء و مقصدی، آغاز و انجامی باشد و بدون شک حج گزاران ما باید حداقل تا این مقدار به روح و مفهوم حج آشنا باشند تا هیچ یک از کارهای حج، دیگر در نظرشان خشک، بیروح و بی معنا جلوه نکند و همه ی این کارها را بر یک مبنا و با یک پشتوانه

انجام دهند و آن پشتوانه، تقوی، یادخدا و پروای تخلف از فرمان خداست و لذا می‌بینید در آیات حج همه جا، تکیه بر روی تقوی» است. چون پشتوانه اوست.

نه تنها در روزه، بلکه در سایر دستورات و مقررات اسلامی هم همین طور است. می بینید عموماً احکام اسلام، به یک نقطه توجه دارد و آن این است که مسلمان متقی پروا دار بسازد و لذا در آیات حج که خوانده شد می بینید که تکیه روی تقوی است. این مهم است که برنامه خودسازی فردی و برنامه جامعه سازی در اسلام پیرامون یک محور قرارداد: ایمان به خدا، یاد خدا و تقوی و پروای از تخلف از فرمان خدا.

بار دیگر ترجمه این آیات را بخوانیم:

«حج و عمره را به خاطر خدا به پایان برسایند(و کامل انجام دهید) اما اگر مانعی(بر سر راهتان پیش آمد) آن هدیه(و آن گوسفند یا شتر یا گاوی را که برای قربانی با خود آوردید) بفرستید و سرهایتان را نتراشید و ازا حرام در نیائید تا وقتی که قربانی به جای خود برسد. اگر کسی از شما مریض است یا در سرش ناراحتی دارد(و ناچار است سرش را زودتر از وقت بتراشد) باید جریمه و تاوانی بپردازد یا روزه بگیرد یا چند مسکین و بینوا را غذا دهد یا قربانی کند و اما اگر میتواند به حج ادامه بدهید، آن کسانی که حج تمتع به جای می‌آورند و عمره را به حج می پیوندند، باید قربانی خودشان را تا پایان حج ببرند و در پایان قربانی کنند اما اگر کسی(مالی) نداشت تا قربانی بخرد در این صورت سه روز در ایام حج روزه می گرید و هفت روز موقعی که برمی گردد این است ده روز کامل-۱ این دستور برای کسی است که خانواده اش در کنار مسجد الحرام نباشد و از ساکنان آن منطقه نباشد، از خدا پروا داشته باشید و بدانید عذاب خدا سخت است.۲

حج در ماه های معینی است هر کسی در این ماه ها آهنگ حج کند باید بداند که بهره گیری جنسی گناه و گفتگوی ستیزه جویانه در حج نیست و هر کار نیکی که انجام دهید خدا می داند؛ و توشه برگیرید که بهترین توشه ها تقوی است و از من(که خدای شما هستم) پروا داشته باشید ای خردمندان. عیبی ندارد که شما در ایام حج اگر امکانات کسب و کار هست. کسب و کاری هم به کنید. وقتی از عرفات سرازیر شدید در مشعرالحرام از خدا یاد کندی(و به ذکر خدا بپردازید) و به یاد خدا باشید همان طور که او شما را هدایت کرد با این که قبلاً از گمراهان بودید. بعد از همان جا که توده ی مردم سرازیر می شوند۱ به سوی منی شما هم سرازیر شوید و از خدا آمرزش.

بخواهید که خدا آمرزش گر و مهربان است.۱۲ وقتی که مناسک حج را

به پایان رساندید از خدا یاد کنید همان طور که از پدرانتان یاد می کنید
بلکه از آن هم سخت تر و جدی تر. گروهی از مردم میگ ویند خدایا تو
در دنیا به ما هر چه می خواهیم بده، این ها در آخرت نصیب و بهره
چشم گیری ندارند، اما گروهی هستند که می گویند خدایا هم در دنیا
به ما زندگی خوب بده و هم در آخرت ما را از عذاب آتش دو بدار.
این ها بهره ای دارند(و نصیبی) اما از آن چه خود بدست آورده اند، و خدا
حساب گری تند حساب است. به یاد خدا باشید در روزهای
معین اگر کسی د ردو روز شتابزده از منی به مکه برگردد گناهی بر او
نیست و اگر کسی سه روز بماند باکی بر او نیست. برای ان کس
که به راه تقوی باشد، و از خدا پروا داشته باشید و بدانید که به سوی او
گرد آورده خواهید شد». با یاد خدا، پروای خدا، برنامه خودسازی فردی و جامعه سازی اسلام همراه است و هر دو
پیرامون یک محور قرار دارد. این است آهنگ فردی و اجتماعی حج. و الحمدلله و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین.
پایان

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در

نشـر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکـاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشـگاهها، اماکن مـذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سـایت: www.ghaemiyeh.com ایمیـل: Info@ghaemiyeh.com فروشـگاه اینترنـتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگـانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابـل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عـده ای خیر انـدیش اداره و تامین گردیـده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضـر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صـاحب اصـلی ایـن خـانه (قـائمیه) امیـد داشـته و امیـدواریم حضـرت بقیه الله الاـعظم عجـل الله تعـالی فرجه الشـریف تـوفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شـماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شـماره حساب شبا : -IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱ ۵۳-۶۰۹۰به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سـندش، از امام حسـین علیه السـلام -: هر کس عهـده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جـدا کرده است و از علوم مـا که به دسـتش رسـیده، به او سـهمی دهـد تا ارشاد و هـدایتش کنـد، خداونـد به او می‌فرمایـد: «ای بنـده بزرگوار شریـک کننـده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سـزاوارترم. فرشـتگان من! برای او در بهشت، به عـدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسـکری علیه السـلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی

اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».